سفرنامه ناصرالدین شاه

بقلم: ناصرالدین شاه



Title Made in America.

Author [illegible] J. A.

Accession No.

Call No. 973

K 849 M

BORROWER'S NO.	ISSUE DATE	BORROWER'S NO.	ISSUE DATE
207	Replace		
	27		
		1297	
37			

مشخصات کتاب

- نام کتاب : سفرنامه ناصرالدین شاه
- نویسنده : ناصرالدین شاه
- ناشر: کتابخانه سنائی
- تیراژ : ۳۰۰۰
- نوبت چاپ : دوم
- تاریخ انتشار : بهار ۱۳۶۲
- چاپ از : چاپخانه حیدری

سفرنامه ناصرالدّین شاه

کربلا و نجف

بقلم: ناصرالدّین شاه

بخط: میرزا رضا کلهر

از انتشارات

کتابخانه سنائی

ناصرالدین شاه بن محمد شاه بن عباس میرزا بن فتحعلی شاه قاجار - شب یکشنبه ششم ماه صفر هزار و دویست و چهل و هفتم هجری قمری
در تبریز آذربایجان از مخدره معظمه بانو مهد علیا دختر امیر محمد قاسم خان و دخترزاده فتحعلی شاه متولد شد. بعد از وفات محمد شاه در سال هزار و دویست و
شصت و چهارم به سلطنت رسید، پنجاه سال فرمانفرما و حکمران بالاستقلال کشور ایران و عهد او مشعشع ترین دوره سلطنت قاجاریه بود. در مذهب
اثنی عشری و محبت خانواده رسالت (ص) اعتقادی راسخ داشت، بزیارت حضرت رضا (ع) مشرف و محض افتخار خدمت با اهل بیت عصمت مقداری
از صحن مقدس رضوی (ع) را جاروکرد. در سال هزار و دویست و هشتاد و هفتم به عتبه بوسی ائمه عراق (ع) رفت و مخارج گزافی محض احیای مذهب مصروف
نمود، در بغداد در حدود صد هزار تومان به تزئینات مرقد امام اعظم ابوحنیفه نعمان بن ثابت کوفی خرج کرد. در حین ورود کربلا بعد از
غسل زیارت، تشرف بحرم حضرت ابوالفضل (ع) را تصمیم داد، اطرافیان جسارتاً بعرض رسانیدند که معمولاً تشرف بحرم حسینی را مقدم میدارند،
در جواب فرمود که این دستگاه سلطنت است و باصول آن من آشناتر از شما هستم کسی که بخواهد بحضور شاهنشاه برود باید نخست وزیر دربار را دیده و
استجازه نماید. در حرم مطهر حسینی نیز که خلوت کرده بوده اند خواستار روضه خوانی شد. فوراً سید حبیب روضه خوان عرب حسب الامر
همایونی حاضر شد، در پشت روی قبر مطهر ایستاده و عرض کرد ای جد مظلوم، ناصرالدین عرض میکند فراموش نمیکنم آن ساعتی را که در عرصه کربلا
یکه و تنها پشت به نیزه کرده و هل من ناصر میگفتی اینک آمدم ولی افسوس بعد از وقت آمدم، شاه از کثرت بیتابی غش کرده و بیحال شد،
برواق مطهرش آوردند و بحکم الناس علی دین ملوکهم درباریان وی نیز با بنای مساجد و تزئینات و تعمیرات مشاهد مقدسه و طبع کتب
دینیه و اقامه مجالس دینی و غیر آنها مصدر خدمات مذهبی بزرگی بوده اند. ناصرالدین شاه در نظم و نثر و ادبیات فارسی ماهر و سفرنامه او
که جریانات مسافرت خود باروپا را بقلم خودش نوشته چاپ شده و معروف است. اشعارش متوسط بوده و به «ناصر» تخلص میکرد و اگرچه
در جائی از کتب متداوله بنظر نرسیده لکن موافق آنچه در السنه دایر و مشهور میباشد اشعار ذیل را بدو منسوب دارند که در مسافرت عتبات در کربلای معلی گفته است:

خرم دلی که منبع انهار کوثر است	کوثر کجا ز دیده پر اشک بهتر است
نام حسین و کرب و بلا هر دو دلرباست	نام علی اکبر از آن دلرباتر است
رفتم بکربلا بسر قبر هر شهید [illegible]	که تربت شهدا مشک و عنبر است

هریک شهید مرقد او چار گوشه داشت | شش گوشه یک ضریح در این هفت کشور است
پرسیدم از کسی سببش را بگریه گفت | پائین پای قبر حسین قبر اکبر است
پائین پای قبر علی اکبر جوان | هفتاد و یک شهید چو خورشید انور است
در سمت راست مرقد یک پیر جلوه کرد | در گوشهٔ رواق که نزدیکِ در است
پرسیدم از مخادم اینجا مزار کیست ؟ | گفتا حبیب نور دو چشم مظاهر است
در جنب نهر علقمه دیدم یکی شهید | گفتم چرا جدا ز شهیدان دیگر است ؟
گفتا خموش باش که عبّاس نامدار | منظور او ادب بجناب برادر است
رفتم بخیمه گاه و شنیدم بگوش دل | آنجا فغان زینب و کلثوم اطهر است
وارد شدم به حجلهٔ داماد شاه دین | دیدم عروس قاسم و تنش زخون تر است
رفتم ز کربلا بسر مرقد علی | دیدم که بارگاه علی عرش اکبر است
ناصر چو بر نجف برسید و بگریه گفت | هر صبح و شام چشم امیدم بدین در است

نیز در نجف اشرف خطاب بحضرت امیرالمؤمنین (ع) گوید :

اسکندر و من ای شه معبود صفات | هر دو بجهان صرف نمودیم اوقات
بر همّت من کجا رسد همّت او | من خاک درت جستم و او آب حیات

وفات ناصرالدّین شاه : روز جمعه دو ساعت بعد از ظهر هجدهم ذیقعدهٔ ۱۳۱۳ هجری قمری مطابق اوّل مه ۱۸۹۶ میلادی که درصدد اجرای مراسم معموله سلطنت پنجاه ساله بوده اند بواسطهٔ عدم مساعدت تقدیر خداوندی در حرم امامزادهٔ واجب التعظیم حضرت عبدالعظیم حسنی از خاک ری بدست میرزا رضا حاجی کرمانی بقتل رسید . در بقعهٔ مخصوص بین الحرمین (حضرت امامزاده عبدالعظیم و امامزاده حمزة بن موسی الکاظم (ع) مدفون گردید .

« نقل از کتاب ریحانة الادب »



بسمه تبارک و تعالی

بر ارباب خبرت پوشیده نیست که در ازمنه سالفه نظر باختلاف فیمابین دول و ملل و البطاء الفت

واختلاط چندان مرعی و مؤکد نبود غالب بنی نوع انسان بر منهاج صواب ممهد نبودند

مقتضیات قضا و قدر بهم پیچیده درمیان حدود و ثغور مانع و حایل بود و سد راه رسل

و رسایل میکرد نتایج علم و اطلاع و ثمرات غفلت و جهل در نظر خلق حکم مساوات داشت

و منافع و مضار آن جمله ضمایر مستتر بود نعمت امنیت که مستلزم بسط دایره مروت

و وسعت فضای مراودت در تنگه عنقا جای داشت تدابیری که در تصفیه این حالات

مذمومة المبانی بکار میرفت بهانه میشد برای اظهار نیات فاسده و ارتکاب مفاسد و مناهی

سلاطین قسمت آسیا که دیگر بسطت ملک و عدت سپاه آنها هنوز در اقسام پنجگانهٔ ارض شایع است 2

با آن آزادی خاطر و فر فرماندهی که خود را بر تسخیر ممالک زمین قاهر میدیدند قادر نبودند بی غایلهٔ جنگ ۲ روی

و جدل و دعوت منهی اجل از حوزهٔ ملک و خطهٔ دولت خطوه تجاوز کنند که خطوط حدود ممالک

از آیت منع و مخاصمت بود و مصیبت قتل و اسر و مساوی نهب و غارت دولت را هر ساعت

بیک محنتی مبتلا میکرد که تدبیر خلاص آن جز بشوق عسکر بوجهی دیگر متصور نبود و لاشک ارادت

باری عز اسمه و جلت کلمته چنین جاری شده بود خامهٔ تقدیر بدین طریق رفته که اصلاح این معاملات

ناپسند و اتفاقات ملال انگیز بعهدهٔ این عهد عزیز باشد که قدرت شهریاری با غیرت و بیداری توام است

و رافت رعیت پروری و مهابت دادگستری با هم فکیف که از بدو طلوع نیر ذات با برکات ظل اللهی

که آفتابیست بی رنگ زوال و ننگ و بال تا کنون که بحساب اسلامیان سال هزار و دویست

و هشتاد و هفتم هجرت خاتم و فخر بنی آدم است تمامی ملکات عقل و عدل را که در وجود مبارک مرکبست

مصروف تعدیل عادات قدیمه و تمهید اسباب تربیت فرموده ملیک ذا یعلو السریر متوجا

تمنی الثریا ان تکون قوایمه دور عالم که مدتی میل بانحراف داشت باعتدال آمد نهال ملک و ملت باثمار

دلپذیر بارور گشت جمع پروردگان و خیل برآوردگان که هر یک بمنزلهٔ عیون فی ابصار دولتند و اعوان

و انصار ملت بامر اقدس اعلی راه امصار و مدن گرفتند و چشم تتبع و تمرن گشودند بامداد عقل کافی

وتایید ادراک صافی و اظهار نیتهای حسنهٔ هریک واسطهٔ عقد مودت شدند و رابطهٔ سلک مراودت
شعاع حسن وفاق سر تا سر آفاق گرفت و پرتو انقطاع آن باقصای عالم رفت راه آمد و شد
باز شد نسایم دوستی باهتزاز آمد فواید علم و خبر بر خاص و عام محسوس گشت و فتاوی عقل و هنر
بقر شهود پیوست رایت عدل بسما رفت و آیت ظلم در بن چاهی بر صخرهٔ صما غاب الشر من شهوده
و آب الخیر من وجوده بشکرانهٔ این مواهب که ذکر تمامی آن خارج از تحریر اقلام است و فوق تصور اوهام
بر خاطر انور علامت الهام ظاهر گردید که در اعتلای لوای ملت اجتهادی فوق العاده مرعی دارند و اعتصام
بحبل متین عصمت که دائما وجههٔ همت والا و نیت نیکو و عقیدت صافی خسروانیست چنانکه در شهود خواص
مؤید است بر عوام نیز معلوم شود در ایضاح این معنی رای عالم آرای ملوکانه اقتضا کرد که از راههای وداد
که از دولت علیه بدول متحابه ایجاد یافته شاهراهی خاص احداث شود محدود و بحدود جامعهٔ اسلامیه
مبدا آن از مدارج انس و منتهای آن بمعارج قدس و بنفس نفیس همایونی بدانسان که در سابقهٔ ازل مسبوق بود
هم از این راه بسیاحت دیار عرب و مزار ائمهٔ اثنا عشر تشرف جویند هنوز شاهد عزم در پرده بود که از جانب
مقصود شرط پذیرائی بتقدیم آمد صفای چمن الخضرتین صلای دعوت زد رواج یگانگی نوایر اشتیاق را
اشتداد داد از ساحت عراقین بانگ یا بشرای خاست عموم خلق الصفحه از قدوم مبارک مستبشر شدند ابیات
زورآباین نوا مدحت سرا گشت ما اظهرت مجدده کتاب مدحته ان الذی ستروا فوق الذی سطروا

موکب اجلال که مدار آن بر مدارج کمالست و مسیر آن همه بر معارج اقبال از مرکز خلافت باهره نهضت فرمود ۴

اسواق دین پستی این تحمل مشاق را بر خاطر اقدس سهل و آسان کرد خار را حریر شمرد و خاک را عبیر در طی

طریق بهر منزلی که ورود میداد بودند معدودی از کفات دین و ثقات حق و یقین و ملکزادگان عظام

و نوئینان گرام و چاکران اعتاب و حافظان اطراف بار دوی همیون ملحق میشدند و بشرف التزام

رکاب همیونی بر یکدیگران تسابق می جستند تا نواحی حدود عراقین بمیجان اجتماع وازدحام بود تحمل عبور

امری مالایطاق شد بالجمله عابرین از ننه رود (؟) گذشت که همه جا اردو بار دو پیوسته بود و راه زهاب

و ایاب بسته چون التزام حشمت و کثرت خلق فوق حوصله ایالت آن صفحه بود لابدا اسباب زحمت

و کلفت میشد خیمه سلطانی و اتکاه فضای درویش لاجرم مأمول انها بحسن قبول مقرون نشیاد و امر

قضا مثال باختصار اردو نافذ گشت و شماره همراهان بجمع خواص و بعضی از افراد حشم انحصار یافت

و باقی برحسب تعینات مقرره بمحل خود عودت کردند و سابقه تربیت ملوکانه همه انها را از تاکید حفظ غیب

بی نیازی میداد بالجمله آفتاب خسروان در بیست و یکم شعبان سنه ۱۲۸۷ بفضای خانقین بسط شعاع دادند رجال

دولت علیه عثمانی که پیش از طلوع آفتاب پذیرائی مقدم مبارک را چشم براه بودند درین منزل ضیغما آندند

پیشگاه اقدس شده هر یک درخور درجه و رتبه مشمول عاطفت گردیده احترامات فوق العاده

انها و انچه از طرف قرین الشرف شاهنشاهی نسبت بانها و مجاورو مسافران آن صفحات بتقدیم رسیده

چون تنظیم این عقد گهر و تقدیم این مخزن درر که از رشحات سحاب خاطر سلطانی و تراوش ابر رحمت سبحانی است بعهدهٔ اهتمام اقل خدام خلوت و چاکران حضرت منشی حضور مقرر گردید در جمع و ترکیب و نظم و ترتیب اوراق نسخه و انتخاب کاتب و حسن کتابت و موجبات طبع و ارتسام آن علی ما تیسر جهد خود را ظاهر نمود و اکنون که مجلدات آن مانند لمعهٔ نور و شعلهٔ طور بنزدیک و دور جلوهٔ ظهور گرفت مناسب دید که باداء حق نعمت و شکر این موهبت که در این سفر از ملتزمین حضور بوده و در سلک اهل شهود از موجبات عزم ملوکانه و عقاید صادقه خسروانه که هم از فراید نطق مبارک است فصلی باصل نسخه منضم کند تا فواید آن وجه اتم باشد و انها که بر مراتب کمالات علیه و کلمات جامعه و نشر فیض و بسط فضل و عوارف خاطر همایونی واقفند سادگی عبارت روزنامه را که از زواید پیراسته و فقط بذکر حالات حسیه و حرکت و سکون ارد و حصر شده بر حسن ایجاز کلام و تقریب ادراکات عوام محمول دارند اِنَّ هٰذِهِ تَذْکِرَةٌ

لمن اتخذ الی ربه سبیلا



هو الله تعالی

روزنامهٔ سفر از طهران

الی کربلا و نجف و سایر اماکن

فیض مواطن و مراقد مطهرهٔ ائمهٔ هدی

و اولیا و شهدا علیهم السلام

یونت ئیل ترکی

سنه ۱۲۸۷



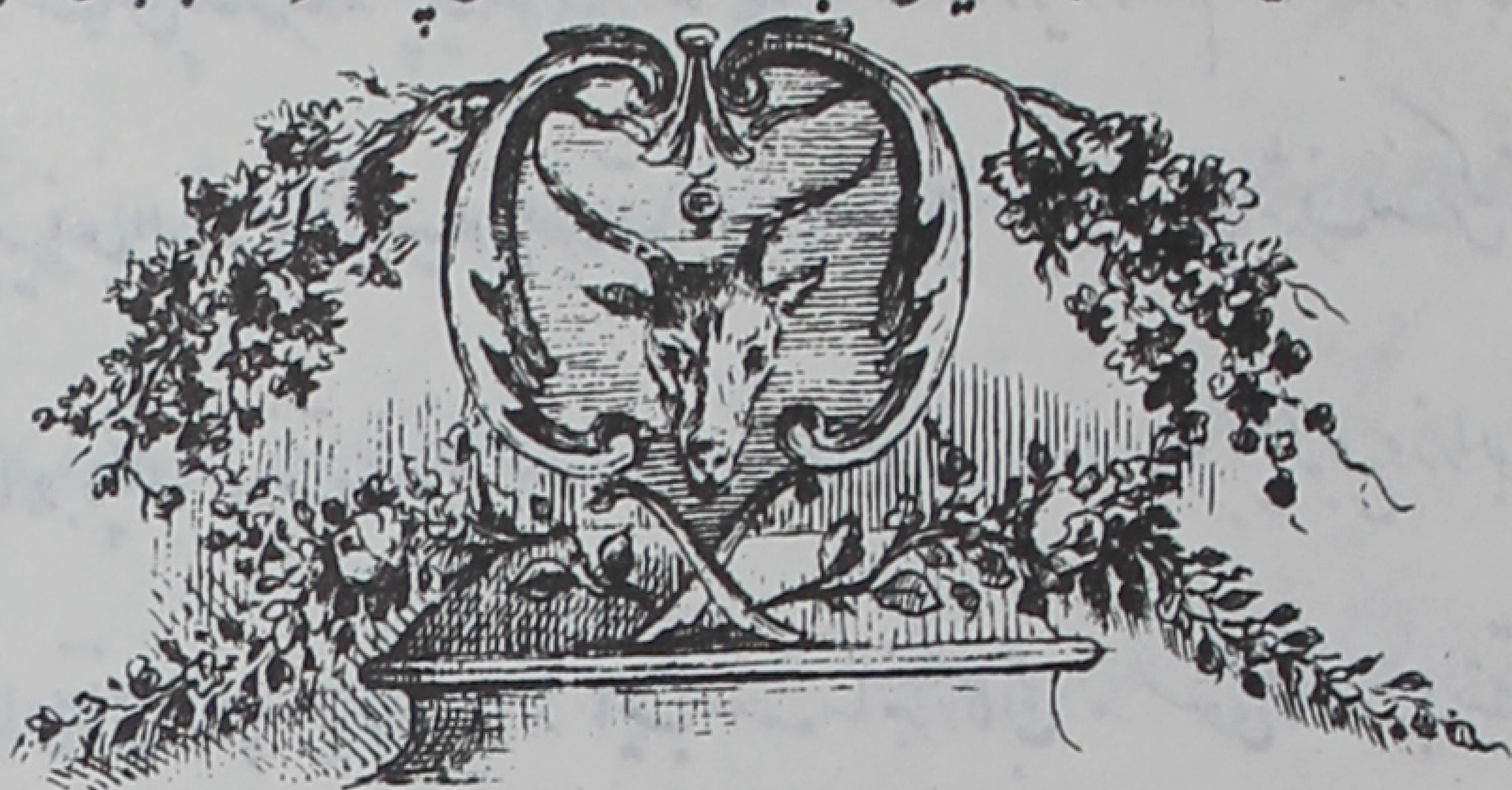
روز جمعه پنجم شهر جمادی الثانی اواخر سنبله بعزم زیارت مشاهد متبرکه و عتبات
عراق عرب از سلطنت آباد حرکت کرده بدوشان تپه رفتیم امسال چندان مجال
تفرج و گردش ییلاقات نبود اوایل تابستان از نیاوران بشهرستانک رفتیم
و باز به نیاوران مراجعت کردیم ده روز توقف کرده بکلندوک رفتیم پنج شب
مانده بسلطنت آباد آمدیم اینکه توقف شده این است که عازم عراق عرب
هستیم انشاالله تعالی درین ایام بواسطه رفتن ییلاقات و شدت گرما
در سلطنت آباد و نیاوران و کلندوک و قرار کارهایی درباری و ملاحظه
لوازم سفر و قحط و غلای غالب ایالتهای ایران خاصه اصفهان و یزد و خراسان

دعیره وظهور و باد کرمان و گفتگوی باد و مشغله بی‌اندازه و تخفیف ولایات و تعدیل امور مملکت و رسیدگی کارهای مختلف بسیار سخت گذشت اما الحمدلله مزاج ما صحیح بود و اینهمه سختی و تلخی را در پیش این قصد بزرگ که زیارت عتبات عالیات منتهی است سهل و آسان میشمردیم درین اواخر هم تواتر با تلگراف خبر دادند که ناخوشی وبا در کرمانشاهان بروز کرده است بیشتر باعث کسالت شد مردم هم شهر تهای مختلف اصرار داشتند از این خیال منصرف شویم الحمدلله بهیچیک اعتنائی نشد تکیه بفضل خدا و لطف ائمه هدا کرده در کمال خوبی بسفر خواهیم رفت

خلاصه روز جمعه که آمدیم دوشان تپه در عمارت سر در جنوبی باغ نهار خوردیم اعتضادالسلطنه حسام السلطنه نصرالدوله هم آمدند میرزا علیخان محمد حسنخان بعضی پیشخدمتها بودند کسانیکه بسفر می آیند در شهر مشغول تدارکند امروز صبح میرشکار را فرستاده بودم به بینند در جلگه و ماهور دوشان تپه آهو هست عرض کند بعد از نهار خبر فرستاد که در ته تپه آهو دیده است سه ساعت و نیم بغروب مانده سوار کالسکه شده راندیم مهدیقلیخان میرزا علیخان محمد حسنخان ابراهیم خان نایب امیرآخور و غیره بودند بعضی را فرستادم سر قنات دوشان تپه ما رفتیم سر تپه بکمه نشستیم میرشکار چهار نفر فرستاده رم بدهند کمه خیلی گرم بود زمین خشک آهو از دامنه کوه می آمد میرشکار دید نشان داد خیلی دور بود با تفنگ چارپاره انداختم گرخیدند میرشکار با دو ریمن میدید گفت آهو زخمی شده پایش شکسته است اسب انداختند نزدیک باغ دوشان تپه رسیده بودند گرفتند من رفتم قصر فیروزه بسیار با صفا بود اما آب قنات کم است محمد حسنخان روزنامه یطر بورغ خواند مهدیقلیخان آهو را آورد آهوی بره امساله تر قشنگی بود.

بفال میمون کرفتیم عصر بمنزل که عمارت دوشان تپه است آمدیم اهالی حرمخانه همه آمده بودند در سلطنت آباد اغلب

اهل حرمخانه ناخوش شدند امشب از ملتزمین رکاب کمتر کسی در دوشان تپه حاضر است غالبا برای ناتمامی کار سفر در شهرند



شنبه بیست و یکم ۲۱ در منزل بودیم مشغول نوشتجات و کارها عصر امروز مستوفی الممالک و شاهزادگان و وزرا و غیره

بحضور آمدند بعضی فرمایشات شد ناصر الملک نمونه ملبوس طبقات نوکر را آورده بود بنظر رسید همه را خوب دوخته بودند



یکشنبه بیست و دوم ۲۲ در منزل ماندیم پیشخدمتها بودند امروز قشون ملتزم رکاب از اردوی نظامی که در سر آسیاب

دولاب زده شده نایب السلطنه حسام السلطنه نصرت الدوله سان می بینند ما مشغول نوشتجات و بعضی

کارهای دولتی بودیم جنگ فرانسه و پروس هنوز باقی است و شهر پاریس در حالت محاصره است



دوشنبه بیست سیم ۲۳ امروز باید ملتزمین رکاب را خودم سان ببینم صبح از اندرون بیرون آمدم در صحرا جنجال

و هنگامه غریبی است از شهر مردم آمده می رفتند از اردوی نظامی هم بدوشان تپه آمد و شد میشد طبقات

نوکر با لباسهای رسمی حرکت میکردند تماشاچی زیاد جمع شده بود مستوفی الممالک و سایر وزراء غیره در سر در شمالی

باغ دوشان تپه حاضر شدند پیشخدمتها همه بودند بعد از نهار کار زیاد داشتم از ملاحظه نوشتجات و کتابچه های

لازم میرزا عبدالوهاب مستوفی گیلانی بحضور آمد میرزا معصوم خان و میرزا علی اشرف مهندس که تا این حدود

سیستان و بلوچستان مامور بدند آمدند مرخص شدند سه ساعت بغروب مانده بسر در باغ که مجمع وزرا بود رفتیم صاحب

منصبان نظامی با لباس رسمی حاضر بودند نایب السلطنه شاهزادگان بودند مستوفی الممالک با جبه ترمه شمسه داری

که امروز خلعت داده بودیم ایستاده بود اول شتر و قاطر دیوانی از سان گذشت در کمال امتیاز با اسباب خوب و ساربان

و قاطرچی با لباس مخصوص معین ملاحظه شد بعد از آن کالسکها و تخت روانها و عرادهای مریضخانه گذشتند

معیر الممالک و دوست محمد خان با لباس رسمی سواره ایستاده بودند بعد تفنگداران آمدند مهدیقلیخان با تیر و صدق

مرصع میرزا محمد خان با تفنگ و یراق مرصع بعد توپخانه فوج قزوین سربازان دویم نصرت بعد شاطر سیاه اول

فراش فراش سوار فراشان احتساب غلامان کشیکخانه سایر دستجات سوار و طبقات دیگر از سان گذشتند

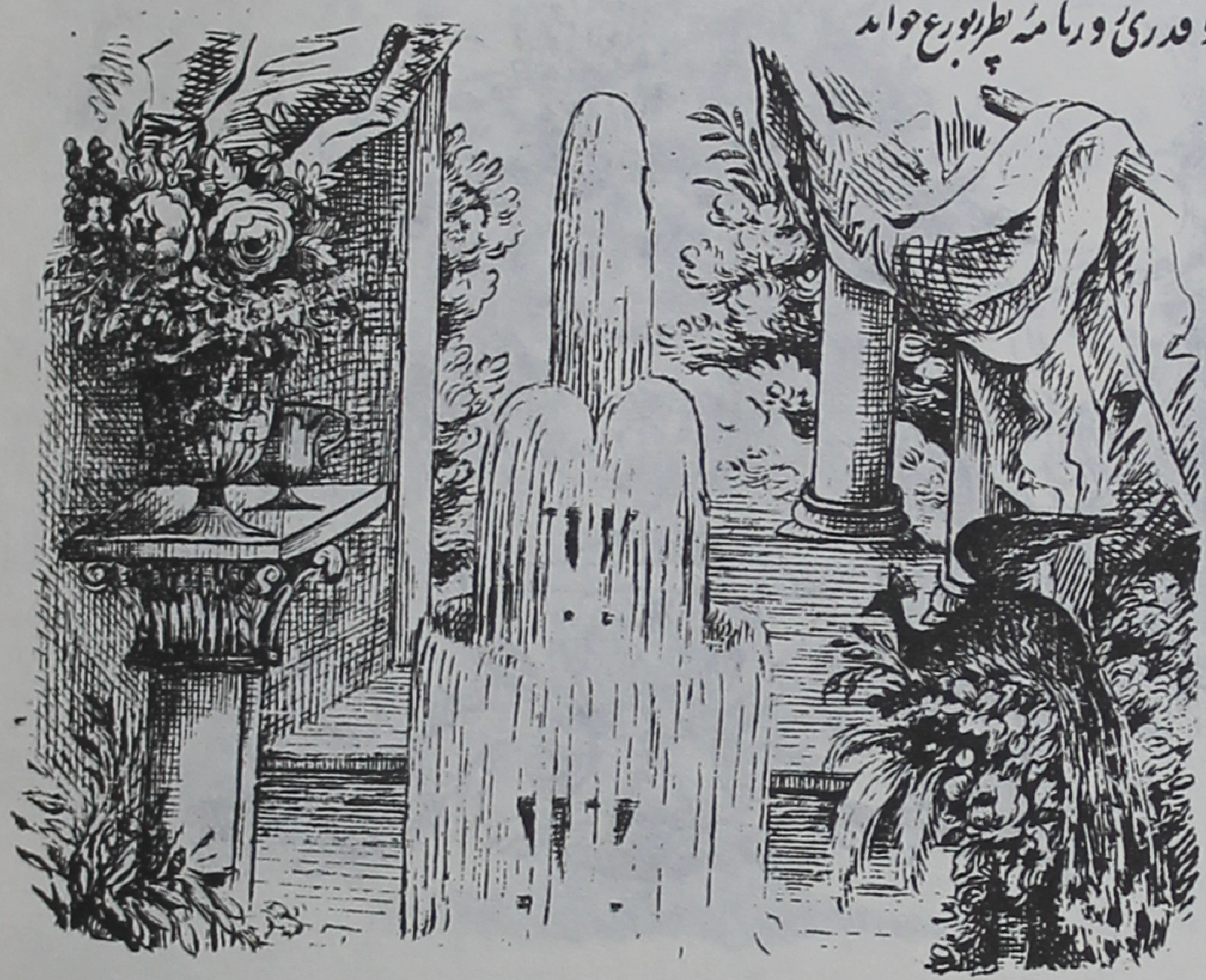
تا مغرب طول کشید حاجی صفر علیخان سرتیپ شاهسون که بمکه رفته بود اینجا بحضور آمد



سه شنبه بیست و چهارم صبح سوار شدیم امروز کسی در رکاب جز معیرالممالک نبود نصرالله خان نظام العلما پیدا شد
او را هم گفتیم سوار شد میرزا علیخان آقا وجیه حسینخان پسر مرحوم حاجب الدوله الله قلیخان رسیدند رفتیم بقصر فیروزه
نهار خوردیم بعد از نهار رحمت الله شکارچی خبر فرستاد که قوچ دیده است سوار کالسکه شده راندیم شکارها را گریزانده
بودند سواره برگشتیم بقصر فیروزه گرمی آفتاب کسالت آورده بود تا عصر آنجا بودیم اسبهای کالسکه بهم افتاده
بودند محمدتقی بیک نایب کالسکه خانه رفته بود اسبها را از هم دور کند لگدی بسر و روی او زده بود بزمین
افتاد سرش هم شکست مشرف بموت بود قدری بهتر شد تخت روان آوردند بشهر بردند از آمدن سفر باز
ماند عصر رفتیم منزل شب بیرون آمدم میرزا علیخان و محمد حسنخان بودند در صحرا آتشبازی زیاد حاضر کرده بودند
پس از آتشبازی اندرون رفتم



چهارشنبه بیست و پنجم باید بچشمه علی رفت صبح بیرون آمدم امام جمعه آمده بود دعای مسافر خواند معیرالممالک
و غیره بودند سوار شده از خیابان باغ رفتیم حسام السلطنه نصرت الدوله محمد امین میرزا قاسمخان والی اسبق
گیلان و غیره بودند تا انتهای سپر در پائین پیاده آمدند بعد سوار کالسکه شدیم نایب السلطنه هم آمد رفتیم
هاشم آباد این خلوت حوض خانه انجا آب کهنه داشت متعفن بود آب تازه بستند رفته رفته عفونت رفع شد تا عصر
انجا بودیم مقارن غروب منزل آمدیم اردو در چشمه علی زده شد چادر ترمه تازه که دوخته بودند ملاحظه
شد خوب چادریست شالها را خوب و یکطرح جور کردند الحمدلله در کمال فرح و انبساط وارد شدیم ابوالقاسم
بیک تفنگدار که مدتی ناخوش بود امروز فوت شد شب بعد از شام مردانه شد تنها محمد حسنخان حاضر بود
و قدری روزنامه بطرز نو رفع خواند



این دو روزه توقف چشمه علی از گرمی هوا و گرد و خاک زیاد و بدی مکان بد گذشت

روز جمعه بیست و هفتم جمادی الاخری حالم خوب نبود مزاجاً کسل بودم روز نهار کم خوردم نایب السلطنه

مستوفی الممالک سایر وزرا و غیره آمده بودند حاجی ملا علی مجتهد آمدند شیخ حمزه بارفروشی با ایشان بود از

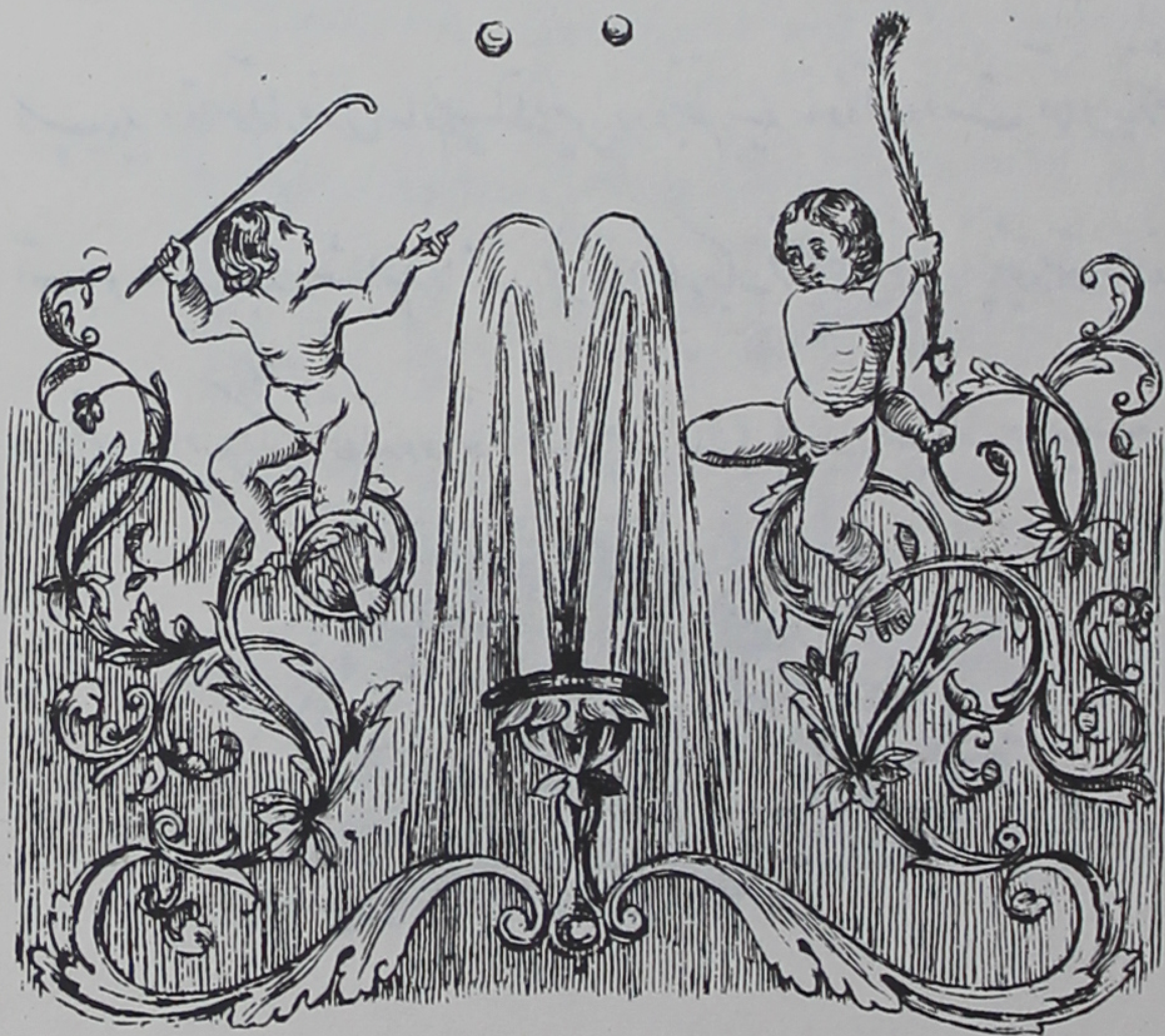
هر مقوله گفتگو شد چهار ساعت بغروب مانده بچیسن آباد دبیر الملک رفتیم باغ چیسن آباد هم پر گرد و خاک

بود و درختها کرم زده امّا آب زیاد دارد دبیر الملک عمارتی ساخته است بد وضع نیست دبیر الملک و میرزا

نصر الله مستوفی برادرش حاضر بودند بعضی پیشخدمتها بودند محمد حسنخان از روزنامه پطربورغ اخبار جنگ فرانسه

و پروس خواند مقارن غروب باردوی چشمه علی مراجعت کردیم نور الله اصانلو و سی نفر از این طایفه را

که در خوار شرارت کرده بودند حسینعلی خان سرتیپ دستگیر کرده آورده بود حکم به تنبیه و حبس آنها شد



روز شنبه بیست و هشتم جمادی الاخری صبح سوار اسب شده از زیر اندرمان سواره راندیم منزل قاسم آباد خالصه است راه کالسکه چون از میان آبادی و کوچهای تنگ شاهزاده عبدالعظیم بود با کالسکه نرفتیم سر در باغ قلعه نو ملکی آقا موسی پسر مرحوم حاجی علی تاجر نهار افتادیم باغ تازه خوبی است سرو زیاد کاشته است معیرالممالک میرزا علیخان محمد تقیخان افشار معتمدالملک بودند بعد از نهار سوار کالسکه شده راندیم راه کالسکه خوب نبود غالباً از زمین زراعت و نهر آب میگذشت سرایدار باشی هم با اردو آمده و تا قاسم آباد همراه خواهد بود دینار آباد ملکی حاجی اسمعیل کدخدای ارک طهران سر راه بود از آنجا گذشته جعفرآباد ملکی فرهاد میرزا معتمدالدوله بعد از آن چشمه شاهی ملکی عضدالدوله از آنجا بدینارم وقفی بعد از آن سیمون حشمة الدوله وده شاهزاده زن محمدعلی خان بعد از آن بقاسم آباد خالصه که منزل است رسیدیم در قاسم آباد منزل حسام السلطنه رئیس اردو بنظر رسید تازه آمده است آقا وجیه از شهر آمده بود امشب بعد از شام مردانه شد محمد حسنخان اخبار جنگ فرنگستان ترجمه کرد پیشخدمتها بودند موچولخان و میرزا حسین دیگر از شهر آمده بودند امشب تا صبح دنباله بارهای عقب مانده شهر میرسید



روز یکشنبه بیست و نهم جمادی الاخری باید امروز برباط کریم خالصه برویم صبح برخواسته سوار کالسکه شدم با وزیر خارجه حسام السلطنه و غیره صحبت کنان قدری رفتیم حکیم طولوزون آمده بود قدری صحبت شد تیمور میرزا با قوشها میرشکار با اتباع آمده اند امّا میرشکار خیلی کسل و دلتنگ بود سپرده پاله اوکه امسال به ییلاق شهرستانک آورده بود و غالباً بشکارگاه می آورد ناخوش شده بود مرده است میرشکار زیاد افسرده است کشیکچی باشی آمده است همه جا راندیم تا ازپلی که حاجی عبدالکریم بر رود کرج بسته است گذشته راه کالسکه از دره میگذشت پیاده شده سوار اسب شدم باد می آمد گرد و خاک بود رفتیم یک طرف جاده که گرد و غبار نداشت تیپ کشیکخانه و سایر را گفتیم از راه بروند ما بسمت آدران خالصه که با براهیمخان نایب امیرآخور سپرده است و نزدیک راه بود راندیم وارد شدیم عمارات و سردرهای باغ و دیوارها و غیره خوب تعمیر کرده بود خیلی خوشم آمد درباغ زیرنارون نهار خوردیم طولوزون روزنامه خواند از شکست فرانسه ها بسیار کسل و افسرده بود بعد از نهار بحوضخانه که تازه ابراهیمخان ساخته است آمده قدری خوابیدم محمّد حسنخان روزنامه خواند موچولخان عکاسباشی آقا وجیه مهدیقلیخان محمّد علیخان بودند از انگور باغ آوردند که خیلی ممتاز است خوردیم امین السلطان آقا محمّد تقی آبدار و غیره بودند ما دیابنها و گرمها که اینجا بود گفتیم آوردند دیدم بسیار خوب نگاهداشته اند درباغ میان موها درین فصل غوره تازه بود گفتیم چیدند بمنزل آوردند دو ساعت بغروب مانده سوار کالسکه شده رو بجنوب راندیم از آدران برباط کریم که فرسخ مسافت است برباط کریم رسیدیم باغات زیاد دارد کالسکه

وارد کوچه باغ و آبادی شد طوری گرد و خاک بود که مجال نفس کشیدن نماند بسیار کثیف بود تا پیاده شدم خیلی بد

گذشت اردو در صحرای متصل به ده تنگ هم و بی ترتیب زده شده جمعیت مال و آدم معرکه کرده بود سراپرده را

در باغ انگورستان زده اند بی صفا نبود امروز در رباط کریم رسیده امین حضور آمده بود بحضور آمد شب بعد از

شام مردانه شد پیشخدمتها آمدند از آنهایی که بشهر میروند هنوز در اردو هستند مثل امین حضره ادیب الملک

فریدون آقا حسینخان پیشخدمت پسر مرحوم حاجب الدوله هم بود امروز از آدران بشهر رفت

دههایی که امروز دیده شد سمت راست و چپ جاده

سلطان آباد — خالصه

سالو — اربابی

ضیاءآباد — ملکی آقا محمد حسین ... [illegible]

خیرآباد — [illegible]

اسمعیل آباد — میرزا ... [illegible]

حصار چوپان — خالصه

علی آباد — خالصه

نصرآباد — [illegible]

آدران — خالصه

مزرعه — خالصه

مافین آباد — خالصه

کل تپه — [illegible]

حصارک — خالصه

همدانک — [illegible]

سعیدآباد — آقا محمد حسین

میمون آباد — [illegible]

سهل آباد — [illegible]

امامزاده محمد باقر — [illegible]

اصغرآباد — خالصه

گیکابور — [illegible]

الورد — [illegible]

ریه — خالصه

ایرین — خالصه

پرندگ چچک لو   عصمتیه و دهات معیر الممالک   سفید ارتول آقا پسلیم خواجه
خالصه



روز دوشنبه سلخ جمادی الاخری در رباط کریم اتراق شد دو نفر کدخدای اینجا بواسطه بی مراقبگی در حفظ سیم تلگراف کرده بودند تنبیه شدند معیر الممالک از عصمتیه آمده بود شمشیر لعل و الماس ساخته بود با جعبه بحضور آورد بسیار خوب و با سلیقه ساخته است ملاحظه کردیم خیال دارد بجا بدهد الی غروب بصحبت و ملاحظه روزنامجات و خواندن اخبارات فرنگستان گذشت امین خلوت میرزا محمد خان پسرش حسینخان پسر امین الدوله آمده بودند میرزا هدایت وزیر لشکر امین الملک دبیر الملک آمده اند بعد از شام مردانه شد علیرضا خان عضد الملک آمده بود پیشخدمتها بودند قدری صحبت شد راه فردا دور است و صبح زود باید رفت فوج وغیره شبانه رفتند ماه را امشب دیدم امروز با تفنگ مجلسی میان موها یک مرغ زنبور خور زدم



روز شنبه غره رجب صبح پیش از آفتاب بحمام رفته رخت پوشیده سوار شدم امروز باید برحیم آباد زرندی ملکی محمد مراد خان سرتیپ

زرندی دیم خیلی از راه سواره رفتیم با وزیر خارجه حسام السلطنه امین الملک ظهیر الدوله میرزا عبدالوهاب مستوفی

گیلان صحبت کردیم مجد الدوله هم رسید قدری با میرزا عبدالوهاب درباب مطالبات خودش گفتگو کرد رحمت الله خان ساری اصلان

حبیب الله خان مساعد الدوله حسنخان سرتیپ قراپاپاق دیده شدند تازه آمده اند قدری پای از کنار راه راندیم بعد

بجاده آمده سوار کالسکه شدم در دو فرسنگ مسافت بکاروانسرای سنگی رسیدیم که کنار جاده است میرزا علیخان

(با حسینعلی خان امین نظام)

را فرستادم وضع کاروانسرا را مشاهده کرده عرض کرد چون بی آب است مخروبه است بسیار جای مهیبی است

غالباً درین محل دزدی میشود از کاروانسرا گذشتیم برودخانه شور رسیدیم که درین فصل آب کمی داشت یعنی در مجرای

رودخانه رطوبتی بود دو طرف رودخانه دره و ماهور و پست و بلند است اینجا هم مخوف و دزدگاه است که سوار

مستحفظ و قراسوران دارد از رباط کریم الی کاروانسرای سنگی از سمت راست کوه سیاه رنگ پستی بفاصله نیم فرسخ

بجاده واقع است از کاروانسرا که میگذرد کوهها بسیار دور افتاده جلگه صاف و مسطح میشود و جز دره ماهور

نزدیک رودشور در راه اوجاجی نیست راه کالسکه بسیار خوب بود مسافتی طی کرده بنهار افتادیم عکاسباشی

چند صفحه عکس خوب در حضور ما انداخت امین الملک طلزن پیشخدمتها بودند عکاسباشی از کالسکه های دیوانی یکی

گرفته اطاق تاریک متحرک ساخته اسباب عکس را در همین کالسکه جا داده است خان پیر مرد شیمی هم با عکاسباشی

بود بعد از نهار بکالسکه نشسته راندیم تا بیک ماهور کوچک که گردنه مانند رسیده گذشتیم جلگه پست و وسیعی بنظر آمده است

وقلعه جات که از انجمله ده پیک است در سمت چپ جاده دیده شد رسیدیم بمنزل اردو را بطور هندسه وارزدی

نقشه‌ئی زده بودند اما تنگ و نزدیک بسراپرده بحسام السلطنه حکم شد که از فردا اردو را درست و بقاعده وچادرها را بفاصله

معین بزنند ورود منزل چهار ساعت بغروب مانده بود راه امروز شش فرسخ تمام است در بین راه جان محمد خان

سرتیپ خلج محمد صادق خان حاکم زرند فتحعلی خان سرکرده شاهسون بغدادی وغیره بحضور آمدند بعد از ورود منزل

قدری دراز کشیدم شنیدم آقا سید صادق مجتهد با پنج پسر خود آمده وارد اردو شدند ناظم افندی شارژدافر عثمانی

مقیم طهران همراه است میو گربل نایب اول سفارت روس هم آمده است بعد از شام مردانه شد حسام السلطنه

ظهیر الدوله معیر الممالک معتمد الملک وغیره آمدند درباب نرخ اردو وامر سیورسات احکام شد



روز چهارشنبه دویم رجب ۳ ساعت از دسته گذشته سوار کالسکه شدم وزیر خارجه وغیره بودند امروز
باید بامیرآباد برویم تا منزل دو فرسخ و نیم است دو طرف راه دهات و آبادی زیاد است در سمت راست و چپ
بفاصله دو فرسخ کوههای سیاه رنگ پستی دیده میشد راه کالسکه خوب بود دیگر نهری از میان آبادی انقرجان
گذشتیم خانه دهات زرند اغلب پست و مختصر است در آبادی درخت ندارند مگر بسیار کم در خارج ده باغات
دارند سمت دست چپ جاده در دامنه کوه باغی پیدا بود بنظر خوب آمد سوار اسب شدم راندیم بآنسمت که نهار
بخوریم تا باغ راه بد بود نهر زیاد داشت این باغ و خانوار که گویا اسمش اسمعیل آباد است ملک هادیخان
زرندی است وارد باغ شدیم بسیار خفه و کثیف بود آب نداشت سوار شده رفتیم روی تپه که بجلگه مشرف بود مردم
و بارها میرفتند چادرهای منزل هم پیدا بود با دوربین تماشا کردیم دهی در جلو نمایان بود بسیار آباد و بزرگ قلعه
محکم و عمارت عالی داشت برآویه موسوم است خانه محمد مراد خان زرندی در همین ده است محمد مراد خان باجو
زرندی این اوقات بحکم ماموریت در خراسان هستند ده خانی آباد زرند هم که منزل زوار و قافله و کاروانست
و از رباط کریم بکیر باینجا می‌آیند زیر همین تپه بفاصله یک میدانست خلاصه در سر نهار معیر الممالک و سایر پیشخدمتها
بودند محمد حسنخان روزنامه خواند بعد از نهار سوار شده رفتیم سر راه بکالسکه نشستم ده معتبر آبادی موسوم
بقاسم آباد سمت راست جاده دیده شد دست چپ نزدیک راه دستجرد که ده معظمی است واقع است قلعه
خرابه روی تپه داشت مرد و زن زیاد از اهل ده در اطراف تپه و قلعه خرابه جمع بودند بعد وارد منزل

شدیم امروز اردو را خوب زده اند هوا بسیار گرم است کاغذی شاطرباشی بمعتمد الملک نوشته بود

علیخان پسرش که مدتها ناخوش و مسلول بود فوت شده است جوان عاقل و آرامی بود بعد از شام روانه شد معتمد الملک

محمد علیخان محمد حسنخان آقا وجیه وغیره آمدند محمد حسنخان معتمد الملک میرزا علیخان نشسته بودند معتمد الملک روزنامه

فرانسه میخواند من ترجمه میکردم یکدفعه محمد علیخان حرکتی کرد و گفت ترسید جانور است فوراً برخواستم خودم لباسم را

تکان دادم معلوم شد عقربی روی پای من بود افتاد محمد علیخان با کلاه گرفت کشتند باعث وحشت شد برخواستم

روی تخت خواب نشستم بعد همه مرخص شدند



۱۷ روز پنجشنبه سیم رجب امروز باید بعبدل آباد ساوه برویم شش فرسخ راه است صبح برخواسته سوار اسب شدیم

از قریهٔ آسیاوک که سر راه بود گذشتیم با حسام السلطنه وزیر خارجه مجد الدوله میرزا عبدالوهاب مستوفی گیلانی

که تا اینجا آمده است گفتگو شد بعد تنها با وزیر خارجه در کار گیلان و غیره الی یکفرسخ گفتگو شد کالسکه خواستیم

نشستم قدری راندیم بده آقا شیخ محمد برادر مرحوم شیخ عبدالحسین مجتهد که موسوم به بیجرد و آخر خاک زرند است رسیدیم

ازین ده که میگذرد دیگر سر راه آبادی نیست همه جا جلگه است و صحرا بوته و گون دارد و اطراف صحرا بفاصلهٔ

پنج فرسخ چهار فرسخ کوههای کوچک نمایان است در دامنه کوه از سمت راست آبادی و باغ زیاد از دور نمایان بود

معتمد الملک که هم تحقیق کرد اسمش ورده است درین صحرا آهو هست اما دیده نشد یک بره آهو نور الله میرزا نایب

ناظر دیده بود خیلی راندیم تا باهور و دره و تپه رسیدیم که این دره و تپه حد طبیعی جلگه ساوه و زرند است و این دو

خاک را از یکدیگر جدا میکند روی تپه بنهار افتادیم طولوزون پیشخدمت تنها بودند در اردو غیر ملتزمین رکاب

دائمی اشخاص دیگر هستند مثل محمد خان حاکم سابق یزد محمد باقرخان سرتیپ فوج ششم تبریزی چنگیز میرزا آقا

سید مصطفی که با میرزا علیخان آمده است زنبورکچی باشی خانلرخان سرهنگ افشار حکیم ریاضی و غیره بعد از

نهار سوار شده باز قدری با وزیر خارجه و مجد الدوله حرف زدم بکالسکه نشستم قدری که راندیم حاجی شکارچی از

بسمت راست جاده آمد که آهو هست اسب خواسته سوار شدم خیلی راه رفتیم هوا هم گرم بود رسیدیم میرشکار کلاه

میکرد زودتر برویم راندم روی تپه پیاده شدم دو تکه و سه ماده آهو زیر پا بود با تعجیل تفنگی از دور انداختم نخورد

آهوها رفتند سوار شده خیلی راندیم بجلگه داخل شدیم تا کالسکه رسید خیلی راه رفته بودیم چهار ساعت بغروب مانده

بعبدل‌آباد ساده رسیدیم چند نفر آخوند وغیره و عبدالله خان خلج مالک عبدل‌آباد بودند بسیار جلگه گرمی است

اما صحرای مستعد و خوبی است درین حول و حوش دهات زیاد است صحرائی است وسیع بوته‌دار بعبدل‌آباد نرسیده

باغات زیادی است موسوم بمرتضی‌آباد تازه آباد کرده اند رسیدیم بباغ عبدل‌آباد که برای من چادر زده اند نه آب

دارد نه صفا باغ بزرگ جنگلی انار و انجیر انجیرش ضایع بود انار زیاد داشت بعضی رسیده بعضی نرسیده رفتم

چادرهای حرمخانه را دیدم درین باغ وسیع خفه چادرها را متفرق زده بودند فراشها انار زیادی هم چیده و خورده بودند

بسیار کج خلق شدم اوقاتم تلخ شد معتمدالملک امین السلطان مهدیقلیخان دهباشی فراشباشی میرزا عبدالله وغیره را

فرستادم پیش از آمدن حرم تجیر زیاد آوردند دوره کشیدند فراش و سرباز را بیرون کردند قراول دور دیوار باغ

گذاشتند خودم سرکشی کردم الی غروب تغییرات لازمه داده شد شب پیشخدمتها را مرخص کردم مردانه نشد زود



خوابیدم



روز جمعه چهارم رجب صبح بحمام بیرون شور ری رفتم حاجی حیدر خاصه تراش ملک محمد بودند امروز در عبدل آباد

اتراق است حمام گرم بود بیرون آمدم حسام السلطنه ظهیر الدوله معیر الممالک مجد الدوله صاحب جمع وغیره

آمدند بعضی احکام شد نایب فراشخانه چوب خورد فراشها که در باغ بی اعتدالی کرده بودند تنبیه شدند پنجاه

تومان از فراشباشی جریمه گرفته شد بصاحب باغ دادم قدری دراز کشیدم خوابیدم برخواستم امشب هم پشه ها

مرخص شدند مرد ارنشد



روز شنبه پنجم رجب منزل امروز شاهیون کندی است چهار فرسخ سخت سنگین است صبح زود بکالسکه نشسته راندیم

علمای ساوه بحضور آمدند از اینجا تا شاهیون کندی دو راه است یکی از نزدیکی شهر ساوه دست چپ میرود

که بنه و مال و بعضی مردم از آن راه میرفتند یکی راه کالسکه است از دست راست خلوت و دو راه کالسکه خوب و راحت است

قدری رفته بمحاذات رحمن آباد گذشتیم یکفرسخ بیشتر فاصله در سمت راست جاده دهی است اسمش تحقیق شد نورعلی بیک

تیول فخر الدوله است درین بین از دور سواری دیدم نزدیک شدیم حکیم الممالک بود آمد قدری صحبت شد فرستادم

بالای قنات این ده را ببیند اگر پاک و بی عیب است بنهار بخشیم آمد عرض کرد خوب است رفتیم پیاده شدیم

معتمدالملک و غیره بودند آب قنات یک سنگ متجاوز جاری بود صاف و گوارا همین آب شهر پیاده میرود آسیای

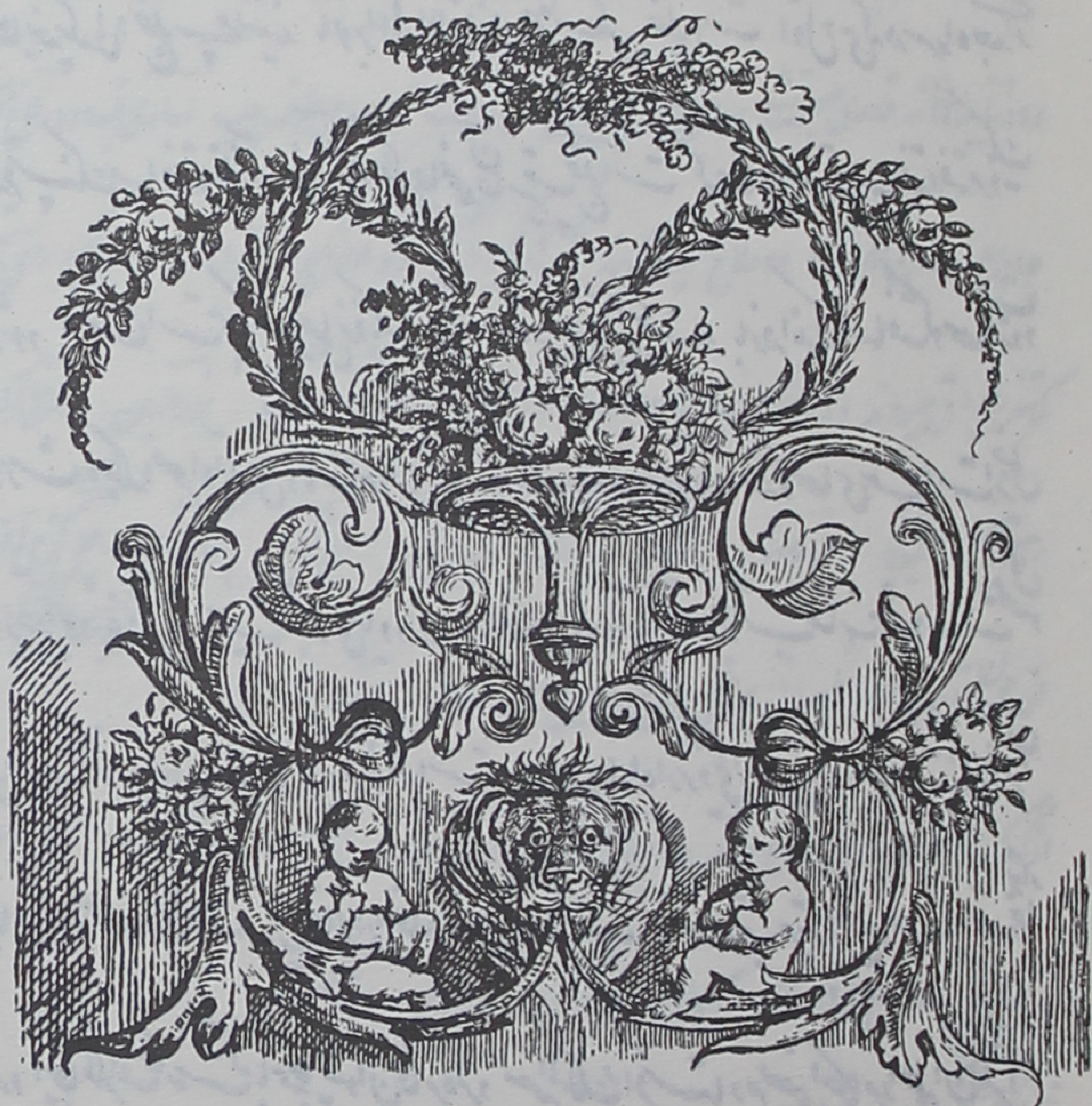
زیادی در مجرای این قنات ساخته‌اند بعد از نهار سوار شده راندیم از سوخانلو که هم تیول فخرالدوله است

گذشتیم هیأت ارضی صحرای صاف بوته‌زاری است گاهی بندرت پست و بلند است اما راه کالسکه بسیار خوب است

درسمت راست کوههای کوچک هست بفاصله دو فرسنگ کمتر بیشتر سمت چپ هم بکوه و دره و ماهور میرسید یک

فرسنگ دو فرسنگ مسافت دهاتی که در دامنه دست راست است دیده شد سلیجرد باغ شاه است شاهسون گندی

که منزل است هوایش گرم بود قنات خوبی داشت اما از بالادست میزدند آب گل آلودی از سپرپرده میگذشت



روز یکشنبه ششم رجب امروز باید بنوبران برویم که آخر خاک ساوه و ابتدای خاک همدان است اما نوبران از قلمرو
ساوه است میگفتند راه امروز چهار فرسخ است درست هفت فرسخ سنگین بود صبح بخیال اینکه راه نزدیک است
دیر سوار شدم قدری با اسب سواره رفتم با وزیر خارجه بعد سوار کالسکه شده راندیم هیئات ارضی الی نوبران ابتدا صحرای
صاف و جلگه وسیعی است بوته زار است در سمت راست کوههای خاکی مرتفع و دره و تپه در دو فرسنگ کم بیشتر
مسافت واقع است طرف چپ کوههایی مرتفع سنگی دارد الی دو فرسخ همین طور است مزلقان چای هم در سمت
چپ جاده است که در میان دره جاری است و از راه نمایان نبود دو طرف این رودخانه همه دهات و باغات است
که طایفه بیکدلی و خلج پی نشینند تا نوبران و بالاتر از آن هم مسکن خلج است اول دهی که در سر راه بعد از طی
سه فرسنگ مسافت بنظر آمد غرق آباد ملکی جانمحمد خان سرتیپ خلج است کوههای دست چپ رفته رفته نزدیک
میشود از سمت راست هم کوهها خیلی نزدیک می آید دره وسیعی تولید میکند باز در اندک مسافت کوهها از دو سمت
دور شده جلگه و صحرا و آبادی و دهات نمودار میشود دو سه ده و مزرعه هم در دامنه کوههای سمت راست از خیلی
دور پیدا بود غرق آباد جمعیت و آبادی زیاد دارد و باغهای زیاد دارد که همه از آب قنات مشروب است محصول
این باغات انگور و بادام و زردآلو و دیگر فواکه است بعد همه جا راه از نزدیکی آبادی و ده و باغ است الی نوبران
که جای آباد و معتبری است جمیع خانوار اینجا در روی تپه ساکنند خانها مرتب در تپه واقع است پانصد خانوار
دارد اینجا تلگراف خانه است که با همه جا میتوان مخابره کرد معتمدالملک را فرستادم بعضی احکام را بطهران تلگراف

گنبد پیش از آنکه بعرق آباد برسیم در صحرا انجا رافتادیم میرشکار جهانگیر شکارچی را فرستاده بود که آهو هست

بعد از انجا خبر فرستاد که آهو ها رفتند بکالسکه نشسته راندیم از منزل هیچ علامت نبود گرد و خاک آدمی راه

میکرد باد از پشت سر میوزید همه مردم از بیجی او راه دور خسته و کوفته شدند یکفرسخ بمنزل مانده اسب خواسته سوار

شدم از میان دهات و باغها گذشتیم کنار رود مرنقان بسیار باصفاست رود خانه وسیع دره وسیع اطراف

آبادی و باغ کوهها مسعد در بهار باید بسیار خوب و باروح باشد حالا آب رود خانه کم است دو ساعت بغروب مانده

وارد منزل شدیم اردو را یکفرسخ هم از ده نوبران گذرانیده بودند کالسکهای حرم و مالها خیلی دیر بمنزل

رسید قرار دادم فردا اینجا اتراق شود بسیار لازم است شب بعد از شام مردانه شد پیشخدمتها بودند محمد حسنخان

روزنامه خواند قدری صحبت شد هوای نوبران ییلاق و سرد است کوههای طرف چپ بساری قیه و دوزلاخ موسوم است

چون معدن نمک دارد دوزلاخ میگویند پشت این کوه بلوک مزره از توابع ساوه است و از این کوه راهی است

که بفرس غراق میروند دهات که طرف چپ جاده و کنار مرنقان چای واقع است آقرود نورالدین قانلی آباد

سوسن تقی قیطاق امامزاده زاریان ونده لقان خیاجیک صفی آباد پلنگ آباد چل گزی آقرود

با بلوک ساوه و املاک محمد حسنخان

محمد حسنخان قاجار پسر شاه سیاتی و محمد حسین خان رئیس دولو را امروز دیدم آمده اند

از کهک تا اینجا طایفه بیگدلی می نشینند دهات خلج نشین کنار رودخانه سیل آباد ارجه رود غرق آباد

مرنقان مزارع طرف راست جاده غازیان دودلو آقچه مشهد

شاهزاده... از مرنقان...

منبع رودخانهٔ مزنقان از کوه شمالی و سپامان و خلیفه کندی است اینجا با تلگراف خبر رسید که در غرهٔ رجب ظل السلطان

خداوند پسری داده است



روز دوشنبه هفتم رجب در نوبران اتراق شد بخواندن روزنامهای فرنگستان و اخبار جنگ پروس و فرانسه

و استراحت گذشت شب هم بعد از شام مردانه شد پیشخدمتها بودند امین الملک چند روز است ناخوش است

بدرد گلو مبتلاست و دبیر الملک هم ناخوش است حاجی سیف الدوله آمده است



روز سه شنبه هشتم رجب منزل امروز فرداد ای ملکی حسینخان حسام الملک سرتیپ است صبح برخواسته سوار شدم

از رودخانهٔ قازان چای گذشتیم رودخانهٔ معتبری است که درین خشک سال پنج شش سنگ آب داشت جریان

رودخانه از سمت مغرب است پلی شش چشمه بنظر آمد خوب و قشنگ ساخته اند بانی پل تاجری از اهالی قریهٔ بهار همدان است

دهات معتبر و باغات خوب آنطرف پل نمایان شد مشرف برودخانه دهات عاشقلو متعلق بحسین خان میرپنج

واقع است اسامی دهاتی که دیده میشد پتیا دربند قلعه است قدری سواره با وزیر خارجه صحبت کردیم

بعد بکالسکه نشستیم گرد و خاک زیاد است هیأت ارضی راه امروز بعد از عبور از رودخانه پست و بلند است

سمت چپ و راست کوه است کوچک و بزرگ خاکی و سنگی زمین خشک کم آب تا دو فرسخ بهمینطور راندیم گرد

و خاک زیاد بکالسکه می آمد راه کالسکه خوب نبود سوار شدم طرف راست جاده کوه سنگی بود آنجا رفته بنهار پیاده

شدیم جاده و عبور مردم خوب دیده میشد در نزدیکی نهارگاه ما پسری مشغول خارکنی بود آورده صحبت کردیم محمد علیخان

پیشخدمت همراه بودند این پسره از اهل پچینک است از املاک محمد مراد خان سرتیپ زندی جزو بیات زرند پشت همین کوه

که بنهار افتاده ایم واقع است زبان این جوان خارکن ترکی بود بلهجه عثمانی تلفظ میکرد مصطلحات طایفه بیات

بترکمان و لهجه عثمانی خیلی نزدیک است بعد از صرف نهار قدری سواره رفتم بجائی رسیده بکالسکه نشستم صحرای

کثیف بدی است در سمت راست جاده دهی مخروبه بنظر رسید اسمش ... خان ملکی محمد مراد خان است که قدیماً خراب شده آب

دارد زراعتهم میشود اهالی اینجا رفته در جای دیگر ساکن شده اند از کالسکه باز بیرون آمده سوار شدم از سمت راست

جاده باز خیلی راندیم بسکه گرد و خاک بود رسیدیم بمرگ خرابه که گویا منزل چاپارخانه هم اینجاست بسیار ده کثیفی است

معدودی خانوار و آب کمی دارد تپهٔ سنگی در مقابل بود برج خاکی تازه در روی آن ساخته اند برای قراولی اطراف

گویا دزدگاه و مخوف است باز آمدم بکالسکه نشستم زمین همه جا پست و بلند بود تا از یک سرازیری گذشتیم در

جلگه تغییر هیأت بهم رسید صحرا شد لکن هنوز در زمین پستی و بلندی است کوههای سمت راست و چپ دور شدند ده

قرادای پیدا شد دهات اینجا بی درخت و کثیف است بمنزل رسیدیم شش فرسخ راه بود چادرها را در چمن زده اند

اما علف ندارد بادسختی برخواسته است گرد و خاک زیاد است بطور عادت شب شد بعد از شام مردان

شد پیشخدمتها بودند محمدحسنخان روزنامه خواند ماهتاب روشن و صافی بود علیقلی خان آجودان باشی آمده است



روز چهارشنبه نهم رجب صبح در رخت خواب بودم گفتند حاجی کلبعلی خواجه مرده است تعجب کردم که تا دیروز

راه میرفت کار میکرد فوت او باعث واهمه و وحشت هم شد اما مرد پیری بود قریب نود سال سن داشت

امروز باید بخوشناباد برویم که از محال درجزین است سه فرسنخ و نیم راه است اول سوار اسب شدم قدری رفته

بکالسکه نشستم راه کالسکه خوب است دو طرف جاده پستی و بلندی دارد بادسختی از روبرو میوزد گرد و خاک

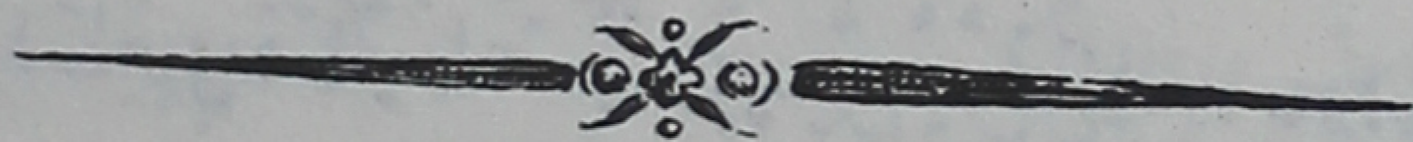
بطوری است که هیچکس سر و چشم نگذاشته است خیلی اذیت کرد سمت چپ جاده زمانی مثل زاینده رود است گفتند

هقار و هوبره دارد قریه رزه که منزل قافله و کاروان است سر راه بود ده معتبری بود اما باغ و اشجار ندارد

راندیم از آبادی خوشناباد گذشته باردو رسیدیم پیش از رزه قریه امیرآباد بود که ملکی محمد مراد خان میرتیپ زرندی

و غلامعلیخان میرتیپ درجزینی است امروز گفتند معتمدالدوله فرهاد میرزا حکمران کردستان آمده است هنوز ندیده‌ام

بعد از ورود منزل هم باز متصل باد شدید میوزید گرد و خاک کثیف و بد اوقات تلخ میکرد



روز پنجشنبه دهم رجب منزل امروز بوبوک آباد است صبح برخواسته بکالسکه نشستم معتمدالدوله فرهاد میرزا آمد پهلوی

کالسکه قدری صحبت شد مصطفی قلیخان اعتمادالسلطنه صاحب منصبان و خوانین جاجیلو آمدند باد امروز هم از روبرو

میوزد گرد و خاک غریبی است راه کالسکه چندان خوب نیست صحرا و جلگه وسیع است ده و آبادی زیاد در

چپ و راست جاده بنظر آمد بعضی دهات اینجا باغ و درخت دارد کوههای دست چپ در فاصله سه فرسخ چهار فرسخ واقع است

کوه بزرگی هم از دور سمت چپ جاده پیدا بود مه داشت گفتند قافلان داغ است از طرف راست کوهها خیلی دورتر

بود این جلگه بلوک جاجیلو است

دهاتی که سمت راست جاده واقع است امیرآباد زرقان جهان آباد نگارخاتون فیض آباد قارمنین

آباده نصرآباد بهمه کسی سرای قشلاق برنینه جرد نوده قراباغیها (نیم فرسخ خارج جاده) ملاگرد سماوک

امروز از باد و غبار در کالسکه نهار خوردم محمد تقلیخان و اقاوجیه از صحرا آمدند میگفتند طرف چپ گرزار است خرگوش

روباه هوبره یورقجه درنا داشت نزدیک جهان آباد پل سه چشمه بنظر رسید پرسیدم گفتند نگارخانم عمه ساخته است

اما رودخانه بی آب و خشک بود چهار ساعت بغروب مانده وارد منزل شدیم راه امروز چهار فرسنگ بود چادرهای

ما را از بیرونی و اندرونی در باغچه زده اند کنار نهرها درخت سیب کاشته اند اطراف باغ درخت تبریزی است باقی انگورستان

محمدعلی پاشا هم در همین باغ منزل دارد خیابان وسط باغ که یونجه زار و بسیار عریض است چادر زده اند ابوالسیف میرزا

ساکن همدان تکه آهوی بزرگی آورده بود میگفت درین جلگه آهو زیاد است خلاصه شب شد بعد از شام حرمخانه

شد پشنید متهابودند قدری روزنامه خواندم حاجی رحیمخان آمده است یعنی امروز بارود ورسید حاجی میرزا علی راد

راه دیده بود

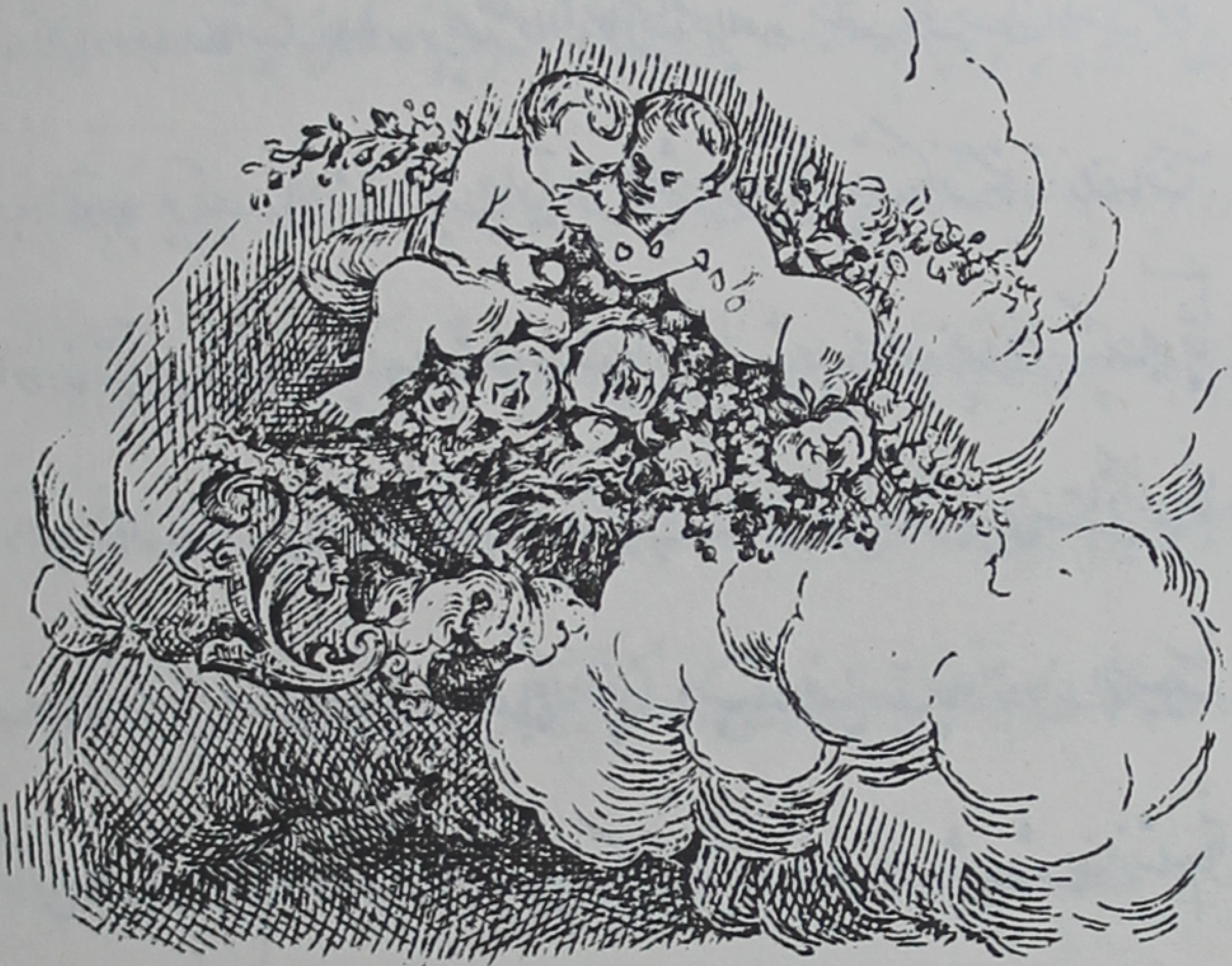


روز جمعه یازدهم رجب دربوبوک آباد اتراق شد بعد از نهار دیدن محمد علیار قشم فرهاد میرزا مجد الدوله

کشیکچی باشی تیمور میرزا بودند قدری نشستیم صحبت کردیم بمنزل برگشتم مجد الدوله اذن میخواست بمحال برنیه رود زحمت

که بهمدان نزدیک است و مجد الدوله علاقه ملکی دارد برود در حرمخانه روضه خوانها آمده ذکر مصیبت کردند اعا یعقوب

تازه آمده است میگفت محقق تسم در راه است حاجی آقا بابای ملک الاطبا را هم در راه دیده بود



روز شنبه دوازدهم رجب امروز از بوبوک آباد به سرخ آباد آمدیم راه امروز را چهار فرسنگ میگفتند شش فرسنگ سنگین
بود راهی دیگر از بالا داشت که در سرخ آباد امان الله خان میگفت راه کالسکه هم ساخته بودیم نورالدین میرزا نایب
ناظر هم از آن راه آمده بود همینطور میگفت اما صبح کسی بما نگفت بالجمله صبح باسب قزل ترکمانی پیشکشی مرحوم سپهسالار
سوار شده از کنار ده و آبادی گذشتیم میرزا محمد علی همدانی و مالک بوبوک آباد که حاجی میرزا لطف الله برادر حاجی میرزا
علینقی است و چند نفر دیگر آمده بودند دیدم قدری با حسام السلطنه معتمدالدوله وزیر امور خارجه صحبت کنان
رفتیم بعد بکالسکه نشستیم راه صاف بود صحرا وسیع بوته زار بی آب و آبادی اما از راست و چپ خیلی دور دهات
و آبادی پیدا بود کوهها هم خیلی دور است در صحرا آهوی زیاد بوده است سوارهائی که از پیش رفته بودند متفرق
کرده اند رحمت الله شکارچی یک تکه آهوی بزرگی زده بود جهانگیر شکارچی هم یک ماده آهو آورد اما در میان
حاجی غلامعلی خواجه شکایت کرد که تازی پسر من آهو گرفته بود آدمهای میرشکار شلتاق کردند بردند تا سه
فرسنگ از راه که آمدیم همه باینطور صحرا بود روی تپه کوچکی بنهار پیاده شدم معیرالممالک و پیشخدمتها و سایر
بودند معیرالممالک میگفت این چند روز ناخوش بودم قدری با دوربین اطراف صحرا را ملاحظه کردم بعد از
نهار بکالسکه نشسته راندیم کم کم در راه پستی و بلندی بهم رسید و از دو طرف راه کوه و تپه بهم نزدیک شد
چشمه و چاه آبی تلخ و شور است سوار شدم قدری سواره رفتیم باز کالسکه خواستم نشستم همه جا راه تپه
و ماهور بود سلطان سلیم از تویسرکان آمده بود قدری صحبت شد احوالات پرسیدم مسافتی طی کردیم دره

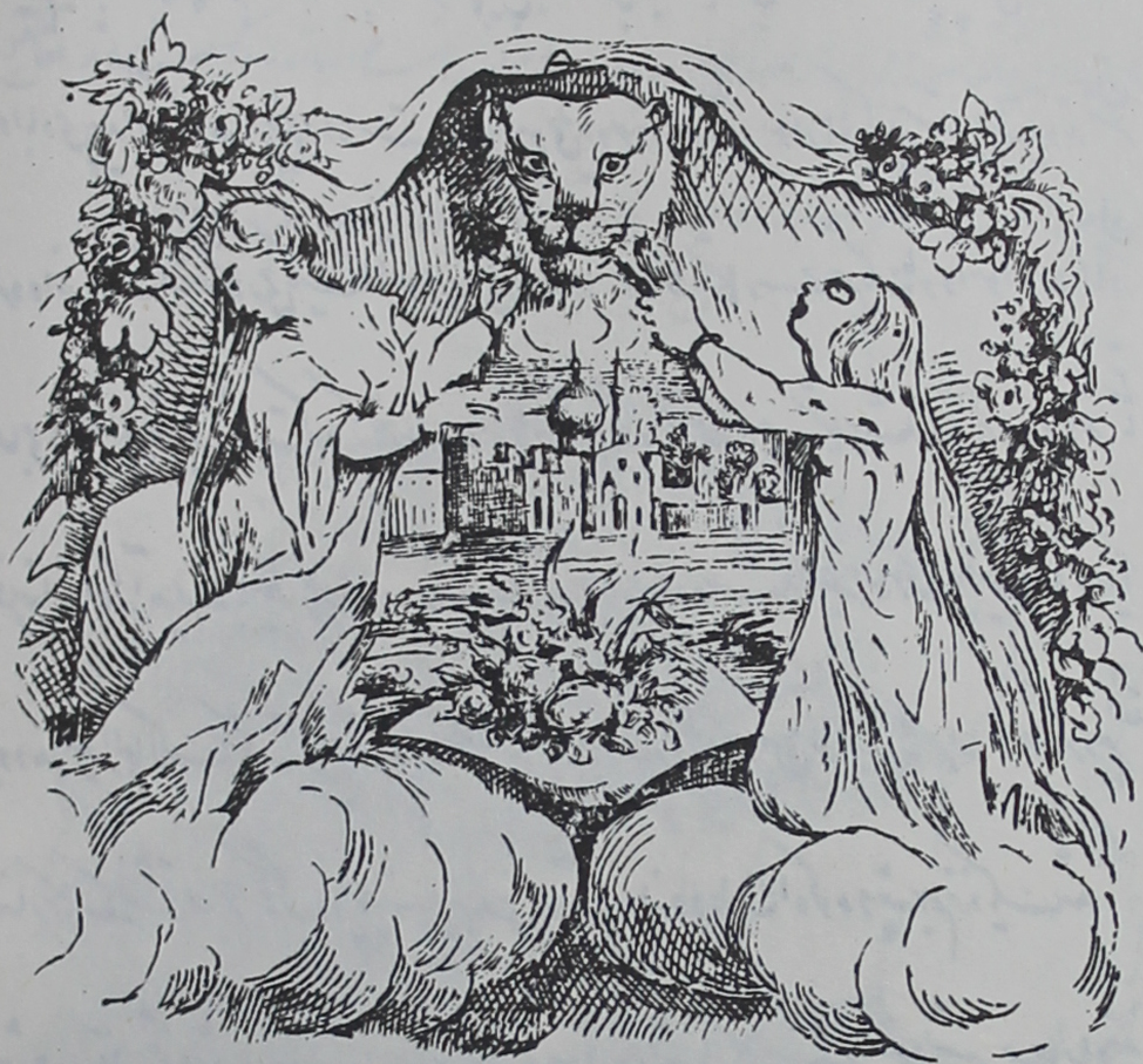
وماهور تمام شد بجلگهٔ دماوند رسیدیم کوه الوند و دهات زیاد در دامنه پیدا شد از قریه رباط گذشته نگهرنخ

دیم دیگر بخلاف جهه رفتیم تا بسرخ آباد رسیدیم ده معتبری است ملکی امان الله خان بهاء الملک است

امان الله خان حسینخان سرتیپ حاجی حمزه خان نایب اجودانباشی صاحب منصبان و ریش سفیدان عاشقلو

همه جلو آمده بودند دو ساعت بغروب مانده وارد منزل شدیم گرد و خاک زیاد بود سراپرده در سر

قناتی زده اند آب صاف کمی دارد شب روی تپه سرایدارها بعد از شام آتشبازی خوبی کردند



روز یکشنبه سیزدهم رجب عید مبارک مولد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است امروز باید بهمدان برویم سه فرسنگ راه است صبح هوا سرد بود رفتیم حمام رخت پوشیدم بیرون آمدم سوار اسب شدم کل طبقات نوکر با لباس رسمی حاضر شده بودند با حسام السلطنه وزیر امور خارجه مجد الدوله دبیر الملک معیر الممالک وغیره صحبت کنان رفتیم مجد الدوله رفتن و سرکشی دهات خمسه خودش را موقوف کرده است بقریه شورین رسیدیم برای نهار در باغ شورین پیاده شدم رعایای اینجا از زن و مرد جمعیت زیادی بیرون آمده بودند حسنعلیخان گروسی وزیر مختار را اینجا دیدم چندروز است از گروس آمده است در سر در باغ نهار خوردیم باغ وسیع خوبی است شانزده سال قبل که از این راه بآذربایجان رفتیم و در همین باغ منزل کردم بخاطرم آمد حاجی میرزا علی مشکوة الملک پیدا شد میگفت همه جا عقب اردو بودم و بعضی منزلها با اردو میرسیدم از اینکه هیچ پیش من نیامده بود خیلی خندیدم بعد از نهار از سر در پائین آمده از باغ پیاده رفتیم از دری که در وسط باغ تازه باز کرده بودند سوار شدم در باغ با خسرو میرزا صحبت میکردم ریش خسرو میرزا رنگ غریبی پیدا کرده پسنجابی شده است محمد مهدی میرزا پسر مؤید الدوله هم آمده بود حلاصه سوار شده راندیم در راه با معیر الممالک معتمد الملک وغیره صحبت میکردم از مستقبلین شهری جمعیت زیاد آمده بود در همدان هنوز کلاههای بلند بسبک قدیم زیاد است بعضی کلاههای غریب دیده شد که خیلی مضحک بود همه جا در ازدحام خلق آمدیم تا بالای تپه که قزل ارسلان قلعه ساخته است و اثر بنای قدیم

هنوز باقی است قدری یک گردم این تپه تمام شهر همدان مشرف است مکان باصفائی است باد و چمن

اطراف را ملاحظه کردم در راه سالار و اولاد مرحوم شیخعلی میرزا و اولاد مرحوم جهانگیر میرزا محمود میرزا وغیره

علما و اعیان بحضور آمدند بیرون باغ شورین هم شاطرباشی اسحق خان پیشخدمت میرزا بزرگخان کارپرداز سابق

بغداد را دیدم که از طهران آمده بودند باالجمله بعد از اندکی توقف روی تپه از کنار شهر همدان گذشته بقلعه مرحوم محمد علی

میرزا که حالا آبادی ندارد رسیدیم چادرها و حرمخانه را در قلعه زده اند مردم متفرق افتاده اند حوض بزرگی

جلو سراپرده است آبش قطع شده بود کهم آب انداختند حسینقلیخان سرتیپ و عباد الله خان از طهران آمده اند



دوشنبه چهاردهم رجب در منزل توقف شد تازه نبود تیمور پاشا خان و بهلول پاشا خان ماکوئی از آذربایجان بطهران و از طهران باینجا آمده اند محقق امروز بحضور آمد تازه از طهران آمده است مستوفی الممالک مختصر نوشتجات خراسان را با تلگراف عرض کرده بود که سوار ترکمان در میان مشهد و جام تاخت کرده گوسفند زیاد و چوپان از ایل تیموری برده از سوار خراسانی که بمدافعه رفته بود دو اسیر و مقتول شده است خیلی اوقاتم تلخ شد کسل شدم محقق و میرزا علیخان از روزنامه جات که قدیم نوشته بودم خواندند شب بعد از شام مردانه شد عضد الملک معتمد الملک میرزا علیخان وغیره بودند



روز سه شنبه پانزدهم رجب بعد از نهار شاهزاده ها وزیر خارجه علمای همدان خوانین ملایر و تویسرکان و نایب الحکومه آنجا خوانین و اعیان همدان تیمور پاشا و بهلول پاشای ماکوئی بحضور آمدند خیلی گفتگو شد از هر مقوله حکم و فرمایش شد علمای همدان را که معرفی میکردند شخصی ریش بلند را گفتند قاضی است گفتم قاضی همدان است علما

وسایر خندیدند خود قاضی هم خندید کنایه از داستان قاضی همدان که سعدی در گلستان نوشته است امروز

بسلطان اویس میرزا حاکم همدان لقب احتشام الدوله داده شد بعد از رفتن حضرات هم بعضی فرمایشات دادم

در باب اختصار وضع ملتزمین رکاب و تخفیف احمال و اسباب در کار آذوقه همدان هم که امسال قدری تنگی دارد

و باید از خارج کمک شود سفارش کردم بروند قراری بدهند عصر سوار شده به تپه مصلی رفتم فی الحقیقه خیلی

باصفاست چشم انداز خوب دارد با دوربین اطراف را ملاحظه کردم عکاسباشی آمد شیشه های عکس که

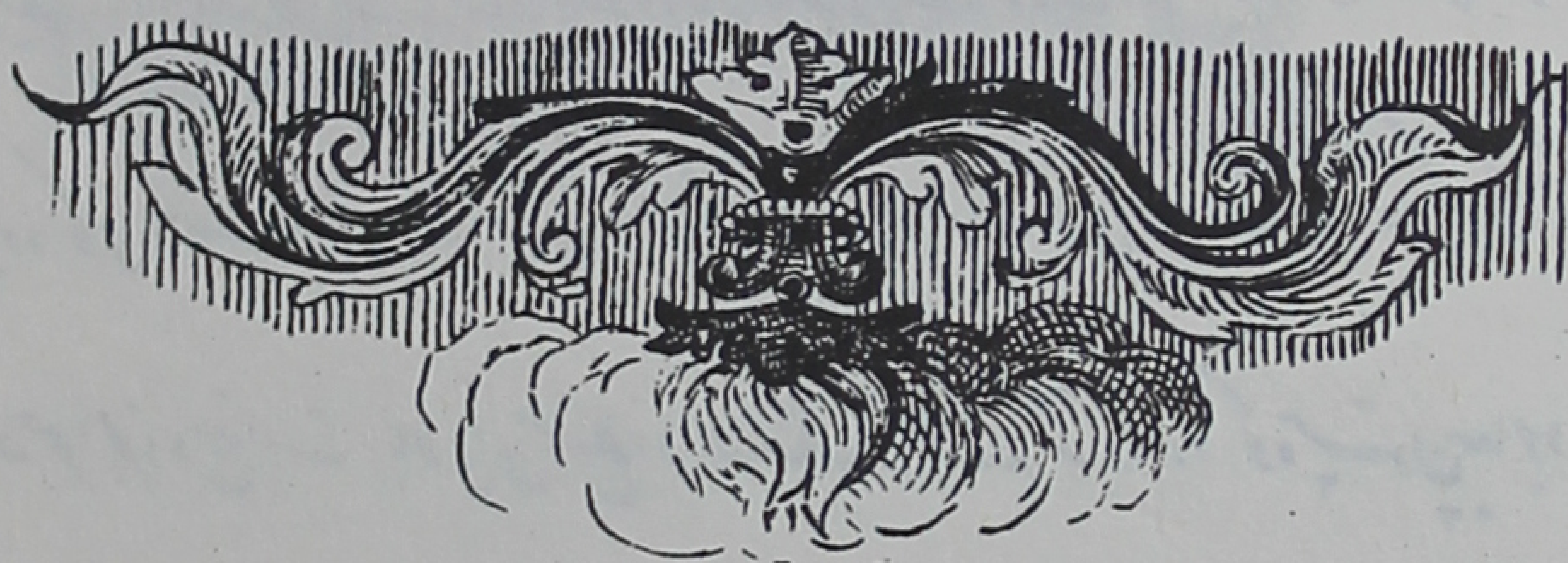
از همینجا انداخته بود آورد دیدم مجدالدوله عضدالملک سایر پیشخدمتها بودند همدان شهر وسیع و پر جمعیتی است

بعد از چای و عصرانه بمنزل مراجعت کردم



روز چهارشنبه شانزدهم رجب صبح برخواسته سوار شدیم بدلالت و بلدی سلطان سلیم میرزا بدره عباس آباد
رفتیم مسافتی طی کردیم تا بابتدای دره رسیدیم دره ایست وسیع آب زیادی صاف و روشن از وسط دره جاری است
دو طرف دره همه اشجار است و درین فصل که پائیز و خشکسال است باز خیلی باصفا بود حالت بهار این دره و زمان
طراوت و صفای آنرا میتوان قیاس کرد خلاصه راندیم امین حضور معتمدالملک مهدیقلیخان موچولخان مخبر و غیره
بودند معتمدالملک مراجعت کرد به بلکرافخانه رفت همه جا آمدیم تا بیشه و اشجار تمام شد در انتهای رودخانه آب دو شعبه
شد یک شعبه از دره راه تویسرکان جاری است شعبه دیگر از دره دیگر می آید بالای این دره در سنگ بزرگی بخط میخی دو
حلقه نوشته شده است رفتیم ملاحظه کردم هیچ عیب نکرده است اثر قلعه خرابی هم بالای کوه مشرف باین خطوط
دیده میشد ولی اندازه خستگی و دلتنگی داشتم که این خطوط را نتوانستم بخوانم قدری پائین آمدم نزدیک آب صافی
که جاری بود آفتاب گردان زدند نهار خوردم میرزا علیخان و محمد حسنخان هم آمدند بعد از نهار سوار شده از راه
گردنه شهرستانه که بتویسرکان میرود راندیم راه همه جا سینه کش و چندان تند و سربالا نیست در نزدیکی قله
یکباره سربالا میشود اما راهش خوب است بالای گردنه نشستیم دوربین انداختم سلطان سلیم دهات جلگه تویسرکان را
معرفی میکرد جلگه تویسرکان بسیار قشنگ و سبز و باصفا و ییلاق است دهات زیاد معتبر دارد شهر تویسرکان
پیدا نبود کوهی فاصله و مانع است قدری از درختهای قصبه نمودار بود کوهی پیداست گفتند خان گرمز است
در وسط صحرا مجرد واقع است بالای آن مسطح اطراف سنگ و کمر گفتند تکه بز دارد کوه بیستون پیدا بود

کوههای نهاوند و لرستان دیده میشد جلگه و قصبه کنگاور نمایان بود قدری نشسته تماشا کردم انار و چای خوردم
نماز خواندم در پس این گردنه مراد خان یاور از اهالی تویسرکان مستحفظ و تفنگچی گذاشته است که در عبور و مرور مردم
دزدی واقع نشود زمین تویسرکان بالنسبه از زمین همدان خیلی ارتفاع دارد سراز یری این سمت خیلی کم تر از سمت
همدان است باید تقریباً هزار ذرع مرتفع باشد امروز زمستانی زیادی دیده شد که ذغال بار کرفته و بکاو حمل
کرده بودند ازین راه بهمدان میرفتند بعضی دهات که در جلگه تویسرکان نزدیک دامنه الوند دیده میشد و اسامی
انها را پرسیدم ازین قرار است شهرستانه تیمیان سیتانه اسپراو کرزان
در دو تین حاجی میرزا علی مشکوة الملک هم پیدا شد بعد از نماز سوار شده برگشتیم راه دور بود خسته
شدم راه سنگلاخ بود تا باخرده عباس آباد رسیدیم نزدیک منزل معیر الممالک آمدیم طلاشوئیها زمینی حاضر
کرده بودند رفتیم پیاده شدم اسبابی که از خاک بیرون آورده بودند دیدم از هر قسم چیزها بود طلای ریزه نقره شکسته
پول مسکوک مختلف طلا و نقره ساخته قدیم طلای مینا اسباب ساخته از سرب و مس پول سیاه میخ زیاد
پیکان تیر بسیار بزرگ خیلی انجا معطل شدیم اما حاجی میرزا علی سخت منکر طلاجوئی است



امروز که پنجشنبه هفدهم رجب است در منزل ماندیم حسام السلطنه شاهزادگان بحضور آمدند میرزا محمد پسر قائم
مقام از عراق آمده بود بحضور آمد میرزا کاظمخان للّه باشی مرحوم جلال الدّوله که ملایر بود دیدم بطهران خواهد
رفت تا عصر مشغول بعضی کارهای لازم بودم حاجی آقابابای ملک الاطبّا را دیدم بار دو آمده است
شب بعد از شام مردانه شد پیشخدمتها بودند محمّد حسنخان قدری روزنامه فرانسه خواند امروز هم
طلاشوئی کرده بودند من نرفتم باد می آمد گرد و خاک بود امین حضور میرزا علیخان محقق را فرستادم
رفته طلا و نقره و اسباب زیاد در آورند یک انگشتر طلای ضخیم که جای نگین آن پر کاوی شاه خدا
و دو جای آن سوراخ است مثل عطردان پیدا شده بود خوب انگشتری است بفال میمون گرفتیم



۳۷ روز جمعه بجدهم رجب است بایداز همدان کوچ کنیم تا زاغه که منزل است سه فرسخ راه است خیلی از راه را سواره رفتیم تیمور پاشا خان و بهلول پاشای ماکوئی خلعت پوشیده بودند سواره آمدند مرخص شدند از راه کردوس پس از دنبال یحیی خان میروند بعد با امین الملک معیر الممالک معتمد الملک صحبت کنان راندیم از باغات و آبادی منوچهری کنار راه میرفتیم طرف چپ هم ده حیدره بود در دامنه کوه واقع است رسیدیم بمریانج که ده معتبری است و اهالی اینجا قاطر زیاد دارند و در دکاه میدارند چاروادار میکنند متعلق تماما بعبدالحسین [?] همدان و بیست و هفت نفر دیگر از کسان او است در پایین آبادی مریانج بید پستانی بود بنهار پیاده شدم بعد از نهار سوار شده بکالسکه رسیدم سوار کالسکه شدم راه کالسکه پست و بلند بود نزدیک زاغه راه بد بود اسب خواستم سوار شدم رفتیم منزل سمت راست دهات و آبادی زیاد بود قریه بهار که بناصر الملک متعلق است خیلی نزدیک است درزه یکی آباد متعلق بمیرزا ابراهیم [?] بعلی ملک حسینخان سرتیپ از دور سواد زیادی داشت ده معتبری است ظروف بدل چینی فیروزه بسیار خوب آنجا میسازند همه این ظروف که بظرف لعلی معروف است میبرند حتی بتبت و تبت که ده میشود از مریانج که میگذرد ده چشمه قصابان ملکی ملا ولی الله درویش است زاغه ملک امان الله خان بهار الملک است در منزل باد و گرد و خاک زیاد بود قراولهای دور سراپرده ماری بزرگی کشته بودند



روز شنبه نوزدهم رجب باید باسد آباد برویم صبح برخواسته بکالسکه نشستم از اینجا باسد آباد دو راه دارد یکی
راهی است که قافله و زوار میروند از گردنه اسد آباد عبور میشود بمنزل دو فرسخ نزدیک تر است راه دیگر که برای
کالسکه ساخته اند میگویند پائین تر و دورتر است ما از راه کالسکه رفتیم قدری بخلاف جهة حرکت کرده دو
باره بسمت اسد آباد رو کرده راندیم با حسام السلطنه و وزیر امور خارجه و غیره قدری صحبت کردیم سلطان
اویس میرزا و خوانین قراگوزلو و سایر اعیان همدان خلعت پوشیده بحضور آمدند مرخص شده مراجعت کردند
باد سرد پر گرد و خاکی از پیش رو میوزد زمین خاک خالص است نه دو مردم که بجلو میروند گرد میکنند باد
همه خاک و غبار را بسمت ما میآورد بطوریکه نمیتوان چشم باز کرد نفس کشیدن ممکن نیست باد بسیار اذیت کرد
اما هیئات ارضی از سمت چپ همان آخر کوه الوند است که اینجا ارتفاعی ندارد طرف راست کوه الماقولاغ و غیره است
زمین پست و بلند است راه کالسکه چندان خوب نیست بیک سرازیری رسیدم محض احتیاط اسب خواستم
از سرازیری طولانی گذشته باز بکالسکه نشسته راندیم مجدداً اسب سوار شدم برای نهار بکنار جاده رفتم باد خیلی شدت
میوزد در دره که آب و درختی داشت نهار افتادیم کاغذی برادر حکیم طولوزان از فرانسه باو نوشته بود حکیم آورد خواندیم
اینجا که نهار پیاده شدیم زیر تاج آباد ملک حاجی میرزا علی نقی پسر مرحوم حاجی ملا رضای همدانی است کاروانسرای
خیلی معتبر مدور قشنگی شاهزاده والده حسام الملک میسازد بنا و عمله کار میکردند ناتمام است بعد از
نهار سوار شده بکالسکه رسیده راندیم باد شدت کرد بطوریکه کلاه محمد حسنخان را باد از سرش برداشت

و یکربع ساعت پشت سر بر هنه ماند راه کالسکه اینجا که بر برگردنه رسیدیم پست و بلند شد اما کالسکه خوب و راحت
میرفت بااینحال اسب خواسته سوار شدم خانلرخان پسر هنگ افشار با چند سوار آمده بود سمت چپ بر دامنه دهی
واقع است تاجی آباد ملک خانلرخان است بی درخت و خشک و بی صفاست باد معرکه میکند گرد و خاک غریبی
بود که بعنوان جائی را دید و از راه رفت با عضد الملک امین حضور مهدیقلیخان محمدعلیخان محمدحسنخان محقق از سمت
راست جاده راندیم همه جا کوه و دره بود سوارها بخصوص قهرمان خان تفنگدار متصل جلو میرفتند گرد و خاک میشد
اوقاتم را تلخ میکرد از شدت باد کلاه شکاری خز سرم گذاشتم و بستم درین بین راهی و دهی پیدا شد راه را گرفته
بسمت ده رفتیم ده خوب آباد پر آبی است اسمش هم دره ملکی بیوکخان افشار است باغ انگور زیاد دارد از اینجا
گذشته بخرخان آباد ملکی نجفقلیخان افشار که آنهم ده معتبری است و باغات انگور زیاد دارد بعد از خرخان آباد
جائیکه اسب آباد است قصبه اسدآباد سمت چپ بود ما از بالای آبادی گذشتیم باد و گرد و خاک نگذاشت
جائی دیده شود سمت راست ده خوبی قلعه خوبی موسوم به بیاج است از آنجا بطرف اردو رفتیم از گرد و غبار
معلوم نشد منزل کجاست کجا باید رفت تیمور میرزا پیدا شد یکروز پیش از اردو آمده بود ریش بیک
غریبی شده بود گرد و خاک اطراف بینی و چشم را گرفته ریش و صورت یکرنگ شده شناخته نمیشد میگفت
اینجاها درنا زیاد دارد شکار هم کرده بود میگفت در صحرا کبک هم هست خانبابا خان پسر سلیمان خان
صاحب اختیار با ریش سفیدان و خوانین افشار و سواره افشار و سوار چاردولی آمده بودند نزدیکی

منزل دهی در روی تپه پیدا بود که گویا این تپه را دستی و مصنوعی ساخته اند اسم ده هم خاکریز است منزل
ما در باغی است که خانباباخان خود آباد کرده است دو ساعت بغروب مانده با کسالت شدید که از باد و گرد و خاک
حاصل شده بود وارد منزل شدم باغ وسیع خوبی است بعد از ورود در حرمخانه شنیدم یکی از کنیزهای حرم
بناخوشی مبتلا شده است بسیار اسباب وحشت شد طبیب آوردند مداوا کردند علاج نشد خانباباخان میگفت
در تنگه و دره که از سمت اسفندآباد است از قدیم سدی بسته بودند آب جمع میشد بجلگه اسدآباد می آمد زراعت
میکردند خط میخی قدیم هم در سنگهای آن کوه نوشته شده است که سیاحان فرنگی وغیره میروند می بینند



روز یکشنبه بیستم رجب در اسدآباد اتراق شد صبح بحمام سر و تن شوری رفتم حمام گرم بود کسل شدم تمام روز بکسالت

گذشت تیمور میرزا چند درنا صید کرده بود بحضور آورد خانلر خان سرهنگ و خانبابا خان نایب الحکومه

اسدآباد اسب و توشن پیشکش آوردند اسب خانبابا خان که کهر خانه زاد مکری و خوب اسبی است بمجد حسنخان

بخشیدم امروز بمن خیلی بد گذشت خداوند بفضل و رحمت خود همه آفات و بلاها را رفع کند خاصه این ناخوشی که بسیار

اسباب دلتنگی و اضطراب است تیمور میرزا پسرهای توام خانبابا خان که خیلی شبیه یکدیگر بودند

یک ترکیب و یک قد بحضور آورده بود حکیم الممالک شنیدم خیلی ناخوش است شب بعد از شام

مردانه شد پیشخدمتها آمدند خیلی کسل خیالی بودم عکاسباشی عکس قصبهٔ اسدآباد را انداخته بود

آورد دیدم



[illegible]

روز دوشنبه بیست و یکم رجب امروز باید بگنگور برویم پنج فرسخ سنگین راه است صبح بکالسکه نشسته راندیم
حسام السلطنه مجدالدوله دبیر وزیر امور خارجه آمدند قدری گفتگو شد امروز بحمدالله باد نیست
هوا آرام و خوب است جلگه اسپد آباد بسیار خوب جلگه ایست باروح و دلکش اطراف کوه است
وسط صحرای صاف دهات و آبادی در دامنه کوهها واقع است در جلگه هم ده و آبادی هست از جمله
در سمت چپ جاده قریه بادخوره خالصه بود جلگه اغلب چمن است زراعت شلتوک هم دارند
خانلرخان سرهنگ اینجا ملک زیاد دارد در سمت راست قریه چنار خالصه نمایان بود اشجار زیاد
داشت در دره قشنگی واقع است امامزاده هم در دامنه نزدیک ده مزبور پیدا بود درخت خوبی در روی جنگلها
داشت قریه حسام آباد که خانه خانلرخان سرهنگ است در سمت راست پیدا بود قلعه در روی تپه و آبادی
در پائین و اطراف تپه است اما درخت ندارد درین صحرا شکار صحرائی بسیار است اما من بار کسل
خیالی بودم شکارهای این صحرا خرگوش است قل قویروق باقرقرا قراقوش سار بزرگ
سار کوچک قازالاق بسیار درنای زیاد میش مرغ که توی تخلی میگویند اردک و مرغابی باقسام مختلف
خلاصه اسب خواسته از کالسکه بیرون آمدم تپ و سوار متفرقه را گفتم از راه بروند حسام السلطنه
وزیر خارجه دبیر مجدالدوله معتمدالدوله تیمور میرزا پیشخدمتها با ما آمدند از کنار راه برای شکار درنا
رفتیم یکدسته درنا نشسته بود تیمور میرزا چرخ انداخت چرخ دور گرد بخلاف جهت بالا رفت هر چه گفتیم

بغلط میرود یکبار از بالا مثل گلوله برای درناها آمد یکی را زد مهدیقلیخان و میرشکار و پا از اسب انداختند
درنا را گرفتند اگر سوار کمک نزود درناهای دیگر چرخ را میزنند و درنا را خلاص میکنند ما هم رفتیم
درنا را آوردند بنهار پیاده شدیم بعد از نهار دیگر درناها نشستند ما هم بسمت جاده رفتیم کالسکه خواستم
نشستم راه چمن و پست و بلند و نهر است برای کالسکه خوب نیست از دو طرف راست کوه سنگی
پیدا بود موسوم بآمزوله که در اصل امرالله بوده است میگفتند این کوه شکار دارد در بهار چشمه های
خوب و علف زیاد دارد پشت این کوه بلوک افشار طایفه ذِرمَزیار است ییلاق خوبی است از پشت
کوه امروله کوه دیگر پیدا بود موسوم بدال خانی پشت یعنی در دماغه کوه دال خانی قصبه سنقر کلیائی که
جزء کرمانشاهان است واقع است طرف چپ کوه خان گرمز تویسرکان است کوه مزبور در محاذات
این جلگه بکوه سه پایه طهران شبیه میشود اما بزرگتر از سه پایه است خلاصه راندیم به پل سه چشمه خرابی
رسیدیم زه آب کمی جاری بود گویا در بهار آب زیاد داشته باشد همینکه از پل گذشتیم رفته رفته
فضای جلگه کم شد کوهها از چپ و راست نزدیک میشود خیلی راندیم ده کثیف بی درختی سر راه بود گفتند
رحمت آباد ملکی ساری اصلان است قدری رفتیم سطح راه رو بانحطاط گذاشت سرازیر رفتیم جلگه
کنگور پیدا شد امین نظام عباد الله خان غلامعلیخان برادر ساری اصلان که نایب الحکومه کنگور است
با جمعی افاشره کنگور آمدند غلامعلیخان مادرش سیاه است خودش هم سیاه است و برادری

سیاه چرده دارد طرف چپ در دامنه دو ده بزرگ پر درخت طاهر آباد و حسین آباد خالصه است اطراف

جلگه کنگور همه کوه است جلگه اینجا هم چمن و باصفاست شبیه بجلگه اسد آباد اما جمعه و بهتر دهات زیادی

اطراف بنگه است و اغلب دهات در روی تپه است همچنانکه در اسد آباد هم آبادی غالب دهات روی

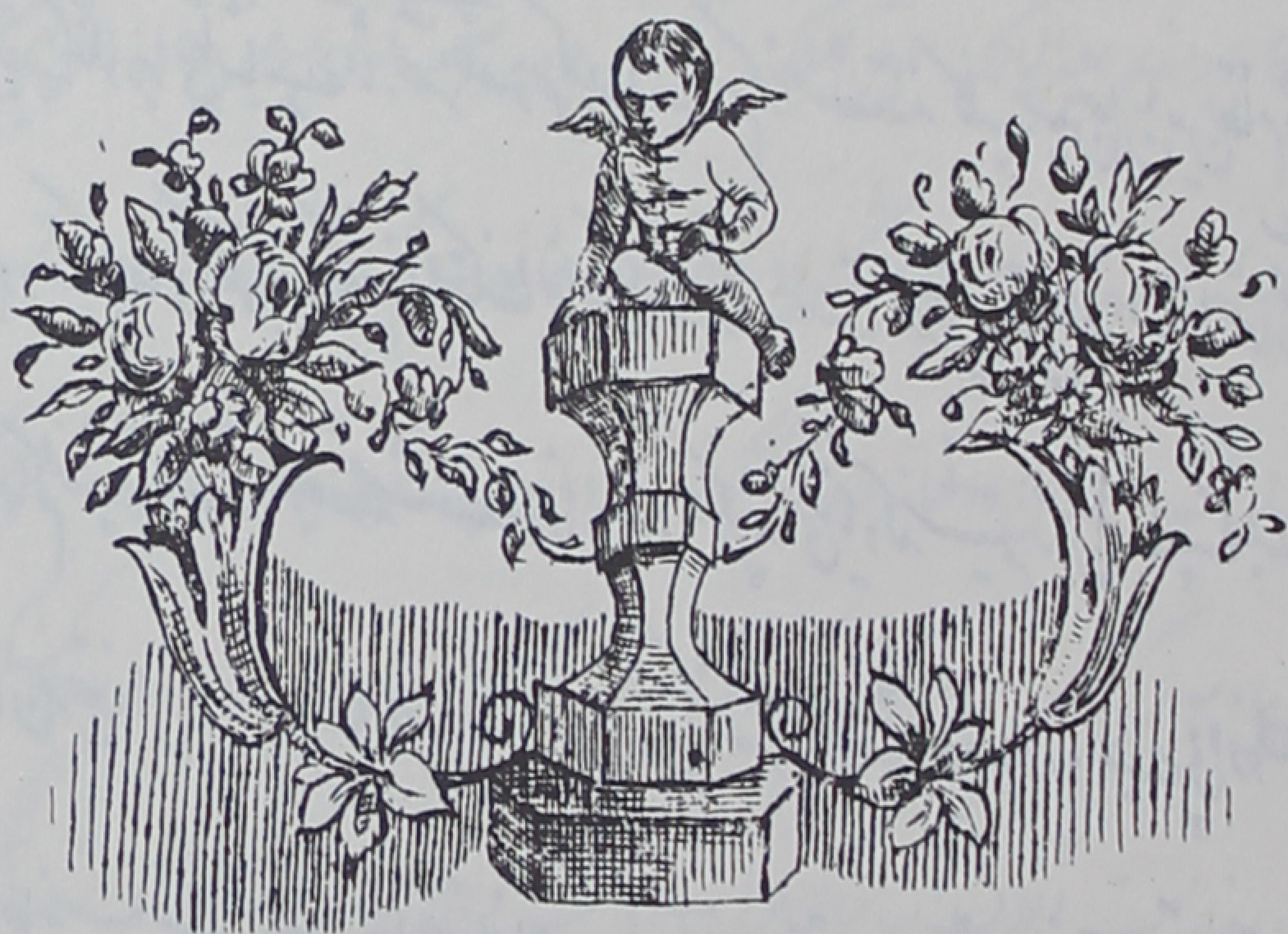
تپه واقع است شکار صحرای اینجا هم مثل جلگه اسد آباد بسیار است قصبه کنگور در دامنه کوه کوچکی

واقع شده هزار خانه متجاوز است ساری اصلان و چپنیقلیخان دم سراپرده ایستاده بودند چادرها

در صحرا نزدیک آبادی زده اند امروز اثر زکام داشتم فرید بر کسالت شد شب بعد از شام قورق شد

محمد حسنخان و پیشخدمتها آمدند قدری روزنامه خواندیم صحبت شد از سمت چپ راه امروز دره و راهی است

بنهاوند میرود از اینجا بنهاوند هشت فرسخ راه است یکی از کنیزهای اندرون بوبا مبتلا شده بمرد



روز سه شنبه بیست و دوم رجب در کنکور اتراق شد تا عصر باستراحت و بعضی کارهای لازم گذشت صارم الدوله

از صحنه آمده بود بحضور آمد این جلوت چندی است ناخوش است چشمش هم بشدت درد میکند تیمور میرزا دراجی

زنده و غیره گرفته بود بحضور آورد شب بعد از شام مردانه شد پیشخدمتها بودند قدری روزنامه خواندم

صحبت شد بعد خوابیدم



روز چهارشنبه بیست و سیم رجب امروز باید بصحنه برویم پنج فرسخ سنگین راه است صبح از خواب برخاسته

رخت پوشیدم سوار شدم معتمد الدوله فرهاد میرزا شمشیر مرصعی التفات شده بود از روی سرداری بسته است

رفتیم بقصبه کنکور برای تماشای آثار قصر اللصوص که اعراب اسم گذاشته اند کلب حسین خان امین نظام وغیره

در جلو بودند کوچهای کنکور بسیار کثیف و تنگ و خانها کهنه و خراب است در محل مرتفعی قلعه ایست اشجار و عمارات

دارد حاکم نشین است هفتصد هشتصد خانوار دارد از کوچهای زیاد گذشتیم زمین قصبه پست و بلند

و در مکان مرتفع واقع است بجائی رسیدیم که شش ستون از قصر ملاحظه شد مردم در روی پی و روی

ستونها خانه ساخته اند از قد و ارتفاع ستونها چیزی نمانده است پایه و قدری از ستون باقی است

که قطر آنها را معلوم میکند تقریباً سه بغل آدم قطر آنهاست اینجا معبد یا عمارت سلطنتی بوده بسیار قدیم

قصر اللصوص ... المسلمین [illegible]

وآنچه بعد پس و تخمین از وضع پایه و بنا معلوم میشود اطراف این تپه بالتمام ستون و بنیان عمارت
مساوی سطح تپه وسیع بوده است حالا همین شش ستون باقی است که ملاحظه کردیم پی و پایهٔ غریبی دارد که با سنگهای
بزرگ و آهک و گچ پر کرده و بنا نهاده اند و چندان مستحکم است که خیلی حیرت انگیز بود بعضی اهالی کنگور
همین پی را کنده گچ آنرا در اطراف و حول و حوش میفروشند چراکه معدن گچ درین جلگه نیست برای آن
عمارت از معادن لرستان گچ آورده اند و سنگ ستونها و پایه ها از معدن شیر مردان نزدیک کنگور است
که اکراد شل مران میگویند و در جنوب غربی کنگور در میان دو کوه کوچک واقع شده است و هنوز از پایهای
ناتمام همین ستونها که برای قصر اللصوص بیرون آورده بودند درین معدن موجود است جنس این
سنگ بعین سنگهای سیاه متداول نزدیک است خلاصه بعد از ملاحظات لازمه رفتیم بجلگه از کنار
راه سواره راندیم معیر الممالک امین الملک امین حضور بودند صحبت کنان میرفتیم غالب اراضی این جلگه
چمن است اما درین فصل زرد و خشک بود در یکفرسخی برودخانه رسیدیم که از شمال بجنوب جاری بود آب
صاف داشت چشمهٔ این رودخانه در خاک کنگور است و باید در بهار آب زیاد داشته باشد حالا با این
خشکسالی و موسم کمی آب بارش هفت سنگ آب داشت در کنار رودخانه نهار پیاده شدیم سرحد کنگور
همین رودخانه است آنطرف آب خاک حرال نهاوند است ساری اصلان مرخص شد امشب در کنگور
بماند با این رودخانه پلی شش چشمه را آجر بسته اند بعد از نهار سوار شدم نزدیک پل کالسکه نشستم جلگه

مطبخ کنگور هم درین دو دخانه طبعاً تعبیه کرده تپه و ماهور میشود لکن راه کالسکه بد نیست محمدعلیخان بیگلربیگی

با اسب چاپار پی ما از طهران آمده است اینجا بحضور آمد کوههایی خوب سنگی قشنگ و بزرگ در طرفین راه همه

جا از دو طرف کوههای زیاد است در سمت چپ کوههای خزل است حیدرخان خزل آمده بود با مین حضور

و مهدیقلیخان گفتم احوالات میپرسیدند دهات خزل و نهاوند بسیار بد و خراب است دو قریه که در کنار

از خالصه خزل و نهاوند دیده شد ده پیر و ده لر است سراب ماران از نزدیک ده پیر زیر سنگی بیرون

می آید مهدیقلیخان را فرستادم رفت سراب را دید میگفت آب زیاد دارد هفت هشت سنگ متجاوز است

مرغوب درقیم پشت کوههای خزل لرستان است و آنطرف کوههای سمت راست کلیائی و خدابنده لو

و غیره است خلاصه راندیم تا بگردنه بید سرخ رسیدیم از کالسکه بیرون آمده سوار اسب شدم این

گردنه سخت بزرگ نیست راه کالسکه را هم خوب ساخته اند پایین گردنه عمادالدوله و رؤسای کرمانشاهان

و سوار زیادی ایستاده بودند عمادالدوله رؤسا پیاده جلو آمدند پسرهای عمادالدوله حسینقلیخان

والی پشت کوه لرستان محمدحسینخان سرتیپ کلهر محمدرضاخان سرتیپ زنگنه برخوردارخان سرکرده فوج

امراییه برادر فتح الله خان امرائی میرزا هادیخان کارگذار امور خارجه کرمانشاهان سایر رؤسای

کرمانشاهانی و کلهر و غیره بودند سواره از نزدیک تیپ سواره کلیائی و پشتکوهی لرستانی و نهاوندی

و خزل و کلهر و غیره گذشتیم قریب پانصد سوار آراسته بود با عمادالدوله سواره صحبت کنان آمدیم از گفتگوی

کرمانشاهانیها که برضد او اجماعی کرده اند دلتنگ بود از عرایض و تظلم آنها استیحاش میکرد کالسکه خواستم
نشستم خیلی راندیم همه جا الی صحنه که منزل است دو سمت راه کوه است زیر گردنه بید سرخ چشمه آبی است
که گویا در بهار و موسم طغیان آبها آب زیاد داشته باشد درین فصل نزدیک بیک سنگ آب جاری بود درین
اراضی چشمه بسیار است و غالب اراضی قابل آبادی و زراعت است دو ساعت بغروب مانده بمنزل رسیدیم
چادرها را کنار نهری زده اند و در سراپرده چند چشمه بیرون می آید امروز محمد باقرخان پسر ظهیر الدوله
بیکه فوت شد باز از فوت او در اردو همهمه و هنگامه است و مردم در وحشتند خداوند عالم عموم خلق را
ازین بلیات حفظ کند و امراض روحانی و جسمانی را ازین مردم دور کند انشاالله تعالی شب بعد از
شام مردانه شد پیشخدمتها آمدند حاجب الدوله فراشباشی چندی است خیالاتش پریشان است
حالت خوشی ندارد تا بعد چه شود قریه صحنه خالصه است آبادی زیاد دارد جمعیت اینجا قریب بپانصد خانوار
میشود باغ و اشجارش زیاد است از دره بالای ده آبی جاری است که باغات و بیوتات و زراعت
این قریه را شروب میکند اما راه این دره بسیار سخت و تنگ است دخمه کیکاوس در همین دره بغل
سنگی است که در آن عصر حجاری کرده اند راه آمد و شد ندارد هر کس تماشا میرود با طناب بسته از بالا
میکشند من از دور دخمه را با دوربین ملاحظه کردم



پنجشنبه بیست و چهارم رجب در صحنه اتراق شد صبح برخواسته اسب خواستیم بقصد تفرج صحرای اینجا از در

اندرون بیرون آمدم سوار شدم از اردو خارج شدیم از سمت چادر امین الملک گذشتیم تیمور میرزا و غیره

از منزل ظهیرالدوله ایشیک آقاسی باشی که پسرش فوت شده است و مجلس فاتحه داشت می آمدند از این

راه تیمور میرزا و میرزا علیخان و امین حضور بمنزل برگشتند ما از بالای کوه همه جا راندیم اسب و دو خوب بود

علف زیاد از رفقا و غیره داشت کوسفند زیاد و چوپانهای کاشوند میچرانیدند چوپان جوانی دیدیم احوال

پرسیدیم میگفت آمدن اردو برای ما اسباب امنیت و اطمینان شده است اینجاها بواسطهٔ دزدی و شرارت

کاکاوند لرستان کمتر کوسفند بچرا میآریم آمدیم بالای کمرسنگی که آنطرفش پرتگاه سختی بود چادر آفتاب گردان

زده بنهار پیاده شدیم محمد حسنخان روزنامه خواند عکاسباشی چند صفحه عکس انداخت کبک زیاد در اطراف

این سنگ بود



روز جمعه بیست و پنجم رجب امروز بایستی به بیستون برویم اما اردو به برناج رفته تا بیستون پنج فرسخ و الی
برناج شش فرسخ متجاوز بود صبح از منزل با اسب سوار شدم وزیر امور خارجه عماد الدوله دبیر الملک
وغیره بودند صحبت کنان تا کنار رود گاماسیاب رفتیم رودخانه آب زیاد صاف خوب داشت و درین
فصل که موسم کمی آب است و با اینکه در بالاها آب رودخانه را برای زراعت میگیرند متجاوز از بیست
سنگ آب داشت و باین قیاس میتوان دانست که در بهار آب این رودخانه چه قدر است گفتند در طغیان
آب با گلک که نوعی از کشتی فوری است ازین رودخانه عبور میشود سرچشمه آن از نهاوند است و آب
آن تماما بزراعت میشیند و هیچ بیحاصل و بی مصرف نمیشود از سمت شرقی بجنوب جاری است تفصیل منبع
و مجرای این رودخانه ازین قرار است چشمه اصلیه آن از کوه چهل نابالغان نهاوند است از خاک
خزل عبور کرده آب کنگور و مزارع افشار داخل آن میشود و از طرف خلج رود خزل نجاک صحنه جاری شده
آبهای صحنه بآن ملحق میشود در حوالی بیستون آبهای جلگه چمچمال نیز باین رودخانه ریخته بعد از آن آبهای خاوه
که گیزه رود میگویند باین آب متصل میشود در هلیلان آبهای کهواره و هارون آباد باین رودخانه ریخته
از جایدر و صدمره عبور کرده در این نواحی مصب آبهای خرم آباد وغیره است اینجا اسم رودخانه
تغییر کرده بکرخه رود موسوم میشود در حوالی حویزه بشط العرب میریزد کنار رودخانه بوته گز و گیاه شیرین بیان
وغیره زیاد است بلدرچین زیادی میان بوتها بود یکی پرید سواره با تفنگ زدم حسام السلطنه

معتمدالدوله عمادالدوله بامن بودند عمادالدوله پیشکشی بحضور آورد امروز صبح حسام‌السلطنه معتمدالدوله

مجدالدوله مشاهده دخمه کیکاوس رفته بودند آدم باطناب بدخمه فرستاده بودند تفصیل از حکایت میکرد

از طوایف شاهسون بغدادی که همیشه یورت آنها ساوه و خلجستان است بواسطه کمی علف و خشکی مرتع

باین صفحات آمده اند سوار جلیلوند از طایفه حاجی سعدالدوله کنار راه ایستاده بودند بنظر رسید سمت

راست جاده دره دینور است آبادی زیاد دارد دینور در قدیم شهری عظیم بوده و شهر کرمانشاهان از قرار

و توابع آن محسوب میشده است و حالا که اثر پی از آن شهر نیست این بلوک بدینور موسوم و از توابع

کرمانشاهان محسوب است دو طرف جاده کوه است کوه بیستون از مقابل نمایان بود و خیلی نزدیک

مینمود باآنکه خیلی رفتیم نرسیدیم و این حالت بیشتر بمن خستگی داد بالجمله در کنار رودخانه بنهار پیاده شدیم

حکیم باشی طلزون و پیشخدمتها بودند طلزون هم بدخمه کیکاوس رفته بود خودش را باطناب کشیده بالا

برده بودند صنعتی یکی از اهالی صحنه است که از راه خیلی سخت بدخمه میرود و مردم را باطناب بالا میبرد

طولوزون میگفت میان دخمه رفتم کودالها بود و یکی با پنبه عمیق تر بود که طلزون دخل آن شده انجام

اثر قبر دیده بود میگفت لارنس انگلیس در این دخمه بخط خودش یادکار نوشته بود منهم یادکار نوشتم خلاصه

امروز باد معرکه میکرد خیلی سخت و شدید میوزید در کمال اشکال و زحمت نهار صرف شد بعد از نهار

سوار شده بسمت جاده رفتیم بکالسکه نشستم گرد و خاک غریبی بود مردم را خیلی اذیت کرد معتمدالملک

آمد گفت از میتون نوشته ندارد دو سراپرده اینجا نیست همه به برناج رفته اند معلوم شد حاجب الدوله

سهو اردو را به برناج فرستاده است و حسام السلطنه گفته است برگردند چون خستگی ای مردم بود که هم برگشتن اردو

لازم نیست اسب خواسته سوار شدم و ازین خبط و خطائی که شده بود زیاد اوقاتم تلخ شد باد و گرد و خاک هم

خسته ام کرده بود باید از نزدیکی میتون به برناج برگردیم قریب سه فرسخ بسمت شمال غربی برگشتیم رودخانه

دینور ازین دره می آید برود کاماسیاب ملحق میشود غالباً مجرای آب باتلاق و لجن است که عبور ممکن نیست قدری

بالاتر رانده از پل کوچکی گذشتیم تپه در جلو بود عماد الدوله گفت سنگر نادرشاه است راه پر از نبه است گرد

و خاک غریبی است یکدسته زوار گنجه که همه سوار بودند چاوش و علمی در جلو داشتند ملاحظه شدند هرچه

خواستم جائی پیدا کنم ساعتی برای استراحت پیاده شوم جای مناسبی ندیدم نهرها و باتلاقها مانع بود

رو بمنزل رفتم اردو متفرق افتاده است نه بعض مردم برمیگشت بعضی می آمدند باول دره برناج رسیدیم

دره ایست بسمت مغرب واقع شده اشجار تبریزی و میوه و گل سرخ زیاد دارد باغاتش غالباً بی دیوار است

خیابانها منظم کاشته اند در روی تپه کوچکی عمارت و قلعه برناج واقع است بقصر قاجار طهران خالی از شباهت

نیست اما کوچکتر بهمان طور مراتب ساخته شده است دور تپه قلعه محکم و آبادی دارد بملاحظه کثافت

خانهای رعیتی سراپرده و چادرها را در باغ و جنگل زده اند دو ساعت بغروب مانده وارد منزل شدیم

بسیار خسته بودم

آبادیهائی که از صحنه تا اینجا ملاحظه شد و اغلب ملکی عماد الدوله بود اول شاهون و میرعزیزی که جزو صحنه است

بعد آب باریک سمنکان تجل آباد زردآب سمت چپ مزرعه خلیف آباد گرگوند و نادرآباد که نزدیک

به بیستون است همین که رو به برناج برگشتیم سمت چپ نجوبران سمت راست کاشان تو ماراتو واقع بود

از قریه سمنکان با ظرف صحرای چمچمال است

شب بعد از شام مردانه شد پیشخدمتها بودند محمد حسنخان قدری روزنامه خواند میرشکار عصر بحضور آمد میگفت از

سکهٔ دینور آمدم شکار زیاد است و محل جرگه مناسب دارد قرار شد پس فردا جرگه کنند از کبک دره

برناج باغراق حکایت میکرد که کرورها کبک دارد فردا خیال دارم شکار کبک بروم مهدیقلیخان یک نقشی جل

که نوعی از مرغ آبی است و در آن زنی آورد



روز شنبه بیست و ششم رجب صبح از خواب برخواستیم در برناج اتراق است رخت پوشیدم قبل از سواری
وزیر امور خارجه دبیر الملک عماد الدوله معتمد الملک احضار شدند در امور کرمانشاهان بعضی گفتگوها شد و فرمایشها شد
اسب را در باب اندرون حاضر کرده بودند بیرون آمده سوار شدم همه جا عبور ما از خیابان و پشته چادرهای عملجات
درب حرم و مردم میان درختهاست تا از درختها گذشته بفضائی رسیدیم کوههای سنگی سخت دارد دره ای است
آب میآید همه جا سر بهر بیدهای کهن میر شکار و همه قوشچیها بودند تیمور میرزا حبیب الله خان ساعد الدوله
ولیخان تفنگدار محمد علیخان بیگلربیگی قوشچی باشی محمد ابراهیمخان پیشخدمت حاجی علینقی فراشخلوت
محمد علیخان صاحبجمع نورالله میرزا نایب ناظر مهدیقلیخان آقا وجیه سایرین که قوش داشتند
همه بودند از کرورها کبک که میر شکار میگفت دویست کبک دیده شد دیر سوار شدیم کبک از دامنه
بالا رفته بود کوه سخت است و سنگلاخ درخت و بوته زیاد دارد و میان بوته ها کبک زیاد داشت در زمستان
واقعاً باید کرور کرور کبک داشته باشد یک کبک من زدم تفنگ زیاد انداختند با قوش خیلی شکار شد
آفتاب گرم بود رفتیم سر چشمه که تا منزل نیم فرسخ است نهار خوردیم عضد الملک محمد حسنخان و سایر
بودند محمد علیخان بیگلربیگی یک زاغچه روی هوا خوب زد یک مرغ واق هم تیمور میرزا آورد چشمه
آب صافی است بقدر چهار سنگ آب دارد ایلات همدان آمده بالای این چشمه افتاده اند
تا عصر سر چشمه ماندیم بعد سوار شدم قدری بچه های ایلات و گوسفند و مالهای آنها را تماشا کردم چند روز است

حالت خوشی ندارم کسل هستم انشاالله نقلی نیست میان درختها همه قسم مرغ دارد توکا و مرغهای قشنگ کوچک بسیار است



روز یکشنبه بیست و هفتم رجب صبح بقصد شکار جرگه دره دینور سوار شدم با وزیر امور خارجه عمادالدوله دبیرالملک معتمدالملک در امور کرمانشاهان گفتگو شد آنها مرخص شدند ما همه جا رو بشمال دره دینور را گرفته راندیم حاجی پیچ شکارچی آمد گفت پیاده جرگه چی کم است شکار نمیشود برادرزاده میرشکار هم ناخوش شده مرده است میرشکار کسل بود ما هم از خیال شکار افتادیم بتفرج اکتفا کردیم رودخانه دینور می آید بعد رود سپنک آب دارد اطراف دره املاک عمادالدوله و کنار رودخانه تمام جنگل بید و گردو تمشک و غیره است این درختها را هم عمادالدوله متصرف است عرض دره تقریباً هزار ذرع میشود و از دو طرف کوههای سخت سنگی است که سواره و پیاده نمیتوان بالا رفت شکار دارد لکن بواسطهٔ سختی محل شکار کردن ممکن نیست در کنار رودخانه برای نهار پیاده شدیم مهدیقلیخان آقا وجیه محمدابراهیم خان محلاتی پیشخدمت تیمور میرزا و غیره بشکار کبک رفتند عضدالملک محمدعلیخان محمدتقیخان افشار میرزا حسین دکتر سلطان حسین میرزا امین حضور میرزا علیخان محمدحسنخان امین السلطان بودند موچولخان ناخوش است

محمد حسنخان بواسطهٔ وحشتی که از انقلاب هوا دارد بسیار کسل و ضعیف است میرشکار پیاده‌های جرگه چپ

که حاضر بودند بجنگل انداخت قدری فریاد کردند که خوک بیرون آید چیزی پی ندیدیم سوار شده قدری بالا

رفتیم در کنار رودخانه در سایه و جای خوبی چادر زده تا عصر ماندیم طرف چپ دره کمر سنگ غاری

بود مهدیقلیخان آقا وجیه میرزا عبدالله میرزا محمد فراشخلوت رفته بودند بزحمت زیاد و مشقت بسیار برگاه

غریبی بوده است پای مهدیقلیخان هم زخم شده میگفت اطاقی از سنگ تراشیده اند جاهای وسیع

و حوض آبی دارد که حالا قدری آب داشت گویا سابقاً محکمه بوده است مهدیقلیخان عضدالملک را هم

بغار برده بود شب تفصیل غار را حکایت میکرد که خیلی بزحمت رفته بود حوض آب و اطاق و صفه‌های غار را

که اثر غریبی بود تعریف میکرد اما راه غریبی بسختی داشته است خلاصه این دره همه جا همینطور کنار رودخانه

جنگل بید دارد عصر سوار شده با امین حضور صحبت کنان بمنزل آمدیم مقارن غروب بمنزل رسیدیم این راه

دیهور معبر تمام زوار آذربایجانی است که از راه بیجار کردستان می آیند جمعی زوار قراجه داغی خوئی و سلماسی و غیره

ملاحظه شدند دهات عماد الدوله که درین دره بنظر رسید

سمت راست اژان اوزان نارلیان برفت آباد که اشجار و باغ هم داشت

سمت چپ کمچه چشمه سپراب

تلگراف کرده بودند که در طهران ناخوشی وبا شدت دارد حفظ و حراست بندگان موقوف بتفضل خداوند

عالم است شب بعد از شام مردانه شد امین حضور مامور شد بکرمانشاهان برود و بعضی متظلمین کرمانشاهرا که وحشتی داشتند مطمئن کند



روز دوشنبه بیست و هشتم رجب امروز باید به بیستون برویم سه فرسنگ راه است با حسام السلطنه
معتمد الدوله عماد الدوله وزیر امور خارجه دبیر الملک قدری سواره صحبت کردیم بعد بکالسکه نشسته
نزدیکی بیستون اسب خواستم سوار شدم از پلی چهار چشمه که دو چشمهٔ آن وسعتی دارد و دو چشمهٔ دیگر
کوچک است گذشتیم محاذی این پل سمت چپ دهی موسوم بتخت شیرین است برای ملاحظهٔ آثار بیستون
رفتیم اثرها که مشاهده شد باین تفصیل است اول نزدیک زمین یعنی بارتفاع چند ذرع صفحهٔ بزرگی
از سنگ تسطیح کرده اشکال بزرگ نقش کرده بودند که حالا اثری نمانده است در همان صفحه شیخعلیخان زنگنه
وقفنامهٔ دو ده را که برای کاروانسرا وقف کرده است حجاری کرده این کاروانسرای بیستون را هم
شیخعلی خان بنا کرده است اسم دو ده موقوفه که آنطرف رودخانهٔ گاماسیاب در دامنهٔ کوه ملاحظه شده بود
قرادلی و چمیطان است بالاتر از آن تقریباً بیست ذرع بیشتر ایوانی از سنگ بیرون آورده و اشکالی

نقش کرده اند صورت داریوش است تخت نشسته اصل صورت و تخت ریخته و قدری خراب است نفر

اسیر دستها بعقب بسته ردیف در پای تخت ایستاده اند یکنفر که از همه عقبتر ایستاده است کلاه بلندی

شبیه بکلاه نمدی شیرزا پی در سر دارد زیر کلاه عریض و نوک کلاه خیلی باریک و معلوم نیست این یکنفر

مخصوصاً چرا کلاهش اینطور است باقی کلاه ها کوتاه یا سر برهنه هستند سردار بزرگی پای تخت در مقابل پادشاه

ایستاده حرف میزند و یکی از اسرا هم زیر پای این سردار افتاده است دو نفر دیگر پشت سر سردار ایستاده اند

که گویا از اعیان و ارکان دولت هستند موی زلف سردار بلند و مجعد است ریش هم دارد پادشاه هم بهمین هیأت

است صورتها از قاعدهٔ نقاشی خارج نیست و خوب حجاری کرده اند با چشم و عینک درست نمیدیدیم

با دوربین نگاه کردم تا درست دیدم چشمهٔ آبی از زیر این کوه بیرون می آید که حالا یک سنگ آب دارد بهار

البته آب زیاد خواهد داشت کاروانسرا و دهی زیر کوه در صحرا واقع است بانی کاروانسرا شیخعلیخان زنگنه

است باغی هم بی دیوار صارم الدوله در صحرا غرس کرده غالب درختش تبریزی است چشم انداز خوب

دارد صحرا دارد و خوب پیدا است عکاسباشی افرستادم از منزل آمد عکس انداخت بعد سوار شده

قدری آنطرفتر رفتیم جائی است که میگویند فرهاد کنده است یک ضلع کوه را بارتفاع زیاد و عرض زیاد بهیأت

ایوان بزرگی تراشیده و خیال داشته است در آن صفحه اشکال و تماثیل نقش کند ناتمام مانده است اما

کار بزرگی است و از یکنفر نیست هزار سنگ تراش قابل متصدی بوده اند قابل آن است صورت سلام

 وشکارگاه وغیره بدهم نقش کنند انشاالله باید اقدام شود بوتهای گل خوب ازمیان سنگها سبز شده بود

ازآنجا بمنزل آمدیم سراپرده باروح است پرستوک زیاد دیدم که گروها درهوا حرکت داشتند مثل اینکه از

ییلاق بقشلاق میروند امشب بعضی کوه روهای کرمانشاهانی روی کوه رفته آتش روشن کرده اند صنعت

غریبی است ومخصوص خودشان است کوههای سخت بالا میروند



روز سه شنبه بیست ونهم رجب امروز قرار بود بسیاه بید برویم پیشخانه هم رفته بود معتمد الملک که از پیش بکرمانشاهان

میرفت بملاحظهٔ کمی آب سیاه بید پیشخانه را برگردانیده بود منزل را حاجی آباد قرار دادند که از پستون

تا آنجا سه فرسخ است صبح قبل از سواری حسام السلطنه معتمد الدوله عماد الدوله وزیر امور خارجه مجد الدوله

دبیر الملک ظهیر الدوله شهاب الملک سعد الملک را خواستم در کار متظلمین کرمانشاهان گفتگو شد شهاب الملک

وسعد الملک را بکرمانشاهان مأمور کردم رفتند اسب خواسته سوار شدم معتمد الدوله فرهاد میرزا مرخص شد

بکردستان رفت محمد رحیمخان سرتیپ زند را دیدم تازه از طهران آمده است امروز قدری دیر سوار شدیم

کسالتی هم دارم کالسکه خواسته نشستم راندیم کوههای این حلگه طبعاً بی دامنه ومجرد است واز زمین

بی در رودخانه پنهان سه باوه میرسد قدری که آمدیم کوه پشتون بهمان سختی و ترکیب سمت راست می پیچد رود کاماسیاب

هم بمقداری فاصله از منزل در طرف چپ جاده بدره داخل شده دیگر دیده نمیشود دهاتی که در طرف چپ دیده

شد کوره‌ای بل وردی شپت تپه بل وردپ قریهٔ چهر متعلق باولاد میرزا سلیم خان است ورکرشاه ملکی هم در

سمت چپ واقع شده است پیشخانه رو که از پل سیاه بید مراجعت داده بجای چه آباد آورده اند قدری

دیر رسیده بود عضدالملک فرستاد که در نهارگاه قدری تأمل شود تا چادر نهار را بزنند رفتیم بالای کوهی در سمت

چپ جاده بنهار پیاده شدیم بعد از نهار قدری مکث و تأمل بکالسکه نشسته راندیم منزل خیلی نزدیک

بود سه ساعت بغروب مانده بمنزل وارد شدیم درمیان سراپرده دهنه قناتی است آب صافی دارد لکن

گوارا نیست فضای سراپرده هم پاک نبود گفتم جاروب کردند اما باز کثیف است منزل بدی است و با سطح

راحت نبودم امشب تقریباً چهار پنج ساعت از شب گذشته در جهه شمال غربی سرخی در هوا نمودار شد بطوریکه

تا مدتی شعاع آن همه جا را سرخ کرده بود و اینحالت امتداد پیدا داشت



روز چهارشنبه غره شعبان المعظم باید بعمادیه برویم و چهار فرسخ کمتر مسافت است عقب از بیستون یکسر بعمادیه رفتیم
و یک منزل چهچهه اضافه کردیم منتها از بیستون بعمادیه پنج فرسخ سبک است بالجمله صبح بکالسکه نشسته
راندیم همه جا کوه بیستون دست راست طاق و سطام هم در سلسله همین کوه است این کوهها همه جا بیک
هیأت و ترکیب و خیلی سخت کشیده شده است محاذی عمادیه که بجلگه کرمانشاهان میرسد درهٔ وسیعی از
همین رشته بیستون باز میشود که منتهای آن از سمت شمال محل موسوم بکنشت است از قریه حاجی آباد که گذشتیم تا
کوههای کوچک و بزرگ خیلی براه واقع است بعد یکمرتبه جلگه و مسطح میشود و از دو سمت تقریباً دو فرسخ کوهها
دور میرود سمت چپ جاده آبادی بیشتر است حاجی آباد کالیه بوهار کهریز کوده سیاه بید علیا و سفلی
چادر زیاد از طوایف شاهسون بغدادی سمت چپ افتاده اند طرف راست جاده آبادی کمتر است
دهاتی که ملاحظه شد مرادآباد است و جفاکلان که بطاق و سطام نزدیک است صحرا خاک و گیاه آن منحصر
بشیرین بیان است نزدیک عمادیه هم گاهی چمن خشکی بنظر میرسید نهار را در کنار جاده خوردیم مردم
همه با لباس رسمی حاضر شده اند لکن بلترمین رکاب غالب نیستند بعضی از بیستون بسیاه بید رفته اند
پارهٔ یکسره بعمادیه رفته بودند سواره سنجابی و لر و زنگنه و غیره آمده بودند احوالم خوش نبود قدری کسل
بودم چهار ساعت بغروب مانده بعمارت عمادیه وارد شدیم فوج زنگنه و فوج قراگوزلو جمعی احمدخان سرهنگ
پسر ناصرالملک ایستاده بودند مردم شهری آمده اند استقبال همرهٔ شده بود مردها غالباً عباپوش شدند

زنهای اینجا روبند نقاب سیاه عربی دارند عمادالدوله هم بود عمارت عمادیه در کنار رود قراسو واقع است

رودخانه بزرگی است با اینکه درین فصل آبش کم است بیست سنگ متجاوز آب دارد در بهار امکان عبور نیست انواع

مرغابی و ماهی بزرگ دارد آنطرف رودخانه چمن و جلگه است که بشهر کرمانشاهان منتهی میشود از اینجا شهر

یک فرسنگ سبک است و شهر در دامنه کوه و تپه مرتفع واقع شده است با دوربین خوب دیده میشد

اردو در یمین و یسار عمارت بطول رودخانه واقع شده است مجرای رودخانه از شمال بجنوب و منبع آن

روانسر کردستان است عمارت عمادیه بسمت شهر کرمانشاهان چشم انداز خوب دارد سمت عمارت اندرونی

باغ بزرگ و حوضها و آب نمای خوب است تا سردری که آنسمت آن اندرون است عمارت اندرون هم خوش طرز

و پر یورت عمارتی است و همه را بوضعهای خوب و طرز قشنگ ساخته اند حمام خوبی دارد رفتم اندرون عمارت را

دیدم جای خواجها و عمله درب حرم خلوتهای علیحده است عمارت بیرونی هم که مشرف بقراسو است خوش

عمارتی است سه مرتبه ساخته شده طالار دو رو و اطاقهای خواب و راحت خوب و با زینت دارد اما چون

رو بمغرب است از چهار ساعت بغروب مانده همه اطاقها را آفتاب میگیرد محمد تقیخان پیشخدمت امروز بحضور آمد

علینقی خان پیشخدمت پسرش هم آمده است آنطرف قراسو عمادالدوله اسباب آتشبازی زیاد حاضر کرده

بود شب آتشبازی کردند خیلی خوب بود اما دود بعمارت می آمد اذیتم کرد



روز پنجشنبه دویم شعبان امروز مزاجاً بسیار کسل بودم قشعریره عارض شد زبانم بار داشت قدری استراحت
کردم خداوند اصلاح امور ظاهر و باطن کند و همه کسالتها را علاج کند در طهران ناخوشی وبا باقی است
بحکیم طلوزان تلگراف کرده بودند که از فرنگیها بدوان فرانسه باغبان باغ میدان ارک و مسیو وایزه
پیانو زن مرده اند



روز جمعه سیم شعبان در منزل توقف شد کسالت باقی است اما از دیروز بهترم ماءالشعیر برای اصلاح سینه
خوردم پیشخدمتها بودند هوا گرفته بود ابر زیاد داشت احتمال بارندگی میرفت باد سختی گرد آلودی وزید ابرها را
متفرق کرد از قراسو ماهیهای بزرگ بدهیئات صید کرده بودند نباید ماکول و خوب باشد آبهای کرمانشاهان
کلیةً از قراسو و آب طاق بستام و غیره همه سنگین و ناگوار است



روز شنبه چهارم شعبان از عمادیه حرکت نکردیم حالتم بحمدالله تعالی خوب است صبح زود که برخواستم در
هوا طراوتی دیدم شب قدری باریده است در زمین رطوبتی هست سر کوه بیستون را هم برف زده است

هوا هم سوز مَنه داشت امروز وزرا و اعیان اردو و علمای کرمانشاهان بحضور آمدند بعضی سواران

کرمانشاهانی در چمن جلو عمارت اسب تاختند بازی کردند تفنگ انداختند سربازهای قزوینی هم با تفنگهای

شاسپو مشق تیراندازی کردند یک تیر توپ هم با گلوله بنشانه انداختند زدند اما بواسطه ازدحام مردم

و تماشاچی دیگر توپ ننداختند عصر مشیرالدوله وارد شد از اسلامبول از راه حلب و دیار بکر و بغداد آمده است

با وزیر امور خارجه بحضور آمد صحبت شد شب بعد از شام مردانه شد امین السلطان محمد حسنخان

علیرضا خان عضدالملک محمد علیخان آمدند قدری ماندند بعد خوابیدم



۶۵ روز یکشنبه پنجم شعبان امروز صبح بکالسکه نشسته بطاق بستان یا طاق بسطام رفتیم حاجی محمد حسین معین التجار

وامین الرعایای قزوین که بعتبات رفته بود مراجعت کرده است کنار کالسکه بحضور آمد حسام السلطنه

عماد الدوله سایر در رکاب بودند بسمت شمال عمادیه راندیم همه جا خیابان است راه کالسکه خوب بود دو طرف

خیابان را بید کاشته اند از عمادیه تا آنجا تقریباً یک فرسخ است قدری بطاق بسطام مانده خیابان تمام

میشود باید انشاالله قدغن کنم بسازند متصل کنند یک خیابان هم از طاق بسطام تا شهر کرمانشاهان عماد الدوله

ساخته است قریه بسطام متصل بطاق و سراب است بسیار ده کثیفی است که فی الحقیقه مایه تضییع طاق و چشمه پشت

این آبادی را باید ازین محل تغییر داده دورتر ببرند عماد الدوله در جلو طاق حوضهای بزرگ ساخته آبشارها قرار

داده است در موسم زیادی آب گفتند قریب سیصد سنگ آب ازین چشمها جاری است و ازین آبشارها

بصحرا میریزد حالا آب چشمه ها کم است واقعاً در فصل بهار اینجا باید خیلی با روح و باصفا باشد خلاصه دو طاق

حجاری شده است یکی بزرگتر است و طاقی هلالی در میان سنگ تراشیده اند ارتفاع آن تخمیناً شش

ذرع میشود عرض و طول هم بهمین نسبت خیلی اثر بزرگی است در عصر خسرو پرویز ساخته شده است در سطح

مواجه ایوان در قسمت پائین تمثال خسرو را با لباس حرب و اسلحه سواره مجسماً از سنگ بیرون آورده اند

هیأت واندام سوار واندازه و قواره اسب از طبیعت حالیه بزرگتر است نیزه در دست خسرو است ترکش

تیری دارد پای چپ اسب که برجسته از سنگ بیرون آورده بودند از موضع ران نمیدانم بدست کدام

بمرور بی ترتیب شکسته شده است. شاید در استیلای عرب اینطور کرده باشند یکدست خسرو را هم که
نیزه گرفته است و قدری از سر اسب شکسته شده است بدین شکستگی ارزد بصد هزار درست اینطور حجاری
و نقاشی با این صحت و درستی میتوان ادعا کرد که کمتر دیده شده است اعضا و تناسب اندام درست نکات
همه بجای خود بکار رفته حالا محال است کسی بتواند اینطور حجاری کند دم اسب را طوری قلم زده است که موبمو شماره
میشود اسب هم زره پوش است و حلقه های زره را چنان نموده و با یکدیگر پیوسته است که ملاحظه آن حیرت
انگیز است زین و برگ اسب بزین فرنگی شبیه است ساغری اسب با زو نمایان است منگوله های زیادی چنانکه
گردها حالا رسم دارند در سر و گردن اسب هست و دو منگوله دیگر خیلی بزرگ و بلند از دو طرف عقب
آویخته است بجای ترک بند یا عوض رکاب یا محض زینت بوده است صفحه بالای این تمثال با صورت خسرو است
ایستاده است شمشیر راستی بطور غداره های قدیم در جلو دو پا گذاشته یکدستش بغداره تکیه کرده دست
دیگرش بدست موبد موبدان است که در پیش خسرو ایستاده است هر دو حلقه را گرفته اند که علامت اتحاد
و یکجهتی است لباس خسرو تاجی مکلل بجواهر است و کلیجه کوتاه که آویزهای جواهر دارد و شلوار تنگی در پا دارد کفشی
که بهمین کفشهای فرنگی متداول حالیه شبیه است طرز لباس موبد موبدان هم بهمینطور است غیر اینکه تاج جواهر
ندارد طرف چپ خسرو صورت زنی است که گویا شیرین باشد در یکدستش ابریقی است و دست دیگر را بلند
کرده حلقه را گرفته است لباس شیرین بلباس رسمی ملکه انگلیس و فرانسه مشابهت دارد شنل بلندی در دوش

شیرین است بطانه آن پوستی است که در پلنگ معلوم نمیشود چه پوست است لباس برخ لباس پس هندی و قبائی

دارمنی و فرنگی است در سمت راست طاق صورت شکار جرگه خسرو است که در مرداب و نیزار با زورق و کرجی صید میکند

شکارشان از خوک و مرغابی و ماهی مرکب است خسرو و اعیان دولت و عمله طرب در زورقها نشسته اند از

نیزارها خوک میدوانند خسرو با تیر میزند مطربان و مغنیان که بعضی زن هستند آلات طرب بخصوص چنگ در دست

دارند فیلهای زیاد حجاری شده است که بعضی جرگه میرانند و بعضی شکارها را حمل میکنند این اشکال با اینکه کوچک است

و ریزه کاری شده است چنان خوب نقش شده است و فیلها و خوکها را طوری خوب حجاری کرده اند که عقل را

حیران میکند بالای این صفحه آغا غنی خواجه باشی محمد علی میرزای مرحوم که از طوالش گیلان بوده است زحمت کشیده

صورت مرحوم شاهزاده را نشسته و حشمة الدوله پسرش و پسر کوچک دیگرش را داده است حجاری نموده خود آغا غنی

را هم با بیانات نگروه ایستاده در جلو شاهزاده نقش کرده اند طوری بد و بیقاعده که واقعاً مقطوع است و طاق

را ضایع کرده است و بسکه بد حجاری شده روی اشکال را رنگ آمیزی کرده اند الحق مایه تضییع طاق شده است

مقابل این شکارگاه خوک در صفحه سمت راست طاق شکار جرگه مرال نقش شده است در اینجا پادشاه سواره

ایستاده چتر بزرگی بالای سرش نگاه داشته اند سایر مردم شکار میکنند و مرال میدوانند اینجا جرگه چیها

سوار اسب و شتر هستند و کشته های مرال را بشتر حمل کرده اند بعضی از اشکال اینطرف ناتمام است که از ابتدا

ناقص مانده است اطراف این اشکال سلیمی و گل و بوته است بطرز خیلی خوب و درست نقش شده است

بخصوص در جلو ایوان که خیلی خوب منبت کرده اند روی هلال طاق از طرف بیرون دو ملکه نقش شده است
یکی شکسته و افتاده است دیگری بی عیب باقی است در وسط دو ملک نقطه وسط قوس هلال پیالهٔ هلالی
رو ببالا که گویا در آن عصر نشان دولتی بوده است از سنگ بیرون آورده اند بسیار ممتاز حجاری شده است
در خارج طاق پله ها از سنگ ساخته اند که از کوه ببالای طاق میرود لکن از آن پله ها بالا رفتن خالی از اشکال
نیست چند نفر کوه رو که شب در بیستون همه بودند آتش میکردند اینجا آمدند از سنگهای صاف و جاهای
سخت بالا میرفتند که در قوهٔ هیچکس و هیچ حیوان نیست بسیار مایهٔ تعجب بود عکاسباشی آمد عکس طاقها و عمارات را
برداشت امّا یادگارها که مردم در این سنگها نوشته اند جای سالم باقی نگذاشته است بعد از این طاق و ایوان
طاق دیگری است کوچکتر تمثال دو نفر حجاری شده است امّا به خوبی و دقت طاق اوّل میگویند صورت
شاپور و پسر اوست خطوط پهلوی هم نوشته شده بود ترجمهٔ آن پیش عماد الدوله ملاحظه شد اینجا نقل میشود

ترجمه

اینکه صورتش اینجاست بهترین پرستاران دین هرمز است شاه شاهان شاپور اصل پادشاه
ایران و عراق عرب است خدای خدایان پسر پرستاران مذهب هرمز بهترین پادشاهان هرمزیان از نژاد
شاخ آسمانی منتشر شدند خدایان و پادشاهان فارسی

ترجمه لوح دیگر

٦٩ صاحب این صورت بهترین پرستاران مذهب هرمز است واورمزی شاه پادشاه ایران و عراق عرب

اصل آسمانی و بهترین جد او از طایفه هرمزیه شاه شاهان بوده ورمزی است

ازین ایوان که میگذرد در روی سنگی دیگر کوه سه صورت نقش شده یکی زردشت است دیگر شاپور ورمزی

یکنفر دیگر هم در زیر پای شاپور ورمزی افتاده لگد کرده اند دور سر زردشت طوق نور و خطوط شعاعی نقش شده است

بطوریکه حالا در صورت ائمه رسم است کشیده میشود بعد ازین طاقها و اشکال عماد الدوله حوضخانه ساخته در روی

آن ایوان و عمارت عالی بنا کرده است درین جا شکار بز بسیار است یک تکه چیز زده آورده بودند دو سر ستون

از زیر خاک بیرون آمده در کنار دریاچه گذاشته بودند خوب حجاری شده و بی عیب مانده است یک صورت

مجسمه هم بهیات تمثالهای قدیم از زیر خاک بیرون آمده اما صورت و سیمای آن درست معلوم نیست بهیکل

واندام آدمی است بزرگ نشسته لرها اعتقادی باین سنگ دارند در لرز و تب و نوبه و سایر امراض نخود

و کشمش و سایر نذورات بپای این سنگ میآرند و غالباً محروم نمیروند بالطبع مردمان ابله و احمقند خلاصه

امروز هم کسل بودم اشتها نبود رنگ چهره و بشره خوب نیست قدری در مرتبه فوقانی عمارت خوابیدم

عضدالملک معیرالممالک حکیمباشی طلوزون میرزا علیخان مهدیقلیخان محمد علیخان وغیره بودند

عصر بعمادیه مراجعت کردیم سرآب قریه بسطام که در میان عوام بطاق بستان مشهور است در اوایل تابستان

متجاوز از یکصد سنگ آب دارد رفته رفته کم میشود در بهار پیش از هشت سنگ باقی نمیماند واین آب

بمزارع و قرا معینه قسمت میشود مراد حاصل چغا کبود سر خلچه کاو بند و این بلوک که ازین آب مشروب ۷۰

میشود در دفاتر بلوک بسطام مینویسند و قصبه بسطام که هنوز آثار قلعه و بیوتات آن معلوم است پدری

دورتر از محلی است که حالا دهکده بسطام واقع است



روز دوشنبه ششم شعبان در منزل توقف شد همه آمدند رفتند وزیر امور خارجه ناظم افندی شارژدافر

مقیم طهران و فهمی افندی شهبندر عثمانی متوقف کرمانشاهان را بحضور آورد میرزا هادیخان کارگذار مهام خارجه

کرمانشاهان و میرزا موسی گیلانی ناظر امور سرحدیه اینجا هم بودند آقا حسن پسر حاجی خلیل تاجر عرب هم که در

کرمانشاهان تجارت دارد میگفتند آدم خوب و درستی است بحضور آمده بود عصری با توپچهای کرمانشاهان در چمن

جلو عمارت نشانه گذاشته تیراندازی کردند تماشاچی زهر مقوله بود بسیار خوب تیر انداختند همه گلولها

بنشانه خورد کمتر اینطور تیراندازی توپ دیده شده بود که یکی خطا نکند فوج قزوینی هم با کمال شکوه مشق

کرده با تفنگ شاسپو تیراندازی کردند سواران پشتکوهی لرستانی و کرمانشاهانی اسب تاخته تفنگ



روز سه شنبه هفتم شعبان امروز صبح سوار شده به گشت و پیر چنبر رفتیم با مجدالدوله حبیب الله خان سرتیپ
ساعدالدوله محمدحسینخان سرتیپ زند قدری صحبت کنان سوار رفتیم بعد کالسکه خواسته رو بشمال راندیم در دامنهٔ
کوه سنگی سختی نهار پیاده شدیم عضدالملک میرزا علیخان محقق محمدتقیخان پیشخدمت مهدیقلیخان آقا حبیب
میرزا محمدخان حسینخان پیشخدمت بودند در مقابل اینجا که نهار خوردیم کوه سنگ سختی مثل دیوار صاف بود دو نفر
کوه روکه پریروز در طاق بسطام بکوه میرفتند اینجا هم پا برهنه در کمال چابکی تا بالای کوه رفتند خیلی قدرت و چابکی
میخواهد مهدیقلیخان هم خواست عقب آنها برود چند قدمی رفت عاجز شد و ماند بالجمله نهاری در عین
پر غشی و بی اشتهائی صرف شد دو نفر شاهسون بغدادی یک تکه بز زده بودند آوردند طوایف شاهسون
امسال بواسطه بی علفی عجب متفرق شده اند از عمادیه تا اینجا که بنهار افتادیم جلگه و صاف بود از اینجا ببالا راه
سنگلاخ و دره و تپه است کالسکه چندان خوب نمیرفت یک بلندی گردنه مانند هم بود که کالسکه میگذشت
اما باحتیاط سوار اسب شدم این دره راهی است که از کرمانشاهان به برناج میرود در دامنهٔ کوه سخت

مواجه اشجار و آبادی پیدا بود گفتند گشت است قریه پر خیر این طرف است سردوده بسیار کثیف است

از دامنه کوه که سراب و چشمه است همه جا کنار نهرها درخت بید و گردو کاشته شده است بهار باید

خیلی باصفا باشد در انتهای این اشجار متصل بدامنه پیشکوه تختی عمادالدوله ساخته است و حوض بزرگی

که پاشویه و لبه آن سنگی است خیلی وسیع خوب آب بسیار صاف و پاکی دارد که از کمال صافی کبود است

قدری پرتقال و عصرانه و چای خوردیم عصر مراجعت بمنزل شد



روز چهارشنبه ششم شعبان در منزل ماندیم وزرا و غیره هم آمدند در تخفیف اردو و کم کردن بعضی تجملات ملتزمین رکاب

گفتگو بود مشیرالدوله هم آمد پاره قرارها دادیم بعضی امتعه حاصله کرمانشاهان را خواسته بودم امین السلطان

آورد دیدم از هر چیز نمونه خریداری شد مخصوصاً کلاه نمد خوب ساخته اند خیلی پسندیدم



روز پنج شنبه نهم شعبان این چند روز بعضی نوشتجات متفرقه جمع شده بود یکبار همه را خواندم خسته شدم آقا سید صادق مجتهد که میخواهند پیش از حرکت اردو بعتبات بروند با پسرهای خودشان و آقا شیخ محمد حسن پسر شیخ عبدا... و آقا شیخعلی که از عتبات تازه مراجعت کرده است بحضور آمدند عصر حمام رفتیم

حالت شهر کرمانشاهان و بلوکات شمالی و جنوبی و شرقی و غربی

شهر کرمانشاهان تقریباً دوازده هزار خانه دارد و متجاوز از سی حمام عمومی غیر حمامهائی که در خانهها مخصوص است کاروانسرای تاجرنشین و معتبر ایضاً غیر آنچه برای قوافل و زوار است شش کاروانسرا است راسته بازار معتبر کرمانشاهان از میدان توپخانه ابتدا شده بدروازه سرقبر آقا منتهی میشود آب معتبر این شهر سراب است که از سمت شرقی شهر می آید باغات آنسمت را مشروب کرده بشهر میرسد و غیر این سراب سه قنات دیگر هم هست که بیوتات و باغات شهر را مشروب میکند باغهای شهر غالباً در سمت جنوب و شمال واقع است اهالی این شهر مرکب از کلهر و زنگنه و قدری کوران و سایر طوایف و شهری قدیم و غرباست که تخمیناً هفتاد هزار نفس است و در غالب فصول از صادر و وارد و متردد جمعیت زیاد میشود مساجد معتبر این شهر مسجد جامع است که شبستان آنرا حاجی علیخان زنگنه بنا کرده و مسجد تابستانی آنرا محمدعلیخان ساخته است دیگر مسجد و مدرسه حاجی شهباز خان و مسجد نواب عالیه همشیره محمد علی میرزای مرحوم زن زین العابدین خان پسر حسینقلیخان قاجار و مسجد عمادالدوله است که تازه ساخته و بنای عالی دارد و ساعت بزرگ برای تعیین اوقات شبانروزی نصب کرده است صنایع مختصه این شهر

علاوه بر آنچه در سایر بلاد معمول است صنعت تسبیح سازی است که از گل پخته در نهایت خوبی و کمال امتیاز
میسازند دیگر صنعت نمد مالی است که کلاه نمد و فرجی و غیره را نسبت به بسیار جاها بهتر و بیشتر میسازند عالی بافی نیم
درین شهر هست عمارات دیوانی معروف این شهر عمارت و باغ مرحوم محمد علی میرزا قلعهٔ حاجی کریم مشهو
بدلکشا که عمارت آنرا عماد الدوله تجدید و مرمت کرده است دیوانخانه بزرگ که سر در آن مشرف بمیدان
توپخانه است عمارت کشکول متصل بدیوانخانه اندرون بزرگ متصل بعمارت کشکول عمارت بیدستان جنب
عمارت کاخ مابین اندرون و عرش آئین عمارت عرش آئین پشت دیوانخانه طویله خلوت فاصلهٔ میان
عمارات کشکول و دیوانخانه قورخانه سمت جنوبی باغ شاهزاده چاپارخانه پشت باغ میدان سربازخانه
سمت جنوبی عمارات دیوانی میدان توپخانه که فی التحقیق جلوخوان عمارات دیوانی است محبس دیوانی طرف
جنوب دیوانخانه نقاره خانه جنوبی میدان توپخانه سمت شرقی کرمانشاهان الی بیستون جلگه حاجی آباد است
قرا و مزارع آن غالباً ملکی آقایان و اعیان کرمانشاهان است آب مخصوصی ندارد بقنات و چشمه مشروب میشود
و بیشتر زراعت این جلگه گندم و جو دیم است فالیز مختصر هم از پنبه و غیره دارند زارع این سمت از طوایف متفرقه
و خوش نشین است از سمت شرقی بماهی دشت منتهی میشود ییلاق کرمانشاهان این سمت است کوه سفید
که فاصلهٔ جلگه کرمانشاهان و ماهیدشت است از کوههای بزرگ شمرده میشود و سلسله همین کوه بفارس و عمان
منتهی است در نهاوند این سلسله را گرّو و در بختیاری زردکوه مینامند درین کوه متعلق بکرمانشاهان

قرا و مزارع بسیار است رعیت آن متفرقه است و با آب چشمه و قنات زراعت میکنند

جهت شمالی میان دربند است طایفه توللی و احمدوند بهبتوئی ولر هدایتکه زراعت میکنند آنجا

در رود که بعد از مصرف زراعت فاضل آن تبراسو داخل میشود مجرای سراب نیلوفر هم ابتدا از سمت شمال است

طرف جنوب با کوه سفید محال وزد فرامان است که با آب قنات و چشمه زراعتشان مشروب میشود رعیت اینجا

متفرقه است تخمینا پست و دو سه قریه دارد غالب زراعت این سمت گندم و جو و فالیز منحصر است در انتهای

این جلگه طایفه عثمانوند ساکنند که بفوج گرندی سرباز میدهند دهنهای همین جلگه هلیلان است

ما بین مشرق و شمال در سلسله کوه پرتو و گنشت طایفه پایروند ساکنند آب این سمت چشمه و قنات و بیشتر زراعتشان

دیم است و این سلسله پرتو و بیستون مجرد واقع شده بجائی اتصال ندارد

ما بین شمال و مغرب مزارع سراب نیلوفر و آب آن در چهل قریه دهات خالصه زراعت میشود زراعت این سمت

شلتوک است برنج نیلوفری معروف محصول این سمت است

جنوب شرقی رودخانه کاما سپیاب است که جلگه چمچال و صحرای شرقی شمالی را نیز مشروب کرده زراعت

شلتوک و گندم و جو و پنبه و غیره میشود



روز جمعه دهم شعبان از عمادیه بعزم ماهیدشت حرکت شد از عمادیه تا ماهیدشت پنج فرسنگ مسافت است
و از شهر کرمانشاهان چهار فرسخ صبح از درب شرقی باغ عمادیه بیرون آمده سوار شدیم عمادالدوله و مشیرالدوله
و معتمدالملک بودند بمسافتی از پل بزرگ قدیم که بقراسو بسته اند عبور کردیم کاروانسرا و دهی هم آنطرف بود کاروانسرا
چون محل توقف قافله نیست قدری خراب شده است بعمادالدوله حکم شد کاروانسرا را تعمیر کرده طویله اسبان
کرمانشاهان قرار بدهند از آنجا گذشته از کنار قریهٔ موسوم بکهریز که ده آباد پردرختی است در سمت چپ واقع بود
گذشتیم بجاده رسیده بسمت کرمانشاهان راندیم هوا سرد بود و اطراف مه داشت باد سرد پر گرد و غباری
از پشت سر میوزید با وجود آفتاب هوا تار و گرفته بود در کنار شهر بالای تپهٔ مشهور به تپهٔ فتحعلی خان رفتیم تمامی شهر
نمایان بود از تپه دیگر مشهور بچغاسرخ که میان باغات و آبادی است چشم انداز بسیار خوبی دارد همهٔ خانه‌ها و مسجد
و بازارهای شهر دیده میشد کرمانشاهان شهر معتبری است سرابی که شهر را مشروب میکند آب زیادی دارد
تقریباً از دو فرسخ بالاتر از شهر تقسیم شده نهرها جاری است همه جای این دره باغ و درخت است بسیار درهٔ با روح و باصفاست
قلعهٔ حاجی کریم مشهور بدلگشا در جاده بود آب زیادی هم مثل شط کلوار دم قلعه حاجی کریم میجوشید پیاده شده رفتیم
داخل عمارت شدیم دو دست عمارت است عمارت اول حوضی در وسط دارد یورت زیادی داشت بوضع عربی
ساخته اند خیلی خراب است تعمیر کلی لازم دارد از آنجا بحیاط و باغچه دیگر میرود سه سمت عمارت است وسط حوض
کوچک است و درخت گل و میوه دارد سمت شمال غربی آن باز است تمام دره و باغات مشرف است چشم انداز

و منظر بسیار خوب دارد اینجا پل کوچکی ساخته و جلو برده اند که همه جا پیداست سرقبر آقا که معبر قافله و زوار است
خوب دیده میشد اجماع زیادی از زن و مرد تماشاچی بود قدری با دوربین نگاه کرده بعد نهار خوردیم پیشخدمتها
بودند میرزا محمد خان امرد را سب زمین خورده بود اما عیبی نداشت از راهیکه از کوچه باغها میگذشت عبور کرده
براه رسیدیم آسیای بسیاری درین کوچه باغهاست برجهای آجری محکم بلند دارد کالسکه خواسته نشستیم قریب
یک فرسخ راندیم تپه و ماهور تمام شد با بتدای جلگه ماهیدشت رسیدیم راه کالسکه طرف راست افتاد جاده متعارف
سمت چپ ماند الی دو فرسخ دهات و صحرا جزو حومه کرمانشاهان محسوب میشود بعد خاک ماهیدشت است
جلگه ماهیدشت بسیار وسیع است دهات آباد زیاد دارد زراعتش در کوه و صحرا غالباً دیم است و هر تخمی
چهل تخم در زراعت دیمی ارتفاع دارد گیاه زمین خارشتر و شیرین بیان و بعضی جاها چمن است سیاه آب و باطلاق
زیاد دارد که تازه برای راه کالسکه پلهای کوچک ساخته اند از چپ و راست تا چشم می بیند جلگه و مسطح است
دو ساعت بغروب مانده برباط ماهیدشت که قریب اردو بود رسیدیم فوج گوران قلعه زنجیری بسر مینی مراد علی
خان پسر مرحوم اسدالله خان گوران ایستاده بودند اسب خواسته سوار شده رفتم فوج را دیدم جوانهای خوب
داشت تفنگشان خوب نبود باید عوض شود بعد وارد منزل شدیم چادر و سراپرده که تازه رسیده بود زده
بودند خیلی خوب و باشکوه دوخته بودند شب بعد از شام مردانه شد پیشخدمتها بودند هوا قدری سرد بود
ما بین شهر کرمانشاهان و ماهیدشت در اوایل راه گردنه ئی کوه سفید و چشمه موسوم بعین الکش است که راه کالسکه را

ازانجا ساخته بودند ازعمادیه الی ماهیدشت دهاتی که در دو طرف راه دیده میشد ازاینقرار است

سمت راست

بی جانه سراب جعفر قلی خالصه سراب همت سراب سفید چشمه یاروَلی لوشان ذرکه

قمشه لرونجه چغابلک قمشه سپید عبدالحسن بی ریا چاله چاله علی آباد

سمت چپ

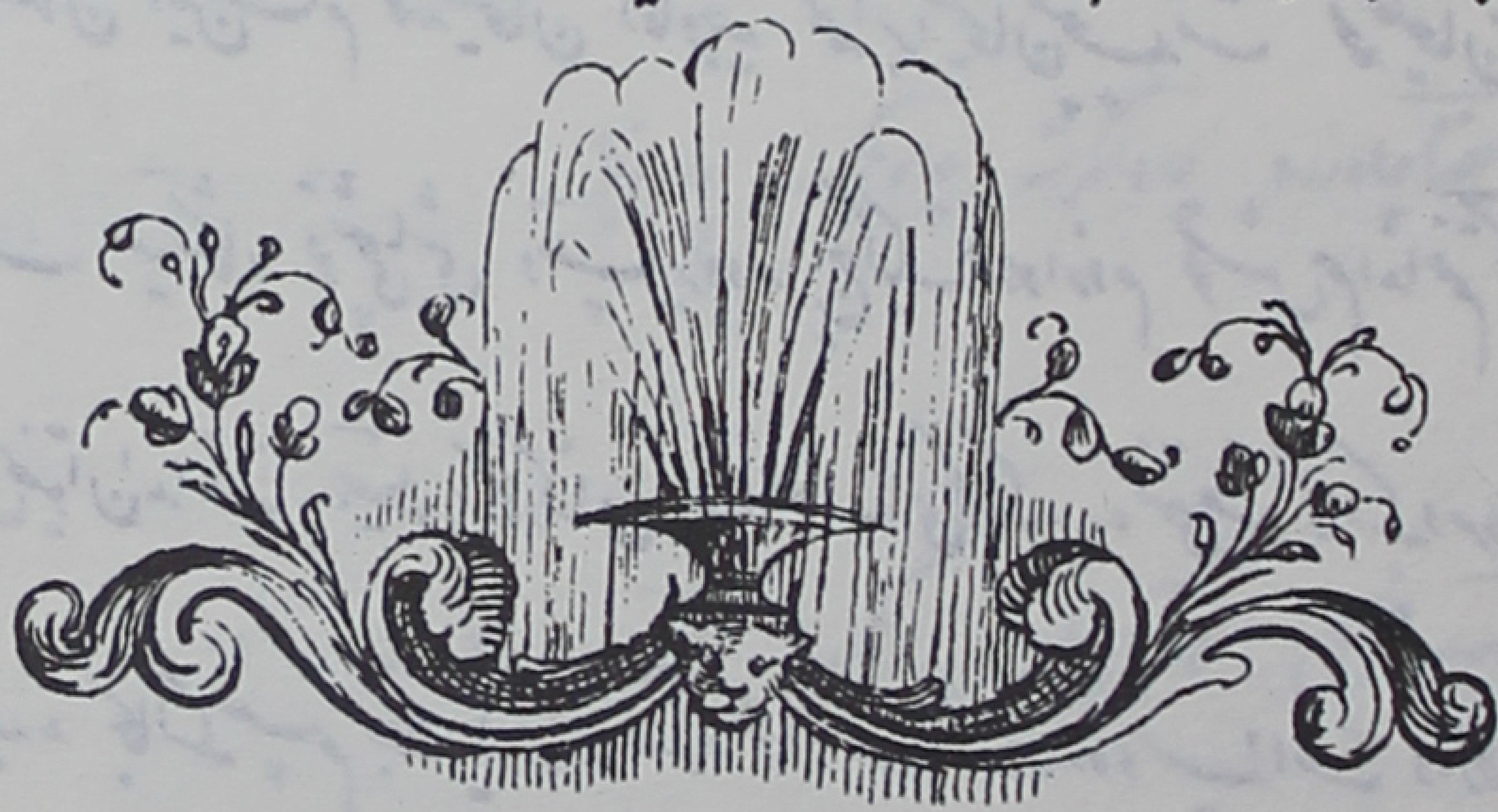
سیاه پیدا آقا حسین سوار برکدار گنجور قرباغستان چشمه مند علی عمه کوشبران کوشان

سنگ سفید باغله تیله کش کوده کهریز سراب ندرخان سراب حاجی عباس چشمه سفید

طوع اللطیف چشمه سادات جامه شوران بل نامه

رودخانه که از ماهیدشت میگذرد موسوم بمرک است منبع آن از سر فیروزآباد اول خاک لرستان است

بشلو ورالو آب در ابتدای خاک کردستان ملحق شده بقراسو میریزد



روز شنبه یازدهم شعبان منزل امروز هارون آباد است راه را پنج فرسخ گفتند اما شش فرسخ سنگین بود صبح برخاسته بودم بکالسکه نشستم معتمد الملک بفوج کوران انعامی که داده تقسیم میکرد قدری با حسام السلطنه صحبت شد علیمرادخان سرتیپ اسبی پیشکش آورده بود از نزدیک کاروانسرا و ده بسیار کثیف و پل کوچکی در کمال سرعت با کالسکه گذشتیم از طرف راست و چپ جلگه صاف و مسطح است علما و سادات و طوایف زنگنه و کلهر و سنجابی وغیره درین جلگه ملاکند بمسافت دو فرسنگ این جلگه بکوه منتهی شد سوار اسب شده بالای تپه نهار پیاده شدیم با دوربین نگاه میکردم گوسفند و مال و ایل زیاد در صحرا بود دهات و آبادی زیاد هست بعد از نهار برای شکار کبک سوار شدم نزدیک نهارگاه قریه لاله بان ملکی محمد رضا خان سرتیپ فوج زنگنه بود قدری پائین تر مزرعه دیگر موسوم بلاله بان ملکی خوانین کلهر است اینجاها دره و تپه و کوه است جنگل بلوط و بادام تلخ دارد چون نزدیک آبادی است درختهای بزرگ و کهنه را قطع کرده اند اشجار جنگل همه کوچک و تازه است از پای هر درخت کبک برخاست ساری اصلان امین نظام مهدیقلیخان آقاوجیه محمد ابراهیمخان پیشخدمت محمد علیخان بیلگربیگی عضد الملک میرشکار قوشچی باشی و سایر بودند پنج کبک در هوا زدم قوش هم انداختم لکن بواسطه جنگل قوش نمیتوان انداخت همینطور شکار کنان آمدیم تا انتهای کوه که بدره منتهی میشد کالسکه و مردم از راه آمده رسیدند بکالسکه نشستم جلگه دیگری بنظر آمد که از سمت راست دره و تپه داشت و از طرف چپ صحرای صاف طولانی بود درین جلگه آهو هم دیده بودند این صحرا موسوم به زیری است سمت راست

جاده ملک و سامان سنجابی است وطرف چپ مسکن و ملک کلهر صحرا بوته زیاد دارد باکالسکه آمدم تا بگردنه
نعل شکن رسیدیم اسب خواسته سوار شدم از بیراهه راندم کالسکه و مردم از راه می آمدند این کوه هم جنگل بلوط
و بادام تلخ و بوته زیاد دارد یک کبک هم اینجا زدم از راه سختی پائین آمدم بجلگه هارون آباد رسیدیم اول آبادی که
ملاحظه شد کریم آباد ملکی محمد حسنخان سرتیپ کلهر بود الی بخیر سپنک دره وماهور بود باز جلگه و مسطح شد از طهران
تا اینجا غالباً خط راه رو بجنوب بود اینجا بشمال غرب به حرکت کردیم و همه جا از دامنه رو بدامنه کوهی آمده ایم که
سمت راست جاده واقع بود جلگه هارون آباد چندان وسعت ندارد بده بی آبی موسوم به بدره رسیدیم از اینجا
بکاروانسرا و بعد از آن هارون آباد است عمارتی محمد حسنخان سرتیپ کلهر ساخته است دهات اینجا بید درخت
و بسیار کثیف است فوج و سوار کلهر ایستاده بودند سوار اسب شده فوج و سوار را دیدم و چون وقت تنگ بود
همه جا دوانده بتعجیل باردو وارد شدم منبع رودخانه هارون آباد سر آب سرنشور است که از نزدیک قلعه نجیر
می آید دهات و آبادی که در جلگه هارون آباد دیده شد

طرف راست

چاه زرد   ایضاً چاه زرد   چاه انگرسته   چاه بلک   چاه زبر

سمت چپ

دالگه   دیه پسید خلیل   لاله بان بالای کوه   لاله بان سید جعفر

آبادی که در جلگه زبیری بنظر رسید

سمت راست



تموان حسن آباد رودبر پے

سمت چپ

شوان

روز یکشنبه دوازدهم شعبان بواسطهٔ خستگی دیروز در هارون آباد توقف شد قدری پول گفتم تلمبر مین رکاب دادند بحمدالله حالم بهتر است کسالت تخفیف یافته است معیرالممالک هم تب کرده بود اظهار نقاهت میکرد از قرار اخبار تلگراف که اینجا رسیده کار فرانسه مختل است مارشال بازن با هشتاد هزار قشون و ملزومات حرب در شهر میتز تسلیم قشون پروس شده است ازین خبر که از آیات تقدیر الهی و فوق خیال و تصور خلق است حیرت کردم تیمور میرزا حقار و درنا و غیره صید کرده بود آورد قدری صحبت شد هوای اینجا طبعاً ناملایم و ناسازگار است وزیر امور خارجه هم دیشب بقولنج سخت مبتلا شده بود حالا بهتر است

جلگهٔ هارون آباد که حاکم نشین کلهر است جلگه ایست کم عرض طولانی که طول آن از لرستان بخاک کرند کشیده شده است و عرض آن در فاصلهٔ دو کوه از نیم فرسخ و یکفرسخ میگذرد هوای این جلگه ییلاق و در مین

آن چمن است قرا و مزارع زیاد دارد دو رودخانه ازین جلگه میگذرد یکی در دامنه جبال شمالی قریب بقریه

هارون آباد موسوم برود سرنشور است که از تنگ سلیم گذشته بلرستان میرود رودخانه دیگر که از کوههای

شمال غربی همین جلگه جاری است رود برفآباد است که از قریه برف آباد میگذرد منبع آن تقریبا دو فرسنگ

بالاتر از هارون آباد و زاینده رود است در انتهای جلگه هارون آباد برود سرنشور ملحق شده بلرستان میرود

حدود این جلگه از سمت شرق و شمال سلسله کوهی است که این جلگه را از جلگه ماهیدشت و زبیری جدا میکند

بعد جنگی که فاصله میان کلهر و سنجابی است الی گردنه کوله باغان که سرحد کرند و کلهر است حد شرقی و دره است

از مشرق جنوبی خاک لرستان است و سرحد آن قلعه آخوند مشهور بهرسیم از سمت جنوب و جنوب غربی

بمسافت چهار منزل بمندلیج محدود میشود دو منزل آن که گهواره و گیلان باشد ییلاق و دو منزل دیگر

که دیرمان دایوان و سومار باشد قشلاق است همین آب سومار است که مندلیج را مشروب میکند و اگر

قطع و سد شود مندلیج خراب و بی سکنه میماند درین خاک چشمه و مرتع بسیار است و شکار زیاد دارد

خاصه کوهی که در سمت چپ و پشت هارون آباد است موسوم بزواره کوه شکار بسیار دارد بیشتر مواشی و متاع کلهر

قاطر است کلهر ایوان از کلهر هارون آباد جدا است



روز دوشنبه سیزدهم شعبان منزل امروز کرند و پنج فرسنگ راه است صبح برخواسته بکالسکه نشسته دست شمال

غربی راندیم دو طرف راه کوه است تا کوههای پشت اسب و جنگل بلوط دارد راه کالسکه بد نیست زمین

سنگلاخ است لکن سنگ راه را برچیده اند بگردنهٔ کوله بابان رسیدیم گردنهٔ مختصری است از اینجا سرازیر میرود

کوهها از دو سمت نزدیک آمده درهٔ تنگی احداث میشود قریهٔ خسرو آباد ملکی خسرو خان دائی ملک نیاز خان سرتیپ

درین دره واقع است ده مختصر کثیفی است در کوله بابان ملک نیاز خان سرتیپ و اصحابش آمدند بعد از خسرو آباد

ده دیگر دیده شد موسوم بچشمهٔ سفید که باز ملک خسرو خان است از اینجا کم کم دره وسیع و عرض جلگه بیشتر میشود

لکن کوهها ارتفاعی پیدا کرده جنگل کمتر است قصبهٔ کرند در کوه سمت راست جاده در میان درهٔ سنگی سختی واقع بود

نزدیک کرند نهار خوردیم عصر میرزا بحضور آمد قدری صحبت شد از دو جلگه پائین کرند زده شده است شب بعد از

شام مردانه شد میرزا علیخان و غیره بودند بعضی احکام و نوشتجات در حضور مانده بود خوانده و ملاحظه شد هوای

اینجا بالنسبه از هارون آباد گرمتر است امروز گل نرگس زیاد آوردند گفتند از ریجاب است در ابتدای جلگهٔ

کرند پشت کوه جنوبی کوهی است مرتفع موسوم به کچل بسیار سخت و خشک و بی گیاه که خاک کلهر از محاذات این کوه

تجاوز کرده قدری اینطرف محدود و منتهی میشود و در مقابل قصبهٔ کرند کوهی موسوم به نواست که از قلهٔ این کوه در

صورت صافی و سلامت هوا جلگهٔ عراق عرب و شط دیاله و دجله را میتوان دید سمت چپ جاده دو

از راه قریهٔ طلسم است که قلعه و بارهٔ کهنه و محکم داشته است حالا خراب است بعد از آن قرا مفصله بنظر

رسید رزدابه کودان مرچغا پوکاب



روز سه‌شنبه چهاردهم در کرند اتراق شد تلگراف را از قصبه برداشته بسراپرده آوردند با طهران بعضی مخابرات

لازم بود بتلگراف مکالمه کرد اسب خواستم بقصد ملاحظه قصبه کرند و حول و حوش آن سوار شدم. عباس میرزا

تیمور میرزا معتمد الملک عضد الملک مهدیقلیخان امین حضور، میرزا محمد خان حکیمباشی طلوزان با من بودند

هوا ابر بود اما نبارید از اردوی ما بقصبه کرند چندان مسافتی نبود اول عبورمان از زمین زراعت بود بعد از آن

باغهای انگور و میوه بعد بکاروانسرائی رسیدیم که از بناهای شیخعلیخانی و منزل قافله و زوار است قدری تعمیر لازم

دارد جمعیت زیادی از اهل اردو و متفرقه برای خریداری علیق اطراف کاروانسرا بود از کاروانسرا گذشتیم ابتدای

کوچهای تنگ و کثیف دارد خانه‌ها را روی یکدیگر ساخته‌اند آبی که از میان ده میگذرد لجن و عفن و کثیف است

اهالی کرند طبعاً خوش سیما و خوب منظرند در هر خانه سگ زیاد بود که عوعو و صدا میکردند خانه‌ها مشرف بیکدیگر و در دامنه کوه است

خالی از صعابت نیست جمعیت و خانوار زیاد دارد هر قدر از کوچه‌ها بالا رفتیم دره تنگ‌تر شد خانه ملک نیاز خان

خانه خوبی است گچ‌بری شده و پنجره مزین دارد خانه تلگرافچی هم که منسوب ملک نیاز خان است و زبان انگلیسی

خوب میداند خانهٔ خوبی است همچنین خانهٔ میرزا محمد خان را در بعضی خانه های دیگر هم دیده شد خوب ساخته اند

کلیةً خانه های این قصبه متجاوز از هفتصد هشتصد خانه است در انتهای آبادی له دره تنگ تر میشود باغهای

زیاد است چشمه و سراب این دره از باغها گذشته از آبادی عبور میکند در انتهای آبادی یک چمن صرف و خیلی بد عفونت

بالاتر از باغها بالای تپهٔ بغل کوهی نشسته چای و عصرانه خوردیم سار زیاد دیده شد مهد قلیخان شش سار در هوا

زد کوههای اینجا سنگ و سخت و مرتفع و پر علف است میگفتند کبک و شکار کوه دارد ملک نیاز

خان هم در رکاب بود ازین دره راهی بگهواره و قلعه زنجیر کوران است خلاصه عصر معاودت شد شب بعد از

شام شنیده تنها آمدند ملک نیاز خان بالای کوه کرند اسباب آتشبازی حاضر کرده بود هوا ابر بود بسیار بی رونق

و بیمزه شد



روز چهارشنبه پانزدهم شعبان امروز باید بپای طاق برویم صبح برخواسته سوار شدم راه امروز بسمت
شمال غربی است طرفین راه بمسافت دو سه میدان اسب کوههای جنگلی است از سمت چپ جاده که ما رفتیم
رود خانه ایست که درین فصل آب زیاد ندارد گیاه صحرا باز شیرین بیان و غیره و بطبیعت اراضی این دو منزل
گذشته است صحرای باروح و دلکش است کوه سمت چپ جاده که جنوبی باشد پشتش باز است و همه
مسکن و یورت کلهر است پشت کوههای طرف راست کهوار و قلعه زنجیر و محل گوران است یک قازلاق
می پرید در هوا زدم محمد علیخان و ابراهیمخان نایب بقصد مرغی جلو نشسته است دیدم خیلی دور یک قرقو تیهوی نشست
همه تیپ و حسام السلطنه و عباس میرزا و جمشید متها و سایر همراه بودند اسب راندند تا ختم مرغ پرید آ خیلی
دور شد بالوله اول تفنگ انداختم زدم افتاد همه مردم یکمرتبه فریاد کردند خیلی خوب زدم بخودم تفریح داد میرزا
علیخان پیشکش بحضور آورد آنطرف دو قطار سفید نشسته بود تیمور میرزا چرخ انداخت نگرفت خواستیم بنهار
پیاده شویم همه جا زمین شخم و خوابگاه گله و رمه و کثیف بود رفتیم در دامنه کوه سمت چپ جاده بنهار افتادیم
این کوهها کبک زیاد دارد نهارگاه ما شرقی بی متغربی آب موسوم بگرگاب بود بعد از صرف نهار
سوار شده بطرف جاده رفتیم نزدیک دهی موسوم بجریر که کنار جاده واقع است بکالسکه نشستیم قدری
که رفتیم بکاروانسرای کوچکی رسیدیم که ملک نیاز خان ساخته است ازین کاروانسرا تا بانطرف
راه مایل بانحطاط و رفته رفته سرازیر میرود از دو طرف کوههای سخت و بلند و پر درخت نزدیک شده

دره تنگ میشود هیئات این راه و این دره بدهنه هزرود دبار که از گجور مازندران بساحل دریای خزر میرود

و پیشتر دیده ام بسیار شبیه است راه سنگلاخ است برای عبور کالسکه سنگها را برچیده و مسطح کرده اند

در سراز یری پای تاق که سابقاً بسیار سخت و متعسر العبور و صعب المسلک بود گپتیکر مهندس راه کالسکه

بسیار خوب ساخته است کالسکه های چرخانه و تخت روانها پیش از ما رسیده بودند دیر حرکت میکردند

معطل شدیم در اواسط این دره کاروانسرا و چند خانوار رعیت است که بنای آن از مرحوم محمد علی میرزا

کرده است باغ مختصر و اشجار میوه هم دارند بنای این کاروانسرا و آبادی برای قافله و تردد این

این راه بسیار نافع است این مکان را میان طاق میگویند از اینجا بکلی راه سراز یر میرود نزدیک

طاق گرای معروف که در وسط این سراز یری است رسیدیم ملاحظه راه سابق که معبر خلق بود مایه

کمال حیرت شد راهی است یکپارچه سنگ که از کثرت عبور مثل آینه صاف شده آمد و شد اسب و قاطر

در نهایت اشکال است تا بتخت و کالسکه چه رسد گپتیکر مهندس بمنادی که پیش از عزیمت ما بساختن

این راه مأمور شد راه را بقاعده پیچ پیچ ساخته و همه جا از میان خاک راه برده عریض و خوب بطوریکه

کالسکه در نهایت خوبی حرکت میکرد فی الحقیقه از آثار باقی و نتایج دائم این سفر من یکی ساختن این راه است

که همیشه باعث راحت و سلامت مردم خواهد بود

من برای ملاحظه طاق پیاده شده از راه قدیم خیلی پیاده رفتم تا پای طاق سنگی موسوم بطاق گرا

طاقی است از سنگ ترتیب شده سنگهای بزرگ را خیلی با استادی و خوبی و صافی کرده اند از جلو

طاق یک زنجیره و سر ستون هم ضبط شده است اگرچه بیشتر سنگهای این طاق از یکدیگر پاشیده و بر زمین

ریخته است لکن هنوز هیأت طاق تغییر نیافته است گفتند که از اسم یکی از طلا زمان خسرو پرویز که در این

حدود بوده است و این طاق با و منسوب است این دره و دامنه محکمه سخت و شبیه به سنگر طبیعی و خدا

آفرین است اگر معدودی تفنگچی درین دهنه بنشینند از صحرای زهاب با هر طرف امکان عبور نیست از بالای

طاق راه سخت و تنگی است که بحال پیاده باید میرود و انچه گفتند تقریباً دو فرسنگ مسافت دارد. بعد از

ملاحظهٔ طاق سوار شده رو بپایان دره راندیم یکدفعه خیلی بگودی افتادیم مثل این بود که بچاهی فرو رفته

باشیم هوا بکلی تغییر کرد یکباره گرم شد مزاج این چند روز کسل بود این تغییر هوا بیشتر سبب کسالت

شده صداع شدید آورد اعضا درد گرفت بمنزل هم دیرگاه وارد شدیم بغروب آفتاب چیزی نمانده بسبب

از طرف چپ راه دره بسیار سخت و تنگی است رودخانه از مشرق بجنوب غربی جاری است که کفر سیحان

در مجرای آن پیدا و اشجار دیگر کاشته اند درین فصل تجاوز از پنج شش سنگ آب دارد انچه گفتند تمامی این

آب از یک چشمه است که گاهی از همان چشمه بادهای سخت برمیخیزد در بهار آب زیاد دارد دره خوش وضع و

مطبوع است در کنار رودخانه ملک نیاز خان بنای عمارتی کرده ناقص و ناتمام است چند خانوار رعیت

هم اینجا ساکن شده اند و در کنار رودخانه میان درختها بسیار تنگ و درهم انداخته اند سراپرده

هم میان درختها و کنار رودخانه است راه امروز را پنج فرسخ گفتند شش فرسخ بیشتر بود شب حالت خوشی نداشتم

قشعریره و کسالت شدید علامت تب و نوبه در خودم مشاهده کردم زودتر خوابیدم



روز پنجشنبه شانزدهم شعبان امروز باید بسر پل زهاب برویم دو فرسخ و نیم راه است لکن اردو را از سر پل

گذرانیده اند خبر ابلاغ برده اند که با نیم فرسنگ تفاوت آن سه فرسنگ راه داریم صبح با کمال کسالت

برخاسته بکالسکه نشستم راه امروز بسمت جنوب غربی است دو طرف راه کوههای سخت سنگی صعب العبور است

عرض دره بسیار تنگ و سطح آن غالبا سنگلاخ است راه کالسکه هم چندان خوب نیست بعد از طی یک فرسخ

و نیم پیاده شده نهار خواستیم دهی در سمت راست دیده شد پرسیدم گفتند بشیوه است دو سمت

جاده دهات و مزارع کوچک متفرق زیاد داشت بعضی صحرانشین با سیاه چادر و خانه های کپری هم هست

احشام و رمه زیاد هم در صحرا بود اغلب از طایفه سنجابی است که بخاک عثمانی قشلاق میکنند پیش از اینکه

بنهار پیاده شویم حسینخان پیشخدمت محلاتی با ابهت کیکاوس دوان دوان آمد یک دراج آورد که با قوش

گرفته ام امروز تیمور میرزا و مهدیقلیخان و آقا وجیه و محمدعلیخان بیگلربیگی زمین خورده و دستش شکسته است

و سایر توشچیها بهوای دراج رفته اند تیمور میرزا هم دراج فرستاده بود پاشاهان مظفرالدوله که با صد سوار
نکری از آذربایجان آمده و حالا در خانقین است باآدم خودش ده قطعه دراج فرستاده است اینجاها دراج
زیاد دارد بالجمله آمدیم از تنگه کوچکی موسوم به باغه گل گذشتیم کوهها از دو طرف دور شد فضا وسعتی پیدا کرد
اما سطح زمین چمن و دره و ماهور داشت سواره میرفتیم طرف چپ کوه پشتکی تختی کشیده شده است ده
کیشی در این تنگه واقع بود معیرالممالک گفت در این کوه سخت دخمه دارد که مقبره سلاطین قدیم عجم است
حالا به دخمه دکان آهنگری داود مشهور است اینجاها طایفه هستند که داود معبود آنهاست برای
ملاحظه دخمه که قدری از راه دور بود رفتیم ابتدا در صحرا سنگ بسیار سفید بزرگی بنظر آمد مثل کره که سفیدآب یا کف
صابون کسی روی هم گذاشته باشند عجب این است که در تمام صحرا و کوههای اطراف دیگر سنگی باین خوبی نیست
کردها برای این سنگ حکایتی دارند و بصدق این روایت اعتقاد ثابت و راسخی اظهار میکنند که این کره از پیره زن
بوده حضرت داود قدری از این کره خواست پیره زن بخل و مضایقه کرد بنفرین و معجز آنحضرت کره بدل سنگ
شد از آنجا بسمت دخمه رفتیم زیر تنگه درویشی صومعه با خشت و گل ساخته و سالهاست مشغول عبادت است
درختی هم بود درویش در دخمه ایستاده از سطح زمین پانزده ذرع متجاوز یکپارچه سنگ را خیلی عریض تراشیده
صاف کرده اند و در منتهای این ارتفاع دخمه را تراشیده و خیلی خوب حجاری کرده اند با صارم الدوله
یکنفر همراه بود از سنگ صاف بالا رفت خیلی غریب بود درویش هم از دخمه آمد پائین اینطور که روی

مخصوص خود اینهاست هیچکس تون ندارد قدری ایستاده دهنه و وضع انجار ملاحظه کردم بعد کالسکه خوابیدم

راه کالسکه سنگلاخ و بد بود رسیدیم به پل زهاب پلی است سه چشمه کهنه و قدیم قدری خرابی دارد رودخانه

بالوند موسوم است منبع آن از کوههای ریجاب است کاروانسرای معتبری ملاحظه شد از بناهای مرحوم

شیخعلی خان زنگنه است که مرحوم محمد حسین خان قراگوزلو تعمیر کرده است آبی که از رودخانه در این فصل جاری است

تقریباً شش سنگ است نیم فرسخ بالاتر از پل رود را بلاغ اردو زده شده است آبی که از رود می‌آید دو ثلث

رودخانه میشود شش سنگ متجاوز است سه ساعت بغروب مانده وارد منزل شدیم چاپار مخصوص

بطهران فرستادم بسیار کسل بودم قشعریره و صداع باقی بود ببعضی معالجات پرداختم شب هم بکسالت

خوابیدم به پل نرسیده عضدالملک در طرف راست دامنه کوه محلی را نشان میداد که در کنار رودخانه الوند

اوقاتیکه خشتهای طلای گنبد عسکرین علیهما السلام را بعتبات میبرد شانزده روز توقف کرده بود میگفت

در سنگی دو تمثال از قدیم نقش شده است در زیر دخمه داود که دیروز دیدم صورت شخصی نقش شده بود که رو

بآفتاب کرده در نماز است حجاری ممتازی نداشت اندام این صورت کوچکتر از هیئات طبیعی است

دهات و آبادیکه در سمت راست جاده واقع بود

بشیوه چادرگاه عملی کرده دولت بسیار کدخدا افتاده رعایای اینجا اهالی جلالوند و جماعت گیخنر

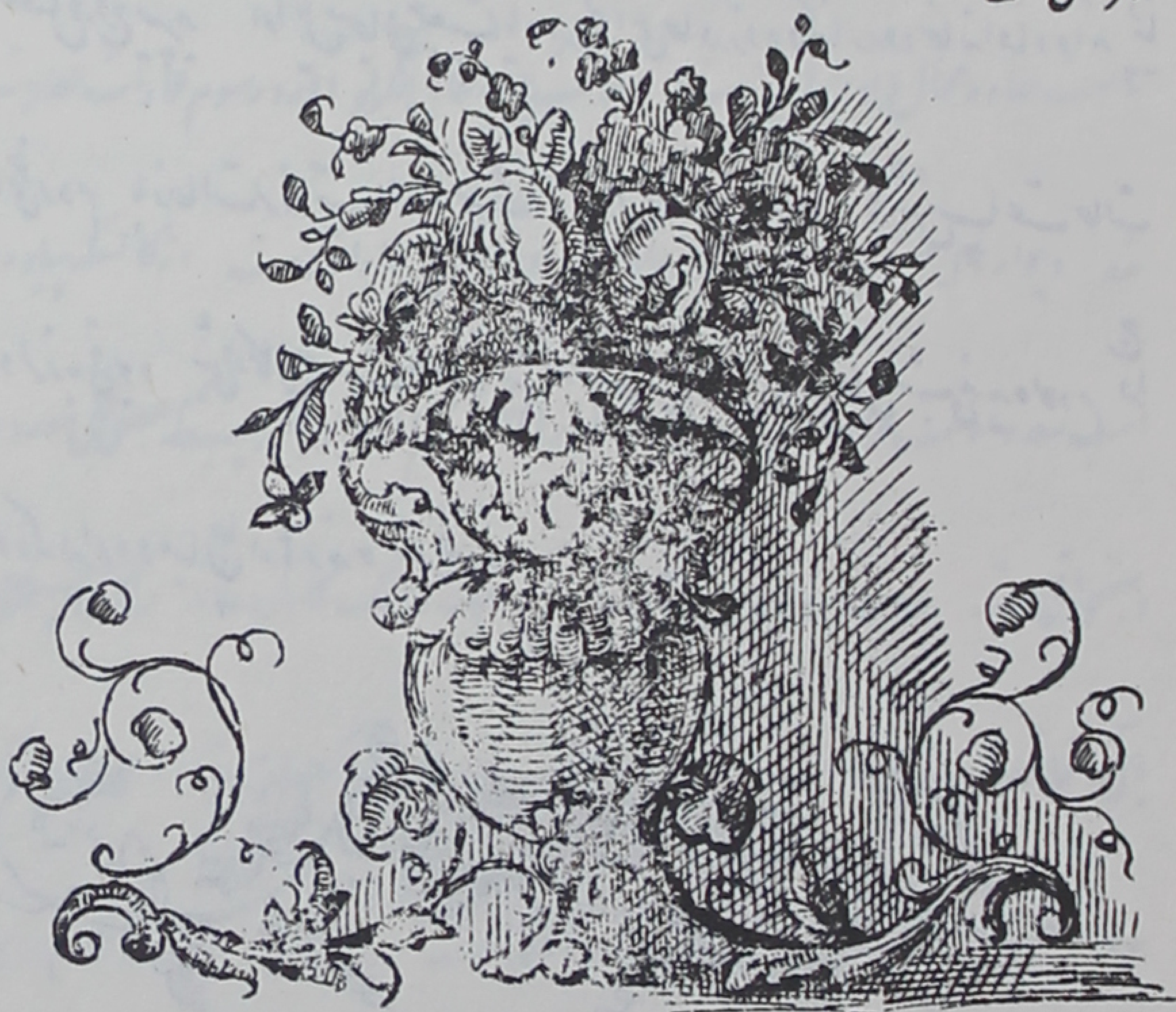
و باپیر است

در سمت چپ آبادی بنظر نرسید تا اینطرف دماغهٔ داود که قلعه شاهین در محال کلهر است

سرپل در این محال و گردنه پشت طاق بحلوان موسوم است که هارون الرشید در تقسیم بلاد میان امین و مأمون این موضع را
حدود مملکت قرار داد

اسامی کوههای سمت راست تا اول جلگهٔ زهاب زنگالیان و بان زرده است محال ریجاب
و یاران و زرده در پشت و حوالی بان زرده واقع است

کوههای سمت چپ کل محرماد کل داود کل سرپل است و کوهی که مشرف بقلعه شاهین و آن نواحی
است بدو نوشک موسوم است محال ویزه و گیلان پشت همین کوه واقع است و از اینجا با بوان
کلهر راهی است

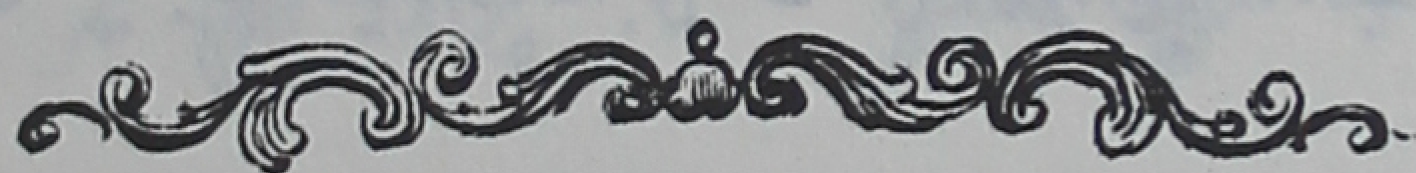


روز جمعه سیزدهم شعبان در رباط اطراق شد حالم خوش نبود ببعضی معالجات اقدام شد فی الجمله رفع
کسالت شد عصر سوار شده سمت شرقی اردو بشکار دراج رفتیم بسیار خوب شکارگاهی است اما
کسالت مزاج مانع صید و تفرج بود ساحل رودخانه الوند که در جلگه رباط جاری است دراج داشت و از سمت
مشرق آبی جاری است که باین رودخانه ملحق میشود موسوم بسراب گرم و آب زیاد و صافی دارد در مجرای
این آب نی و درخت خرزهره بسیار است بوتهای خرزهره گل داشت بسیار قشنگ باصفا بهم خرم در
صحرا هم نزدیک رودخانه نیزار است اما قدری کوتاه و میان این نیها بی اندازه دراج دارد که با آن حالت
کسالت پنج دراج در هوا زدم تیمور میرزا و قوشچیها و سپاه بودند قوش پرانداند تفنگ انداختند هنگامه
کردند متصل دراج میپرید از ایل سنجابی جمعیت زیادی در این نواحی چادر زده در کنار رودخانه افتاده اند پیاده
شده چائی خوردم باز حالت لرز و تب عارض شد بمنزل مراجعت کردم تا شش ساعت حالت
قشعریره و لرز باقی بود شبی در کمال نحوست و کسالت گذشت که هیچ باین سختی و بد حالی شبی ندیده بودم دراج
بقدری بود که در اردو و میان چادرها زنده میگرفتند



روز شنبه پنجم امروز منزل قصر شیرین است صبح با کمال کسالت برخواسته فرقه بخود پیچیده بکالسکه
نشستم راه رو بمغرب و تقریبا پنج فرسخ است راه کالسکه پست و بلند و سنگلاخ است خاک این اراضی
طبیعتا سیاه و بد رنگ است تیهوی زیاد دارد بطوریکه یک تیهو پریده باسب کالسکه خورد عضد الملک
با چوب زد افتاد شاطر گرفت امروز هم حالم خوب نیست و بسیار کسلم پیام بناظر فرستاده بودم در نهارگاه کشک
ساده گرم حاضر کنند بفاصله دو فرسخ از منزل بنهارگاه رسیدیم طوری کسل و بدحال بودم که هوش
و حواس نداشتم اشتها نبود آش آوردند نتوانستم چیزی بخورم گفتم نهار را برداشتند در این حین صدائی از پشت
آفتاب گردان خواست قهوه‌چی باشی زمین خورده و بهمان حالت افتاده بود برنمیخواست آمدند بلندش کردند دیدند
سرش شکسته بود باری بعد از برداشتن نهار بکالسکه نشستم رو بمنزل تاختیم راه کالسکه بد بود سمت
راست جاده محال قره‌توی‌ها است و از سمت چپ محال چکرلو آثار و رسوم عمارات قصر شیرین پیدا
شد دیوارهای سنگی بلند ضخیم نزدیک راه بود اول آثار این عمارات است از کالسکه پیاده شده سوار
اسب شده از سمت خرابه‌ها رفتم قدری که از دیوارها گذشتیم آثار دیگر بنظر رسید که بعضی کلی معدوم و منهدم
و بعضی باقی است دو دروازه بود مرتفع و محکم با گچ و آهک و سنگ کار کرده‌اند در کمال استحکام پاره
باقی و غالبا خراب و ریخته است قدری پائین‌تر عمارت مجردی است که چهار سمت درهای هلالی بزرگ و سقف
مدوری از طاق و سقف و ریخته بود دیوارها و صفه‌ها باقی است پی‌ها و بنیان دیوارها را بقدری محکم ساخته‌اند

که هیچ خلل نیافته است آجرهای که درین قصر بکار رفته بقالب بسیار بزرگ و ضخیم است آثار زیاد پیدا بود
آبی که باین قصر آورده اند از راه دور دورها گذشته نهر آنرا همه جا با سنگهای بزرگ و بنیان معتبر تسطیح
کرده با مخارج خیلی گزاف باین قصر و عمارات آب آورده اند باکسالت و خستگی مزاج نتوانستم تمام بناها را بدقت
به بینم برگشتم بکالسکه نشستم پاشاخان مظفر الدوله با صد سوار کمری آمده بود سوارها همه زره و خود و اسلحه
تمام داشتند با طبل بار و سورنا آمدند در جاده صف زده بودند بنظر رسید خالی از شکوه نبود آبادی قصر شیرین هم
پیدا شد رودخانه زهاب از اینجا میگذرد آب زیاد داشت از کالسکه بیرون آمده سوار شدیم با اسب
از رودخانه گذشتیم آب از سینه اسب میگذشت آبادی قصر شیرین خالی از وسعت نیست کاروانسرای معتبری
دارد کفشد حسنخان قصری که مراقب امور سرحدی اینجاست بیشتر سبب آبادی اینجا شده است این
حسنخان اصلا از اهالی طهران و برادر زاده پهلوان شریف کدخدای قدیم محله چالمیدان است شخصی است
سیاه چرده قطور بازوسای سنجابی و غیره جلو آمده بودند امروز درین راه نواب اقبال الدوله هندی باستقبال
آمده بود با معیر الممالک بحضور آمد مدتی صحبت شد امروز از متوقفین عراق عرب بعضی دیده شدند از قبیل ابو الفضل
میرزا پسر مرحوم ظل السلطان و شیخ عیسی متولی چهل چراغ کاظمین علیهما السلام بالجمله وارد منزل شدیم
نوبه نیامد اما کسالت باقی است در راه امروز سمت راست جاده آهو بسیار است و تیهو بحساب دیده شد



روز یکشنبه نوزدهم شعبان بواسطه کسالت در قصر شیرین اتراق شد



روز دوشنبه بیستم در قصر شیرین اتراق شد بسیار کسل و لاغرم سبب یکروزه توقف همین ضعف مفرطی است که بمزاجم غالب است



سه شنبه بیست و یکم منزل امروز خانقین است شش فرسخ مسافت است صبح که بیرون آمدم شیخ محمد عارف و کسانش که چندی است در حدود زهاب ساکنند حاضر بودند دیدم قدری سواره راندم اردو خانه گذشته بکالسکه نشستم راه کالسکه خوب نیست پست و بلند و دره و ماهور است خاک صحرا تیره و کم گیاه و دو طرف بی آبادی است امروز طبقات نوکر عموماً با لباس رسمی حاضر شده اند بعد از طی مسافتی در سمت چپ جاده بنهار پیاده شدیم هوا خیلی گرم بود تابش آفتاب اذیت میکرد ساعتی توقف شد باز بکالسکه نشسته راندیم در راه مشیرالدوله بحضور آمد قدری صحبت شد در محل موسوم بمردآزما مستقبلین عثمانی

نمایان شدند شلیک کردند نزدیکتر رفتیم از کالسکه بیرون آمده باسب سوار شدم حرارت هوای اندازه

خسته و کسلم کرده بود اول سوارهٔ نظام ایستاده بود که چفیه و عقال عربی بسر شان بسته بودند دسته دیگر سربازهای

سوار بودند که مرکبند قاطر داشتند تفنگ سربازها شاسپو بود یکدسته موزیکانچی سواره داشتند آهنگ

موزیک آنها که مرکب از نواهای فرنگی و ترکی و ایرانی ست خیلی مطلوب و مطبوع بود مشیرالدوله مستقبلین را

معرفی کرد پیاده ایستاده بودند سواره نزدیکتر رفتیم مدحت پاشا والی بغداد کمال پاشا مامور مخصوص

سلطان حامل نامه رئوف پاشا مامور مهام سرحدیه عثمانی و ایران که حالا بحکومت جزیره کریت مامور شده است

علی بیک تشریفاتچی آجودانهای سلطان و غیرهم بعد از اندکی صحبت و احوال پرسی گفتم سوار شدند

قدری هم سواره گفتگو شد چون هوا بی اندازه گرم بود و کسل بودم بکالسکه نشستم پاشاها و سایر همراه بودند یکدسته

سواره چرکس هم در سلک مستقبلین بود چرکسهائی هستند که از خاک روس مهاجرت کرده چند سال پیش در سواحل

رود طونه ساکن شدند چون مدحت پاشا سابقاً در آنحدود حکومت داشت در رجوع ایالت بغداد این دسته

سوار را با خود آورده است بالجمله مستقبلین از سواره و فوج سواره و موزیکانچی و غیره جلو افتادند

گرد و خاک بر کسالت افزود چند رأس یدک هم با زین و برک عثمانی آورده بودند جلو دارها پیاده میکشیدند

بالجمله گرد و خاک و گرما بحدی بود که مجال نفس کشیدن نماند نزدیک قصبهٔ خانقین اسب خواستم از کالسکه بیرون

آمده سوار شدم دکانها سوار نمیشد که گرمی هوا و شدت غبار خیلی اذیتم کرد از یکدو پل کوچک گذشتیم

بعد از آن پلی است عالی که دوازده چشمه دارد مرحوم محمد علی میرزا بنا کرده است مجرای رودخانه از شرق

شمالی بجانب مغرب است درین نقصان آب باز خیلی آب جاری بود همان رودخانه زهاب و قصر شیرین است

که باینجا می آید خانقین آباد است جمعیت زیاد دارد باغها و خانها بیشتر در طول رودخانه واقع شده است

کاروانسرای اینجا را هم گفتند مرحوم محمد علی میرزا عمارت کرده است در خانقین تلگرافخانه هم مرکب از

ایرانی و عثمانی است اشجار و نخیلات زیاد دارد همه قسم اشجار سرد سیر و گرمسیر هست بعضی فالیز و زراعت

پنبه هم دارند اشجار مرکبات از نارنج و لیمو وغیره دیده میشد بالجمله مسافتی دور از آبادی محل اردوی ما بود با خیلی

خستگی و کسالت وارد اردو شدیم مستقبلین عثمانی با اردوی خودمان همراه بود از آنجا مراجعت کردند

اردوی آنها هم در فاصلهٔ زیاد از یورت ما دور زده شده است شب بعد از شام مشیر الدوله احضار شد

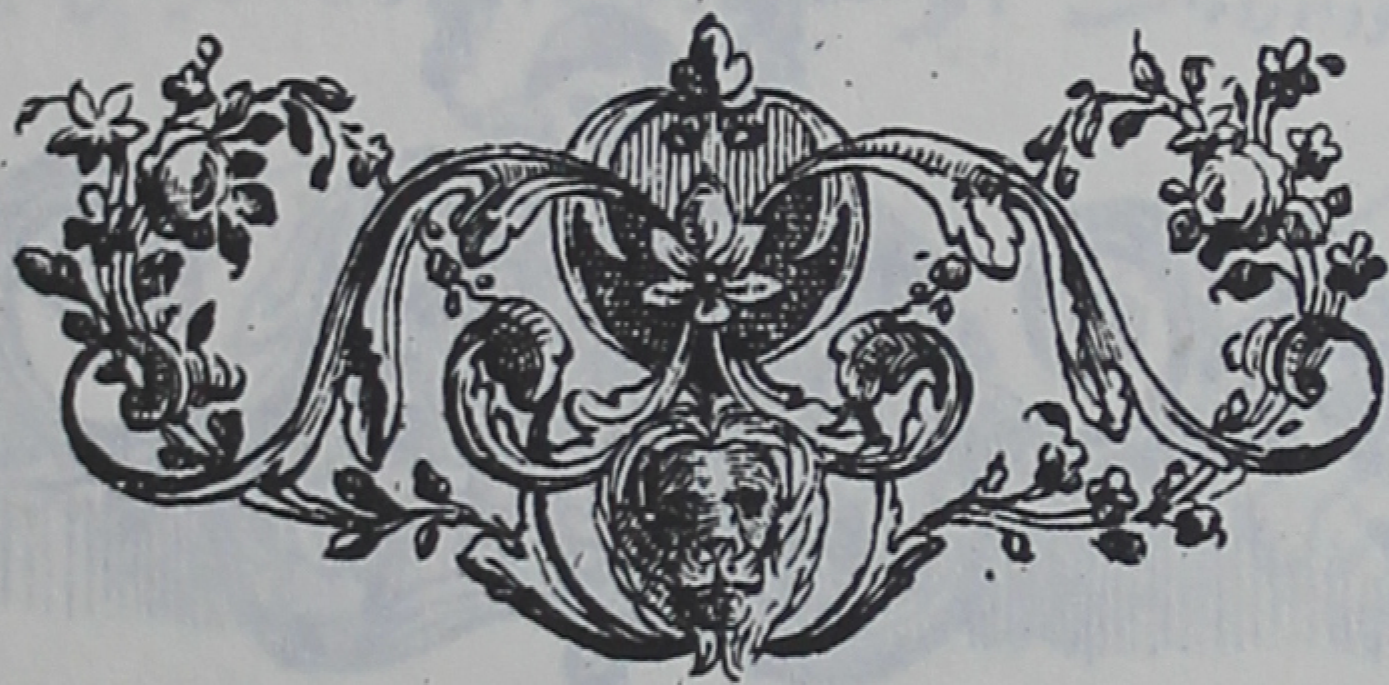
از جانب سلطان چند مجموعه شام از خورشهای عثمانی آورده بودند با ظروفی مرکب از طرز ایرانی و فرنگی

خورشها هم با بنظور ما از اغذیه ایرانی فرنگی ترکیب یافته بود اهالی خانقین از عرب و کرد و عجم و ترک است

اراضی مناسب و مستعد زراعت دارد



روز چهارشنبه بیست و دویم شعبان بعلت ضعف مزاج و کسالت دیروز در خانه توقف شد پاشایان عثمانی
آمدند مدحت پاشا والی بغداد نطق مفصلی کرد ناظم افندی سفیر دولت عثمانی متوقف طهران و حمدی
بیک کارگذار خارجه بغداد و رئوف پاشا بودند از هر قبیل گفتگو شد مدحت پاشا شخصی است میان قامت
در ریش متوسط نه بلند نه کوتاه سفید و سیاه بچشمش عینک میگذارد از وجنات و قیافه آدم عاقل و با تربیت است
حمدی بیک کوتاه قامت ضعیف البنیه فرانسه خوب میداند در پاریس تربیت شده است پسر ادهم پاشاست
رئوف پاشا بلند قامت است ریش کمی دارد زیرک و باهوش آدمی است اینها رفتند کمال پاشا علی بیک
تشریفاتچی با ناظم افندی آمدند کمال پاشا مشعر به تهنیت ورود ما و ماموریت خود نطقی کرد این کمال پاشا دو سه سال
پیش ازین زمان شاه مرحوم بسمت سفارت بطهران آمده است مردی مسن است ریش سفید کمی دارد بسیار
خلیق و خوش رو است فارسی خوب میداند علی بیک تشریفاتچی تمام قامت و صحیح المزاج است موی سر و ریش
سیاه فرانسه میداند خیلی با حجم و آداب دان است بعد از انقضای مجلس که آنها هم رفتند تا عصر بملاحظه بعضی
نوشتجات و کارهای لازم شخصی و دولتی مشغول شدم گرمی هوا و بقیه ضعف مزاج موجب کسالت بود



روز پنجشنبه بیست و سیم شعبان امروز منزل قزل رباط است چهار فرسخ میگفتند شش فرسنگ بود صبح بیرون آمدم کالسکه
کوچک زمستانی که در ضمن تشریفات از جانب سلطان برای من حاضر کرده اند آورده بودند کالسکه چی لباس قلابدوز
کلابتون شلوار گشاد بطرز قدیم رومیها دارد اول سوار اسب شدم تا مسافتی پاشاها حسام السلطنه و وزیر امور
خارجه و مشیرالدوله همراه بودند از هر مقوله گفتگو شد بعد کالسکه خواستم همین کالسکه سلطان را آوردند نشستم
کوچک و مختصر است اما بسیار نفیس و قشنگ ساخته شده است تقریبا دو فرسخ رانده بنهارگاه رسیدیم
اسب آوردند سمت راست جاده آفتاب گردان زده بودند سوار شده رفتم نهار صرف شد لکن
کسالت باقی است دیشب درد سینه عارض شد که هنوز هم اثر آن باقی است و بسیار اذیتم کرد پیشخدمتها بودند
بعد از نهار باز بکالسکه نشستم راه تا اینجا قدری پست و بلند اما راه کالسکه خوب است از سمت راست بعضی
دهات و آبادی دیده میشد از دور کوههای کوچک تپه مانند هست طرف چپ جاده هیچ آبادی نداشت
و اطراف تا بکوه مسافت بعیدی بود زمین بوته کمی دارد بعد از نهار قدری سواره رفتم بکالسکه خودم نشستم
هوا بسیار گرم بود تپه و ماهوری از جلو پیدا شد از ماهور گذشتیم باز صحرا وسیع و مسطح با جزئی پست و بلندی است
در مسافتی باز بدره تپه دیگر رسیدیم از آنجا گذشتیم جلگه قزل رباط پیدا شد اردو را در جبه شرقی قزل رباط
زده اند تقریبا دو میدان بقزل رباط مانده نهر عظیمی پیدا شد بسیار عمیق و کم عرض منتها دو ذرع عرض دارد
راه عبور منحصر به پلی خاکی است که تازه برای سهولت عبور کالسکه ساخته اند خلاصه از نزدیک ده گذشتیم

نخلستان زیادی داشت دو ساعت بغروب مانده وارد منزل شدیم آبادی اینجا کمتر از خانقین نیست بنظر

دویست خانه می آید اهالی اینجا از عرب و کرد و عثمانی مرکبند بعضی از سکنه اینجا هم مذهب خوارج دارند بعد از ورود منزل

فوراً حمام رفتم بیرون آمدم با ژنرال بودم شکار چیهایک آهو صید کرده آورده بودند صحرای قزل رباط آهو و تیهو

بسیار است شب بعد از شام شیخ سهام را خواستم ساعتی بودند مرخص شدند از شهروان انار خوب و لیموی

درشت آورده بودند سمت راست تا کوه قزل رباط قراء و مزارع بسیار است آنچه کنار جاده بود از این قرار است

علی آباد آبادی مهدی بیک امامزاده محمد آبادی خالد بیک دهکده حاجی قلعه

آبادی دست چپ منحصر است بمزرعه کهریز اسامی کوههای سمت چپ بی گنه ملکانه رشته است

کوههای سمت راست بسیار دور است مگر جبل مرداریه که میانه مغرب و شمال خانقین واقع است قریب قزل رباط

نزدیک شده بر جانیه موسوم میشود آب دیاله از دامنه آن عبور میکند جنگل و نی زار و دراج و کراز زیاد دارد دیروز

قزل رباط آثار ده خرابه ایست موسوم به گاور کندی یعنی ده ارمنی



روز جمعه بیست و چهارم منزل امروز شهروان و پنج فرسخ مسافت است صبح بیرون آمده سوار اسب شدم با

حسام السلطنه وزیر امور خارجه مشیرالدوله و پاشایان قدری صحبت کنان رفتیم بعد بکالسکه تشریفات

نشستم راه کالسکه خوب بود تقریباً در دو فرسخ مسافت به تل و ماهور رسیدیم آفتاب گردان زدند نهار پیاده شدیم

پیشخدمتها بودند امروز مدحت پاشا والی بغداد میگفت با تلگراف خبر دادند که از جانب دولت روس نقض و تغییر

بعضی فقرات عهدنامه هزار و هشتصد و پنجاه و شش منعقده در پاریس را بشما اعلام کرده اند

مشیرالدوله ملک نیاز خان سرتیپ را بحضور آورد مرخص شده بزهاب مراجعت کرد باری بعد از نهار سوار شده

دست راست دهی پیدا شد موسوم به زاویه تل و ماهور زیادی بود بقدر یک فرسخ در میان تل ماهور طی مسافت کردیم

هوا گرم بود با تابستان طهران چندان فرق نداشت تا از این دره و ماهورها بیرون رفتیم خسته شدیم بیگه

شهروان رسیدیم آبادی شهروان پیدا شد اما هرچه میرفتیم هنوز راه باقی بود این صحرا بوته زیاد دارد رودخانه

دیاله هم از دور پیدا بود نزدیک شهروان بنهر رسیدیم نهر اول ده ذرع عرض داشت و بسیار عمیق بود دو طرفش خاکریز

بلند دارد و نی زار است امکان عبور از هیچ طرف نیست الا پلی که ساخته اند این نهر قدیماً از دیاله منشعب شده نهر

بلدروز موسوم است نهر دیگر موسوم به مبروز و از نهر اول کوچکتر است نزدیک شهروان پل و نهر دیگر است

سواره از آنجا گذشتیم شهروان نخیلات زیاد دارد و از حیثیت خانوار و جمعیت از قزل رباط آبادتر است این

دو روز زوار آذربایجانی که از عتبات مراجعت میکردند دو دسته در این راه دیده شد حاجی ایلخان چلبیانلو

پیرمرد ریش سفید با این دسته بود خواستم احوالات پرسیدم قائم مقام یعقوبیه و اجزای اینجا با سوار نظام

و سواره‌ها یطه استقبال آمده بودند سوارهای یطه سواره چریک غیر نظامی است وارد منزل شدیم میرزا

علیخان احوالات جنگ نهروان را خواند شب بعد از شام شیخ جید مهمار را خواستم گفتم امین السلطان و دو یعقوبیه

چادرها را کنار شط یعقوبیه بزنند



روز شنبه بیست و پنجم شعبان منزل امروز یعقوبیه هشت فرسخ است صبح زود سوار شدم با وزیر امور خارجه و پاشاها

صحبت کنان رفتم اسبی که سوار بودم شوخی و جلافت میکرد کالسکه خواستم کالسکه تشریفات را آوردند راه

کالسکه خوب است اندک پست و بلندی دارد قدری راه که رفتیم طرف راست پنبه زاری دیدم تیمور میرزا و توشچیها

میان آن گردش میکردند دراج زیاد دیدیم بود متصل از میان پنبه زارها میپرید اسب خواستم قدری میان پنبه زار

گشتم بعد از قطع مسافتی بقبر مقداد رضی الله عنه رسیدیم دست چپ واقع شده بود رفتم نزدیک بقعه سلامی کردیم

مقبره مختصر و خراب بود مناسب جلالت قدر مقداد ندیدم قرار دادم بتوسط مشیر الدوله تعمیرات لازمه بشود شیخ طو:

سواره قدری راندم از نهری گذشتیم بنهر دیگر رسیدیم گفتند این نهر بابوجیری موسوم است تیمور میرزا گفت کنار این

نهار را چادر زده رفتیم یک دراج به خواست در روی هوا زدم افتاد گرد و غبار جاده اذیت میکرد در سمتی که محفوظ از گرد

و خاک بود و نهار پیاده شدیم تفنگدارها و میرشکار خوک زیاد صید کرده بودند بعد از صرف نهار باز بکالسکه نشستم

نهر ابو جسری همینطور از طرف چپ جاده میرود و بقلعه مختصری که گویا کاروانسرا است رسیده از آنجا گذشته در سنجیه

و عقیر زراعت میشود طرف راست دهات و نخلستان زیادی بود طرف دست چپ هم دهات بود درین صحرا همه قسم شکار

هست قاز قیل قوبروق و غیره زیاد است بعد مسافت و دوری راه کسالت آورد یکساعت بغروب

مانده باول نخلستان و آبادی یعقوبیه رسیدیم اهالی اینجا کلیه باستقبال بیرون آمده بودند نخیل و باغ اینجا بقدری است

که خانه و عمارت هیچ مرئی نمیشد سرجسر از عابرین ازدحام غریبی بود که ساعتی مانع عبور ما شدند تامل کردم تا مردم

گذشتند از عقب حسام السلطنه و وزیر امور خارجه و پاشایان رسیدند رفتیم بدروازه مانندی رسیدیم که

مدخل شریعه جسر بود اردو بقدر نیم فرسنگ از طرف شط مقابل باغهای یعقوبیه زده شده است نیمساعت از غروب

آفتاب گذشته وارد منزل شدم چادرها کنار شط زده شده است جای ناهموار پست و بلند است آب شط یعقوبیه

خیلی کم است که اسب و قاطر بسهولت میگذرد جریان آن بی صدا است هوا گرم است بعلت کسالت بعد از صرف

شام زود خوابیدم



روز یکشنبه بیست و ششم بواسطهٔ خستگی در یعقوبیه اتراق شد اما مزاجاً دیگر کسالتی ندارم بملاحظهٔ بعضی نوشتجات
مشغول شدم دیشب سرایدارها آنسمت شط مقابل سراپرده چراغان و آتش بازی کردند



روز دوشنبه بیست و هفتم شعبان چون یکسره به بغداد نمیتوان رفت در محل موسوم بشیریه سه فرسخ و نیمی منزل قرار دادند
راه کالسکه بسیار خوب بود طرف راست جاده صحرا و زمین مسطح است با حسام السلطنه و وزیر امور خارجه
مشیر الدوله و کامل پاشا و ناظم افندی صحبت کنان میرفتم مدحت پاشا دیشب از یعقوبیه به بغداد رفت
از نهر خشکی عبور شد میگفتند مجرای قدیم نهروان است که غزوهٔ معروف خوارج در آنجا واقع شده بود پنج ساعت
بغروب مانده وارد منزل شدم راه اورته خان که منزل عابرین و زوار است سمت چپ جاده واقع شده
باغ و نهر شیریه سمت راست اردو در کنار شط افتاده است ساعتی در منزل خوابیدم عصر تیمور میرزا آمد درنا و قاز
هوبره دراج گرفته بود آورد پسر عباس میرزا را معتمد الملک بحضور آورد بسن دوازده سال با مزه و خوش اندام است
اسامی آبادیها که از طرف راست نزدیک جاده بود از این قرار است

جدود هاشمیه رجبه جب جرانی نهر خضریه مرادیه سمت چپ

شمه هروز ابو تمیس عیاده و ساکنین این حول و حوش بنی تمیم کرخه زبید ال عزه محیج ۱۰۶

ال بو عامر بنی زید



روز سه شنبه بیست و هشتم شعبان باید ببغداد وارد شویم راه پنج فرسخ است امروز هوا برودتی دارد صحرا مثل راه دیروز
مسطح و بی گیاه است کالسکه سهل و خوب حرکت میکرد چنانکه در ورود در رسمی یک شهر لازم است طبقات ملتزمین بالباس
رسمی و شقیح و زینت حاضر شده اند در دو فرسخ و نیمی منزل که نصف راه طی شده و بنهر مشیریه رسیده بودیم بنهار پیاده
شدیم نهر مشیریه آب زیادی دارد از شط بغداد منشعب کرده برای زراعت و نخیلات مشیریه میبرند دو نفر صیاد عرب
دو آهوی نر و ماده با چرخ شکار کرده آورده بودند آهوی عربستان نوعاً با آهوی صفحات ایران فرق کلی دارد خیلی
کوچک و نازک اندام و از خرگوشهای این مملکت اندک بزرگترند تیمور میرزا با این شکارچیها آشنائی داشت بعضی احوالات
پرسید بعد از صرف نهار باز بکالسکه نشسته راندیم صحرا مسطح و صاف است از همه طرف جز افق دیده نمیشد
مشیر الدوله مدحت پاشا والی بغداد که از عقب یکی بعقب ما در رفته بودند آمدند قدری صحبت شد باز پیش افتاده
بغداد رفتند اقبال الدوله همراه بود صحبت میکرد مستقبلین بغداد از دور پیدا شدند اول اثری که از

آبادی مشاهده کردم منارهای بقاع کاظمین علیهما السلام بود و از اینکه بحمدالله تعالی صحیح و سالم بمقصد

نزدیک شدیم خیلی شکر کردم محظوظ شدم مستقبلین نزدیکتر شدیم اسب خواستم سوار شدم از اهالی شهر جمعیت

زیاد بیرون آمده دو طرف جاده صف زده بودند ساکت و بی صدا و خفیف الوضع‌اند از عساکر عثمانی در جلو

مستقبلین بفاصله کم تک قراول ایستاده بود بعد از آن افواج و سواره نظام صف کشیده پس روی مردم را

گرفته بودند امروز شکوه و وضع سوار و افواج بهتر از ایام سابق بود دسته‌های موزیکانچی متعدد در

فاصله افواج و سوار داشتند سایبانی برای توقف و صرف قهوه و تعرفه وجوه و معارف مستقبلین زده بودند

سایبان سلطنتی از اطلس زرد و زری و ریشه‌ها و طارهای کلابتون بود فرش بر شمین زرد و زری انداخته وجوه

عسکریه و ملکیه و قاضی و مفتی و سایر معارف ایستاده بودند قهوه خوردم بطور اجمال از مستقبلین احوال پرسیدم

مهربانی کردم تا پاشا و سایر بقول خودشان آلای جلو را ترتیب کردند پاشاها و اعیان مزبوره کلیةً پیش افتادند

منهم سوار شدم رسیدیم بطاق نصرت که فرنگیها ارک تریونف میگویند و مخصوص تشریفات ورود من بنا

کرده بودند باغلها و پیدقها که با پرده‌های مختلف در روی طاق نصرت و سایر علمها کشیده و زینت داده اند

وضع و ترتیب با شکوهی داشت ارامنه و کشیشها و یکدسته اطفال خوشگل ارمنی که لباسهای حریر نارنگی و حمایلهای

کبود منقح داشتند سمت راست صف زده با آهنگ خوب و حنجر لطیف تغنی میکردند خیلی دلکش و دلربا بود سمت

دیگر علما و یکدسته اطفال یهود خوب صورت بهمین ترتیب و آداب ایستاده بلحن خوش دعا میکنند بعد از اینها

ایتام پلیس که از آثار ایالت مدحت پاشا تربیت میشوند با ملبوس سفید خیلی نظیف و پاک صف زده خیلی خوش آیند
و منظم دعا میکردند تهنیت ورود میگفتند پشت سر اینها از هر قسم و هر مذهب سکنه و اهالی شهر بودند بطاق نصرت
که رسیدیم همه پاشایان و اعیان پیاده شده جلو افتادند در سمت چپ بنای آجری محکم و مرتفعی بود که گفتند
کرانتین بوده است روی دیوار آن جمعی زن نشسته بودند و غیر آنها در میان مستقبلین زن ندیدم از طاق نصرت
تا در باغی که برای ما منزل معین شده است افواج خودمان ایستاده بودند و در مجمع عثمانی افواج ایرانی خالی
از یکنوع نمایندگی و شکوه نبود وارد باغ شدیم خیابانهای خوب ساخته اند درخت نارنج و مرکبات و نخل
و غیره دارد ایجاد باغ را نجیب پاشا والی اسبق بغداد کرده ترتیب خیابانها و عمارات آن که بسبک جدید است
و خیلی خوشوضع ساخته اند از مدحت پاشا والی حالیه است عمارت چوبی یعنی کلاه فرنگی در وسط ساخته اند عمارتی
که بنا شده و بقصر ناصری موسوم است در انتهای باغ مشرف بشط واقع است عمارتی عالی و خوش طرز است
اطاقها همه با زینت و مخلفات ممتاز بود آینه و اسباب چراغ و میز و صندلی و پردههای خوب و مناسب دارد
سه ساعت بغروب مانده وارد شدیم مدحت پاشا وجوه عسکریه و ملکیه و سایر را معرفی کرد باین تفصیل که
نوشته میشود



امرا و ضابطان عسکریه

فریق نافذ پاشا میرلوا حمدی پاشا میرلوا صالح پاشا

میرلوا عبدالله پاشا	مفتش میرلوا حسین پاشا	سرعسکر یاوری قائم مقام فهمی بک
میرالای حاجی مصطفی پاشا	میرالای حاجی فیض الله بک	میرالای حسن بک
میرالای صالح بک	متقاعد میرلوا حسین پاشا	میرالای عبدالرحمن بک
قائم مقام ارکان حربیه حسن بک	قائم مقام حسین بک	قائم مقام محمد بک
قائم مقام احمد بک	محاسبه‌جی حافظ افندی	قائم مقام حاجی مصطفی بک
قائم مقام حسین بک	قائم مقام مصطفی بک	بین باشی حاجی عمر آغا
بین باشی بهاء الدین افندی	بین باشی عمر افندی	بین باشی اطبا فانوا افندی
اجزای صحیه شاکر افندی	اجزای صحیه حسن افندی	

ملکیه

متصرف بغداد شاکر بک	دفتردار عبدی بک	مفتی محمد زهاوی افندی
کاتب اسرار صائب افندی	مدیر اوقاف درویش افندی	شیخ سابق منتج منصور افندی
معاون متصرفی بغداد احمد بک	رئیس دائرهٔ بلدیه بغداد ابراهیم افندی	نایب بغداد مظهر افندی
رئیس مجلس جنایت نظامی ابراهیم افندی	اعضای دائرهٔ نظامی محمود افندی	معاون والی بغداد رائف افندی
حاکم کربلا مظهر پاشا	مفتش حکام زین العابدین افندی	نقیب علی افندی

مدیر مهام خارجه حمدی بیک — شیخ عشیره شمر فرحان — مدیر تلگراف دیمیتراکی افندی

مدیر قرنتین مصطفی افندی — اعضای مجلس اداره ولایت بغداد افندی — متولی امام اعظم مصطفی افندی

بام قصر ناصری خیلی با روح و با صفاست آبادی بغداد از دو طرف شط و گشتیها آبادی کاظمین ع نخیلات
بغداد کهنه و نو چادرهای اردو آمد و شد بغداد بکاظمین ع همه نمایان است امروز در صحرای قریب ببغداد از اثر
طغیان آب شط سطح زمین شکافها داشت خیلی مهیب و خطرناک که جز همان خط راه جای دیگر ممکن العبور نبود و ناچار
باید از راه گذشت ورود این بلد که بحمد الله تعالی با سلامت مزاج و صحت عامه بود بی اندازه باعث شکر و شعف
من است



چهارشنبه بیست و نهم شعبان تا بعد از نهار در منزل ماندم مشغول بعضی تحریرات و کارهای شخصی بودم شش ساعت
بغروب مانده لباس پوشیدم بکنار اسکله که مخصوص این عمارت در ساحل شط ساخته اند آمده بقایق نشستیم
از آنجا بکشتی تجار کوچک سوار شدیم مشیرالدوله والی پاشا پیش من بودند وزیر امور خارجه حسام السلطنه
و غیره در قایق دیگر بودند در کنار شط سمت بغداد کهنه عمارت قدیمی مشاهده کردم که از ابنیه خلفاء عباسیین و بناهای
از آن باقی مانده ارکان آن بیشتر خراب شده و آب ریخته است با آجرهای تراشی معرق کتیبه ها نوشته اند
گفتند چندی حضرت موسی کاظم ع در همین عمارت محبوس بوده است از محاذات آن گذشته بخشکی رفتیم سوار کالسکه
شدم معیرالممالک و غیره همه بودند دیشب از چادرهای صارم الدوله که در خارج آبادی کاظمین منزل دارد قدری
اسباب سرقت شده است و دزدها را هم گرفته اند کالسکه سر راه جدیدی که مدحت پاشا برای سهولت عبور عراده
ساخته است ایستاده بود قدری راه که رفتیم مسجد براثا از سمت چپ بفاصله جزئی از راه واقع است دو نخل
خرمای چرکین گرد آلود پیش روی آن بود قبر معروف کرخی هم این سمت است از کنار باغ مرحوم حاجی میرزا هادی
معروف بجواهری گذشتیم نخیل و اشجار زیاد داشت اطراف جاده هم درخت خرما زیاد بود درین راه کالسکه
که همه خاک دستی ریخته شده و جز توده غبار ریگ و سنگ ندارد گرد و خاک غریبی بود نزدیک قصبه کاظمین
سوار اسب شدم سمت چپ از دور آثاری پیدا شد تیمور میرزا گفت قصر خورنق است تحقیق کردم گفتند
عقرقوف است از دور بنای مرتفعی بنظر می آمد بالجمله اهالی کاظمین باستقبال آمده بودند زنهایشان

باآیین عرب هلهله میکردند مسافتی بدرب صحن حضرت مانده پیاده شدم حجی خدام و شیخ طالب کلیددار بیرون

آمده بودند از کلیددار بعضی سئوالات کردم وارد روضه شدیم از شب تجردی دار رحمت آیتی است ازین

موهبت و سعادت شکرها کردم شیخ عبدالحسین طهرانی مرحوم که از جانب من بمرمت اماکن مشرفه مأمور بود

دو طرف گنبد مطهر و ایوان و ستون و سقف را خوب ساخته و کاشی کاری خیلی اعلی شده از خشتهای طلای

گنبد مطهر عسکریین علیهما السلام که زیاد آمده مشغول طلا کردن ایوانهای کاظمین هستند فرشهای روضه و رواق

خوب نبود گفتم اندازه بگیرند انشاالله تعالی از قالی فراهان و غیره بیاورند دیوارهای دور صحن کمی مرمت

لازم داشت بشیخ محمد برادر شیخ عبدالحسین مرحوم گفتم برآورد کنند چه قدر مخارج دارد در ضمن تعمیرات اماکن مقدسه

تعمیر و اصلاح شود بالجمله وارد روضه شدم آداب زیارت و عبادات تقدیم شد باخلوص نیت بصمیم قلب دعا

گفتم این حضور از پیش آمده صحن و روضه را قورق کرده بود معیرالممالک عضدالملک خازن الملک

پیشخدمتها بودند طلای در گنبد که کوچک و سبک اندازه است از آقا محمد شاه شهید است بنای اصل

گنبد را شاه اسمعیل صفوی کرده است آینه بند میان گنبد از میرزا شفیع صدراعظم خاقان مغفور است کاظمین

هر دو در یک ضریح هستند ضریح بسیار بزرگ فولادی است دو صندوق نقره بفاصله جزئی در میان ضریح

فولاد است ازاره روضه کاشی معرق خیلی ممتاز است که میتوان از جواهرات شمرد رخصت طلبیده مغاودت

کرده و سوار شدم از سمت مقبره امام اعظم ابوحنیفه آمدم که آنجا هم فاتحه قرائت شود حسام السلطنه

حاجی سیف‌الدوله تیمور میرزا وزیر امور خارجه معیرالممالک مشیرالدوله وغیره بودند که چهار را خلوت
و پاک کرده بودند در اطراف مقبرهٔ امام اعظم بعضی بیوتات و باغات زیاد است محوطه‌ای که مقبرهٔ امام اعظم
در آن واقع است قلعه‌ایست آجری مشتمل بچهار برج در کمال استحکام از دروازهٔ آن داخل شدیم بالاخانهٔ قرینی در
سر در ساخته‌اند خدام زیادی صف کشیده بودند مصطفی افندی که امام مسجد و متولی قبر است حاضر بود مرد سست
سیاه چرده تپه بند بها ریش و موی سیاه لاغر اندام عمامهٔ کوچکی داشت اول داخل مسجد شدیم بنای
بناء خوبی است با غالیهای کوچک کردستانی فرش شده بود از اینجا ببقعهٔ امام اعظم وارد شدیم بنای عالی
این بقعه از سلطان مراد است ضریح نقرهٔ دارد که هم از سلطان مراد است قندیل نقرهٔ خوبی هم سلطان عبدالعزیز
خان فرستاده است بالای سر آویخته‌اند یک جفت شمعدان نقرهٔ بزرگی هم که بسیار خوب زرگری کرده‌اند
سلطان عبدالمجید خان مرحوم فرستاده است غیر ازین هم قندیلها و نذورات بود فاتحهٔ کردم بیرون آمده در قرابت
بکشتی بخار کوچک نشستم حرکت این کشتی بسیار بطی بود مشیرالدوله با والی پاشا پیش من بودند تیمور میرزا و پیشخدمتها
در کشتی دیگر بودند با پاشا خیلی صحبت کردم دو ساعت بغروب مانده وارد منزل شدم امروز فهمیدم که
هلال شهر رمضان بسبب تعویق میشد والی پاشا خواهش کرده بود در خارج بغداد باردوی نظامی برویم
مشق و حرکات و اعمال عسکریهٔ عثمانی ملاحظه شود سوار شده بسمت اردوی نظامی رفتیم جلال شاه پسر
آقاخان محلاتی که از هند آمده عریضهٔ از آقاخان آورده بود جوانی است سمین میان قامت زبان انگلیسی میداند

از علوم ادبیه فارسی و عربی بی بهره نیست خلاصه بکالسکه نشسته رفتیم بعقوبه قشون عثمانی که طرف چپ

ایستاده بودند رسیدیم حسام السلطنه وزیر امور خارجه مدحت پاشا شهاب الملک نایب بدس

اقبال الدوله صاحب منصبان خودمان و عثمانی همه بودند در اول صف نظام سوار اسب شدم صف نظامشان

خیلی ممتد بود لکن در قسمت عدد نفرات سر فوج زاید بر چهارصد نفر بنظر نمی‌آمد باسر دسته موزیک و بیدق

و ملزومات یک فوج بود چند عراده توپ و قپس قاطری هم همراه آورده بودند چادری که از برای من زده بودند

خیلی دور از صف نظامشان بود رفتیم تا آنجا در رسیده پیاده شدیم چای صرف شد یکساعت بیشتر بغروب

نمانده بود سربازشان آمدند و مشق مختصری کردند چند تیر شلیک هم کردند غروب شد افواج و توپخانه و سوار نظام

بطور دفیله آمدند از جلو گذشتند بعد از اتمام بوالی پاشا و کمال پاشا و مشیر پاشا و سایرین حمایل و نشان داده شد

مشیرالدوله بگردن نشان انداخت سوار شدم یک ساعت و نیم از شب گذشته وارد منزل شدیم بعد از صرف

شام آتشبازی کردند در کشتیها و سربازخانه‌ها موزیک میزدند فردا خیال دارم با کشتی بزیارت مقبره حضرت

سلمان و ملاحظهٔ طاق کسری بروم



روز پنجشنبه سلخ شعبان بقصد مداین بزیارت حضرت سلمان بکشتی بخار بزرگ نشستیم حسام السلطنه عماد الدوله

وزیر امور خارجه مجد الدوله امین الملک معتمد الملک مدحت پاشا کمال پاشا عضد الملک کشیکچی باشی

دبیر الملک منشی حضور امین السلطان امین حضور محمد علیخان عکاسباشی ساری اصلان

امین نظام محقق مظفر الدوله عبد القادر خان میرزا محمد خان محمد تقیخان قهوه چی باشی دبه باشی

سقاباشی آقا محمد علی آبدار آقا حسن نایب قهوه چی باشی حسنخان سرتیپ قراپاپاق آقا وجیه وغیره بودند

بناها و عمارات بغداد از دو طرف خوب دیده میشد جسر را باز کردند کشتی گذشت در طرف چپ که بغداد نو باشد

سرباز خانهٔ تازه و خوبی والی پاشا ساخته است سرای پاشا هم که خانهٔ حکومت است نزدیک سرباز خانه است

بنای عالی ندارد مندرس و بوضع قدیم است مدحت پاشا خیال دارد تجدید کند مکتب صنایع که تازه ساخته اند

پیدا بود عمارت اداره کشتیها و کارخانهٔ کشتی سازی که کمپانی انگلیس بابی است مدرسهٔ مستنصریه که بنای آن بمستنصر

خلیفه منسوب است یک دیوارش که بخط مشرف است و کتیبه بخط ثلث از آجر تراش برجسته دارد خوب و تازه محفوظ

مانده است در تاریخ و تفصیل این مدرسه در تاریخ الفی شرحی دیدم که بعینه اینجا نقل میشود

وقایع ششصد و هفده هجری

وهم درین سال در بغداد مدرسه که مستنصر بالله عباسی بنا فرموده بود و الحال بمدرسهٔ مستنصریه اشتهار دارد باتمام رسید

والحق آن مدرسه که باتفاق اهل تواریخ مثل آن در هیچ موضعی از مواضع ربع مسکون بنا نشده و همانا اگر مدرسهٔ سلطان حسن

۱۶

پسر ملک ناصر محمد بن قلاوون که در سال هفتصد و شصت از هجرت در مصر بنا کرده بود با تمام میرسید باتفاق عقلا بهتر از
مدرسه مستنصریه میشد اما چون با تمام نرسید همان در ربع مسکون مانند مستنصریه مدرسه نیست و بعد از اتمام عمارت
آن مستنصر بالله آنرا بر چهار مذهب وقف فرمود از هر مذهبی شصت و دو طالب علم فقه را که بتحصیل فقه و سایر
علوم دینی اشتغال داشته موظف گردانید و چهار نفر از برای عاده و تکرار سبق ایشان مقرر ساخت
و یک مدرس چنانکه مدرس شافعیه شیخ محیی الدین ابو عبد الله بن فضلان و مدرس حنفیه را بر شید الدین ابو الحفص
عمر بن محمد فرغانی واگذاشت و مدرس حنبلیه یحیی الدین یوسف پسر ابن جوزی ارزانی داشت و مدرس مالکیه
بشیخ ابو الحسن علی مغربی تعلق گرفت و در آن مدرسه یک محدثی را جهه تدریس حدیث قرار داده . و ده نفر
قاری حدیث و ده نفر دیگر که بطریقی که در آن زمان متعارف میبود استماع حدیث میکرده باشند و یک طبیب
و ده نفر دیگر علم طب پیش او میخوانده باشند نیز موظف ساختند و یک مکتبی جهه قرآن خواندن اطفال و یتیمان
قرار داده جهه ایشان معلم قاری موظف ساختند از برای جمیع این طلبه خوردنی در وقت آنچه خاطر ایشان
خواهد مقرر شد و کتابخانه بر آن مدرسه وقف نموده که بنفاست و بسیاری کتب تا آن زمان هیچ احدی نشان
نمیداد و روزی که این مدرسه با تمام رسید مستنصر با جمیع وزرا و امرا و اعیان دولت بآن مدرسه آمده مهمانی
عام کرده سر کس را فراخور حال او بخلعت سرافراز ساخت و چون سرکاری عمارت آن مدرسه بمؤید الدین
علقمی که آخر وزیر شده بود تعلق گرفته و بسعی او با تمام رسیده بود مستنصر بالله در روز ضیافت او را با انواع

قونسول خانهٔ انگلیس کنار شط بود خوب عمارتی است باغچهٔ مشرف بشط داشت چند نفر زن و مرد فرنگی ایستاده
بودند خانهٔ اقبال الدوله و خانهٔ میکائیل مترجم انگلیس پیدا شد خانهای خوبی است بعضی از یهودیها هم خانهای
خوب ساخته‌اند بعد کم کم خانهای محقر و پست و رعیتی اعراب شد نخلستان و باغات تا مسافت خیلی دور ممتد است
طرف دست راست که بغداد کهنه میگویند بهار خانهٔ تازهٔ والی پاشا شروع کرده میسازد خانهٔ عباس میرزا
راهم که خانهٔ محقر قشنگی است دیدم خانها و بناهای دیگر هم بود بالاخره باغات و نخیلات تمام شد طرفین شط
همه جا چاه کنده با چرخ و دلو با مداد اسب آب می کشند هرچه زراعت طرفین شط است با همین چاه و چرخ مشروب
میشود صدای چرخها که آب می کشیدند متصل می آمد صدای غمناک حزن انگیزی دارد در شط هم در این فصل بعضی
جزیرها پیدا میشود که در روی آن بیشه‌کاری و زراعت می کنند چند فالیز در وسط شط دیده شد شغال و مرغ آبی و درنا
و مرغ سقا و قاز و حقار زیادی بود دو مرغ ماهی خورکه در انزلی هم زیاد بود در هوا زدم بواسطهٔ کمی آب کشتی باحتیاط
میرفت دیر حرکت میکرد گاهی هم بگل می نشست لاینقطع موزیکان میزدند بعد از طی خیلی مسافت
بمصب شط دیاله رسیدیم که آب قلیلی بدجله داخل میشد اما هرچه میرفتیم اثری از مداین و مقبرهٔ سلمان ع بنظر
نمی آمد بغروب سه ساعت بیشتر نمانده بود مشیرالدوله را خواستم که بوالی پاشا بگوید امروز برگردیم روز دیگر
به سلمان بیائیم جواب فرستاد که منزل نزدیک است و اینطور بود که بعد از جزئی مسافتی از سمت چپ

طاق کسری و بقعه حضرت سلمان نمودار شد طرف دست راست هم بعضی آثارها بود گفتند شوره خانه و باروت

خانه است ابراهیم خان نایب امیرآخور و قهرمان خان تفنگدار و سایر تفنگداران با بعضی غلامها که دیشب

آمده بودند پیدا شدند کشتی ایستاد من و مشیرالدوله و مدحت پاشا بقایق نشسته بخشکی رفتیم از آنجا سوار اسب

شدم و تند رفتم آفتاب خیلی گرم بود تا چتر آوردند اذیت کرد صحرا از بوته های خاردار بزرگ جنگل شده دراج میان

این بوتها بسیار است نزدیک طاق کسری یک دراج نر پرید روی هوا زدم افتاد آوردند بتعجیل تمام رفتیم

طاق را دیدم بنای غریبی است میتوان گفت اول اثر دنیاست دهنه طاق تخمیناً سی ذرع است ارتفاع

آن بعد از آنچه ابنیه فوقانی ریخته و منهدم شده است بیست و پنج ذرع الی سی ذرع بنظر می آمد از کنار شط

تا مقبره سلمان دو میدان اسب فاصله دارد و از طاق تا مقبره سلمان یک میدان اسب است فاتحه

مختصری با کمال تعجیل در سر قبر حضرت سلمان خوانده معاودت کردم مقبره مختصری دارد دو سه نخل

خرما در آنجاست چند نفر عرب فقیر خدام آنجا بودند مقبره حذیفه علیه الرحمه در طرف شرقی طاق است فرصت

نشد بروم فاتحه بخوانم اغلب مردم بواسطه تنگی وقت از کشتی بیرون نیامدند اشخاصیکه در کشتی ماندند امین الملک

محمد تقیخان محمد حسنخان عکاسباشی میرزا محمد خان مجدالدوله پاشاتایان امین حضور بعد از

زیارت سلمان فوراً معاودت بکشتی نمودم وقتی نزدیک کشتی شدم دیدم ساری اصلان تیمور میرزا

امین نظام عبدالقادر خان سرتیپ آقا یوسف سقاباشی حسنخان سرتیپ قراپاپاق جمعی دیگر میرزا

شب در سلمان مانده فردا از راه خشکی مراجعت خواهند کرد خلاصه سوار کشتی شدم تا مردم در قایق نشستند
و آمدند طول کشید یک ساعت بغروب مانده بطرف بغداد حرکت کردیم قدری که رفتیم آفتاب غروب
کرد عکس ستاره‌ها در شط نمودار بود حالت خوبی داشت هلال رمضان المبارک در آب رؤیت شد وقت
رفتن نماز ظهر و عصر در کشتی خوانده بودم در مراجعت هم نماز مغرب و عشا در کشتی خوانده شد محمد حسنخان در
در رفتن و آمدن روزنامه لاتورکی میخواند هوا تاریک شد هر قدری آمدیم اثری از بغداد نبود گاهی هم کشتی بگل
می نشست اما یک بار خیلی بد بگل نشست که احتمال خلاص نبود از شب هم چهار ساعت گذشت بالاخره کشتی از گل
در آمده راه افتاد قدری که آمدیم تا اول آبادی بغداد رسیدیم فشنگ زیادی از کشتی انداختند مراجعت کشتی را
اعلام کردند من هم سطح فوقانی کشتی از جسر گذشتیم چراغانی که کرده بودند خاموش شده بود بمنزل رسیدیم
دراجی که بدست خود زده بودم کباب کردند با شام صرف شد



روز جمعه غره رمضان المبارک صبح در منزل بملاحظه بعضی نوشتجات شخصی مشغول شدم قونسلها و مامورین

خارجه متوقف بغداد باتفاق مشیرالدوله و مدحت پاشا بحضور آمدند با هر یک بالمناسبه گفتگوئی شد مشیرالدوله

قونسلها و سایر را معرفی کرد اسامی قونسلها ازین قرار است کلنل هربرت جنرال قونسول انگلیس

دکتر ... حکیم سرکاری دکتر کالویل حکیم قونسولگری مستر اولم نایب قونسول میکائیل مترجم موسیو پروی قونسول فرانسه

اشیل مورا مترجم موسیو وارتمان قونسول ایطالیا حبیب مترجم قونسول بلاند متوقف بوشهر هم ببغداد

آمده است با سایر قونسولهای بغداد آمده بود میو آنکله هم که از طرف انگلیس متوقف طهران بمعیت اردوی ما

آمده است امروز بحضور آمد خلاصه بعد از رفتن قونسولها جنرال قونسول ایران متوقف بغداد که حالا حاجی

میرزا حسین خان است آمد قدری صحبت با او داشتیم نیم ساعت فاصله بعزم زیارت کاظمین ع بیرون

آمده بقایق نشسته از آب گذشتیم سوار کالسکه شدم مشیرالدوله و معتمدالملک و سایر نوکرها همراه بودند

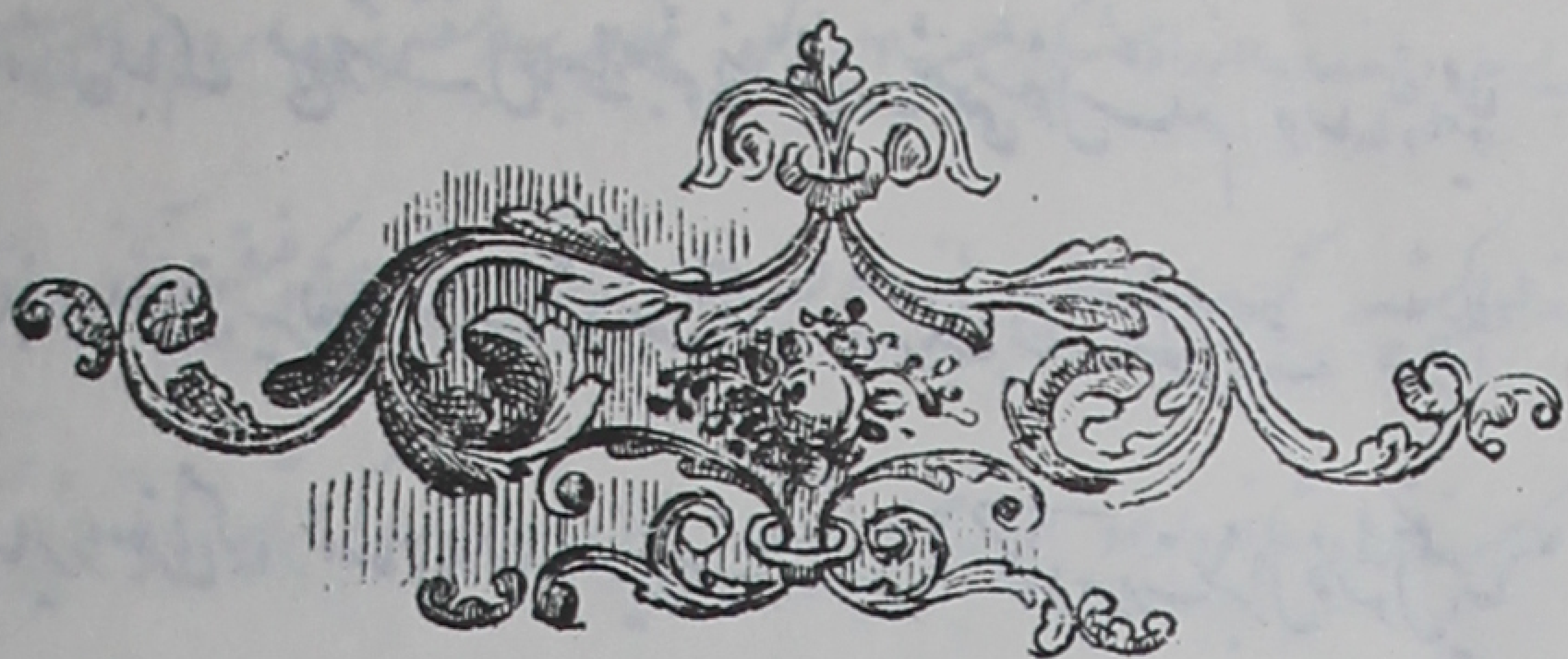
در راه گرد و خاک غریبی بود اذیت کرد بالاخره بصحن حضرت کاظمین ع رسیدیم امین الملک عضدالملک

امین حضور آنجا بودند زیارت کرده و نماز ظهر و عصر خواندم در ایوان مقدس چای صرف شد درب

نقره که محسن میرزای میرآخور ساخته و فرستاده بود در رواق مطهر نصب کرده بودند در حرم جعبه حسب العاده

بکالسکه نشسته در اسکله مقابل قصر ناصری قایق و کشتی حاضر بود بمنزل آمدم کشتی کوچکی تازه در بغداد

ساخته بودند با تمام رسیده بود میخواستند باب بیندازند از پنجره‌هائی که راه میرفتیم دیده میشد تماشا کردم



روز شنبه دویم رمضان المبارک امروز بواسطه بعضی کارها و نوشتجات لازم از زیارت کاظمین ع باز ماندم

در منزل نهار صرف شد بفوج و سواره ملتزم رکاب قریب ده هزار تومان انعام داده شد و بمکتب

ایتام و مریضخانه و افواج عثمانی قریب هشت هزار تومان انعام فرستادم بعد از نهار کالسکه حاضر کردند

بقصد مزار شیخ عبدالقادر گیلانی و اردوی نظامی عثمانی بیرون آمدم وزیر امور خارجه مشیرالدوله

دبیرالملک معتمدالملک شهاب الملک رحمت الله خان بعضی رؤسا و پیشخدمتها همراه بودند

بقلعه بغداد داخل شدیم غالباً خراب و بایر است بعضی دیوارها و آثار از عمارات قدیم باقی است دیوار

قلعه بیشتر آباد و برقرار مانده بعضی جاها ریخته و منهدم شده است بنیان قلعه و بنای برجها که همه با

آجر است خالی از متانت و اعتبار نیست خیلی محکم ساخته شده همه جا دو مرتبه جای پاسبان و مستحفظ

و مزغل تیر و کمان دارد آبادی بغداد منحصر بکناره شط است که بطول ساحل دجله باغات و عمارات

و آبادی است قدریکه عرضاً از ساحل شط میگذرد داخل قلعه صحرا و بکلی بی آبادی است از سمت

راست یعنی جهه جنوبی که میگذشتم گنبدی مخروطی و مرتفع دیدم که در صفحات ایران باین طرز و سبک

هیچ جا ندیده بودم رسیدیم گنبد مرقد شیخ شهاب الدین عمر سهروردی علیه الرحمه است و مردم بغداد
در زیارت این بقعه روز مخصوص دارند که بیشتر خلق اینجا از زن و مرد در آن روز باین مکان آمده نذورات تقدیم
میکنند از آنجا گذشته داخل کوچه و محله شدیم کوچه بسیار تنگی بود هر قدر کالسکه چی عثمانی اسبها را
میراند حرکت نمیکردند آخر با دست کالسکه را از خم کوچه گذرانیده از تنگنا بیرون دادند کالسکه هم جزئی
عیب کرد رفتیم تا بدر مقبره رسیدیم پیاده شدیم صحنی است اطراف آن طاقنماها دارد جمعی از زن
و مرد در اطراف صحن و بامهای مشرف آنجا مجتمع بودند در مقبره غلام گردش و ایوانی است که احداث
سلطان حاضر سلطان عبدالعزیز خان بنا شده مناره جدیدی هم عالی و مرتفع ساخته اند متولی
مقبره آقا سید علی نقیب و پسرش بودند اینجا هم مثل صحن امام اعظم مسجد عالی متصل است و چون
در بحبوحه آبادی است در ایام رمضان و سایر اوقات جمعیت زیاد میشود گنبد و رواق مقبره هم
متین و مرتفع است روی قبر ضریح نقره و شمعدانها و قندیلها دارد بنای این مسجد و رواق از سلطان
سلیمان و سلطان احمد و سایر سلاطین سلف عثمانی است فاتحه قرائت کرده بمسجد رفتیم درویش
ضخیم سیاه ریش سفید در گوشه مسجد نشسته بود نزدیک او رفتم سؤالات کردم گفت از اهل مغربم
و مذهب مالکی دارم گویا در مذهب و عادت اهل مغرب خوردن گوشت گربه و سگ و موش و بعضی
حشرات مباح است متولی مقبره گربه براق سفیدی دارد چند سال است که درویش باین گربه

علق بسته بخوردن آن همت گماشته است متولی در حفظ گربه و نگاهداری او اصرار میکند بیچاره درویش

پای بند گربه است و از این خیال منصرف نیست درین مسئله قدری گفتگو شد و خجالت درویش و اصرار

و الحاح او خندیدیم بعد بیرون آمده بکالسکه نشستیم بسمت اردوی نظامی عثمانی رفتیم دورتر از چادرهای اردو

چادری مخصوص زده توپها را بآنسمت کشیده بودند نشانه در راه دور وضع شده بود در چادر جای صرف

شد توپچی ها آمدند توپ انداختند بنشان نخورد منهم دو تیر قراول رفته انداختم بنشانه نرسید فوجی هم آمده

مشق سپر نیزه و مجبران کردند گذشتند بمنزل معاودت کردیم از مستوفی الممالک تلگرافی رسید که سهام الدوله

گرده

حیدر قلیخان ایلخانی در سمت تکه فتحی و صدمه بترکمانان مرو زده است توپهایی که در اردوی عثمانی حاضر

بود پاره توپخانه امپراطور اول بود بعضی از ته پر میشد حرکات توپچی ها خیلی بتأنی بود



روز یکشنبه سیم از بغداد حرکت کردیم امشب منزل خارج قصبهٔ کاظمین[۱] است و هوا سرد است قدری

ماندم در منزل تا تمام اردو رفت وقتیکه سوار شدم شش پا ساعت از دسته گذشته بود کشیشهای

ارمنی و علمای یهود کنار اسکله ایستاده بودند کشیش ارمنی نطقی بزبان عربی ساخته بود نوشته در دست

داشت خواند خیلی طول کشید بالاخره رفتیم بقایق و از آنجا بکشتی اشخاصیکه همراه بودند میرزا شفیع الدوله

پاشاهای بغداد علی بک معیر الملک معتمد الملک عضد الملک میرزا علیخان منشی حضور

محمد حسنخان امین السلطان میرزا هاشمخان امین خلوت میرزا محمد خان مهدیقلیخان پسر امین الدوله

آقا رضای پیشخدمت اول خلوت نهار در کشتی صرف شد کشتی تا بتأنی میرفت از کشتی باد و ربین اطراف را ملاحظه

میکردم خیلی راه رفتیم کشتی از محاذی کاظمین بسمت بالا گذشت الی باغ فرجات پاشا مدحت پاشا باصرار بباغ

فرجات برد صفائی نداشت عمارات مختصر بی ترتیبی ساخته اند مدحت پاشا معلم فرنگی و اسباب

فلاحت آورده است امتحان تربیت نباتات و فایدهٔ اسباب جدید در زراعت و محصولات میکنند

نخیل زیاد داشت سایر اشجار از مرکبات وغیره هم بود قدری تفرج کرده بکشتی معاودت کردم از اینجا

تا کاظمین یکفرسنگ کمتر است طرفین رودخانه همه جا آباد و پر نخیل[۲] و باغ است سمت راست که جنوب

غربی شط است سدی برای طغیان آب از قدیم ساخته شده بود که خراب شده پاره از دیوارهای

آن باقیست چای صرف شد نیم ساعت بغروب مانده وارد اردو شدیم امروز بزیارت

[۲] و نخیل



روز دوشنبه چهارم رمضان امروز منزل و محل موسوم بخور است بعد از ادای فریضه و صرف چای
سوار شده بزیارت حضرت کاظمین رفتیم از کوچه بسیار تنگی که گرد و خاک غریبی داشت عبور افتاد رفتیم داخل
صحن حضرت بزیارت مشرف شدیم بعد از زیارت در ایوان آقا سید صادق علمای کاظمین را حضور
آورده معرفی میکرد شیخ الشریعه پسر حاجی محمد قلیخان آصف الدوله و شیخ محمد برادر شیخ عبد الحسین مرحوم
هم بعضی را معرفی میکردند خیلی در آنجا ماندیم مشیر الدوله انعام و خلاع علما را توسط آقا سید صادق و شیخ محمد حسن که از اجله
علمای کاظمین در زهد و تقوی و علم و عمل و درستکاری و وارستگی و دیانت معروف است ابلاغ کرده
بود اسامی علما که حاضر بودند از اینقرار است شیخ محمد حسین یس عرب شیخ حسن شوشتری
آقا سید احمد آقا میرزا اسمعیل پیشنماز آقا شیخ محمد ولد آقا شیخ محمد علی آقا شیخ صالح پیشنماز
آقا سید محمد ولد آقا سید محسن حاجی میرزا باقر آقا میرزا محمد همدانی آقا شیخ مهدی شیخ عبد الغفار

آقا شیخ محمد پسر مرحوم سید العلماء آقا سید ابوالحسن داماد شیخ محمد حسن قزوینی

خدام کاظمین علیهما السلام

شیخ طالب کلیددار شیخ حسن پسر کلیددار شیخ جواد رئیس خدام شیخ سلمان پسر کشیک حاجی

محمد هادی چراغچی باشی شیخ محمد مؤذن باشی شیخ هادی قاپوچی باشی شیخ محمد برادر کلیددار خدام هفتاد نفر

بعد بیرون آمدیم از کوچه ها گذشتیم بکالسکه نشستیم بخلاف جهت از خارج راه برای ملاحظه عقرقوف که حالا مصطلح

اعراب اگرکوف است رانديم اغلب سوارها را مرخص کردم خودم با یکصد سوار روانه آنسمت شدم

کسانیکه در رکاب بودند عضد الملک محمد علیخان امین نظام میرزا علیخان تیمور میرزا

معتمد الملک سلطان حمید میرزا پسر نصرة الدوله مظفر الدوله سارپ اصلان حبیب الله خان

میرشکار باپا پرشکارچیان تفنگدارها در صحرا نهار افتادیم از اعراب بنی تمیم در اطراف خیلی بودند

آنجا که نهار خوردیم در آن نزدیکی دو سه چادر سیاه عرب بود با دوربین ملاحظه کردم یکنفر مرد سیاه چرده

گوشه یکی از این چادرها بیرون آمد نزدیک خواستم احوال پرسیدم اسمش ادسجه بود مشک آبی هدیه آورد

که گویا پیش صحرانشینان و اهل بادیه از همه چیز گرانبهاتر است آب انجودش رد کردم انعامی هم دادم

بعد از نهار بکالسکه نشستم راه کالسکه بسیار بد بود این زمینها از طغیان شط فرات آب میگیرد مثل دریا

میشود گوش های کوچک و بزرگ و احجار بحری داشت زمینها همه سوراخ موش و شکافهای عجیب

بسیار بسیار بدرای است شغال دو سه دسته در این صحرا حرکت میکرد یکنوع مرغ اینجا دیده شد
بزرگ با قرقرا و قیل و قویروق که از این نوع هیچ ندیده بودم در همین قافلهٔ پیدا شد جمیعاً شتر بود از حلب
می آمدند سی و پنج روز بود از حلب در آمده بودند تیمور میرزا با اعراب قافله بزبان عربی مکالمه
میکرد متاع آنها قمشه و غیره بود بالجمله بپای عقرقوف رفتیم بنای غریبی است آنچه خراب شده
و قدریکه باقی است مساوی کوهی است دورش دویست و ده قدم میشود همهٔ این آثار از خشت خام
ساخته شده است قطر هر خشت تقریباً یکوجب میشود و طولش بقدر آجر نظامی و سر ده خشتی که بالا میرفت
لای آن حصیر و بوریا گذاشته اند برای استحکام که الآن آن بوریا باقی و بی عیب مانده است از ارتفاعش
حالا پست و پنج زرع است اطرافش آثار و خرابه بسیار است آجرهای بزرگ هم در زمین خیلی ریخته است
معلوم میشود بنای آجری هم بوده است و در نقشهٔ فرنگیها بهمین اسم اگرگوف این مکان را معین کرده اند
در سایهٔ این بنا قدری نشسته نماز کرده چای خوردم زنهای عرب آمدند تیمور میرزا با آنها حرف زد
پول دادم از دور دو گنبد پیدا بود زنهای عرب گفتند امامزاده هستند یکی صالحین دیگری ابراهیم
ابن علی است سه ساعت چیزی کم بغروب مانده رو بمنزل آمدیم از اینجا تا منزل سه فرسنگ و نیم است
گاهی سوار کالسکه گاهی اسب راه خیلی بد و همه سوراخ موش بود به نیزار مختصری رسیدیم
چند دراج پرید یکی را با تفنگ زدم یکی هم آقا حسینعلی آبدار زنده گرفت گربهٔ کوهی وحشی هم پیدا شد

آدم عهد تقلیخان ننده صید کرد آورد بسیار بزرگ بود بازاو را رها کردیم قدری راه که رفتیم یکدسته آهو

هم دیدیم بواسطهٔ تنگی وقت گذاشتیم و گذشتیم آفتاب غروب کرد و از اردو اثری بنظر نرسید سوار

اصلان را فرستادم که بتعجیل برود و راه را معلوم کند باندک فاصله فرستاد که اردو پیدا شد یکساعت

از شب گذشته وارد اردو شدیم شام خورده استراحت کردم از راه متعارف که بنجو رمیرود از آثار

آبادی و آثار دارد سمت راست مکانی است که متصل بشط فرات میشود آبادی آنها بدینموجب است

پشت کورها دهلیکه رضوانیه قلعهٔ جو سراقا ده انبار از بناهای جعفر برمکی است که حالا آبادی

قلیلی از آنجا باقی است و از فرات مشروب میشود سمت چپ

مسجد براسا مزار شیخ جنید مقبرهٔ زبیده زن هارون قبر معروف کرخی

در مراصد عقرقوف را باین تفصیل ضبط کرده که ترجمه شرح آن این است عقرقوف مرکب از لفظ عقر و قوف

و کنایه از بنای مرتفع است گفته اند قریه از نواحی دجیل است و چنین نیست بلکه او قریه از ناحیهٔ نهر

عیسی است میان آن و بغداد چهار فرسنگ مسافت است و در جانب او تل عظیم مرتفعی است

که از پنج فرسنگ دیده میشد و در وسط آن بنائی از خشت و بوریا و منهدم شده است و آنچه از آن

بنا خراب شده و باطراف آن ریخته بمنابه تل مرتفعی است

و در معجم البلدان میگوید عقرقوف قریه ایست از نواحی دجیل میان او و بغداد چهار فرسخ است

و در جنب آن قریه تل عظیمی از خاک است که از پنج فرسخ راه دیده میشد و چنان بنظر می‌آید که گویا قلعه عظیمه است

و معلوم نیست که چه بوده است ابن الفقیه نوشته است که مقبرهٔ ملوک کنعانیین است و آنها ملوکی بوده اند

قبل از ساسان که اصل آنها از نبط است و بعضی اهل تاریخ نوشته اند که این قریه نامیده شده است

باسم عقرقوف بن طهمورث الملک و ابن ابی ظریفه گفته است که پادشاه روم میگرفت احدی را از اهل

بغداد مگر اینکه سؤال میکرد از او احوال تل عقرقوف را و هرگاه میگفت آن تل بحالت خود باقی است امر

میکرد باو که باید آنجا بروی و آنجا مسکن بگیری و سعد بن زید بن ودیعه در زمان عمر بعراق آمد و در عقرقوف

منزل گرفت و اولاد او در آن قریه مسکن گرفتند و ماندند سعد بن زید بن ودیعه از صحابه است در بدر و احد حاضر

بوده است مراصد و معجم البلدان هر دو از یاقوت حموی است ابتدا معجم البلدان را تألیف کرده بعد از آن

مراصد را فهرست مانند با بعضی ملحقات و تحقیقات ثانوی نوشته است جای حیرت است که در ششصد سال

قبل که تاریخ تألیف این کتاب است وضع عقرقوف را همینطور نوشته است که بی تفاوت حالا مشاهده میشود

بوریا و نی آن هیچ عیب نکرده و درست نمیتوان دانست که بنای آن در چه عصر بوده و از کی باقی مانده است

انه مقبرة الملوك الكنعانيين
وهم ملوك كانوا قبل
آل ساسان من النبط نحبى
عن ملوك بابل من النبط
والربانيين و ملوك
الموصل و سواد
من الجرامقة وقد
تقدم لنا ان ملوك
الارض من بعد
نوح عليه السلام
كان الكنعانيين
كوش بن حام
ثم لابنه النمرود
من بعده



روز سه‌شنبه پنجم منزل امروز مسیب است و نه فرسخ است صبح زود سوار اسب شدم هوا هم سرد بود
با حسام‌السلطنه و مشیرالدوله و والی بغداد قدری صحبت کردم جزئی مسافتی که طی شد سوار کالسکه
شدم راه کالسکه بسیار خوب بود صحرا صاف و مسطح است عقب کالسکه عباس میرزا و تیمور میرزا و جمعی
هستند رسیدیم بیک خانی خرابه بفاصلهٔ نیم فرسخ چاه آبی بود گفتند تلخ و شور است گوارا نیست واز انجا
بقدر دو فرسخ مسافت بخان حاجی میرزا هادی رسیدیم چند خانوار هم دور کاروانسرا مسکن دارد از انجا
که دو فرسخ دیگر رفتیم بخان محمودی رسیدیم معیرالممالک و دبیرالملک آنجا چادر زده بودند و شب آنجا ماندند
دو فرسخ دیگر رفتیم بخان بیرنص رسیدیم یعنی جائی که در نصف راه واقع است در حوالی این خان آبادی زیاد
بود از انجا بفاصلهٔ دو فرسخ خان مزارقچی است انجا هم آبادی دارد نزدیک کاروانسرا نهر عریض
و بزرگی است موسوم بنهر اسکندریه که از فرات منشعب میشود این فصل آب نداشت بکلی خشک شده بود گفتند
مدتی است تعمیر نشده است آب نمیرسد از انجا نخیلات مسیب دیده میشد در محاذی خان مزارقچی دست
چپ خانی پیدا بود متصل به جاده در راه حله ساخته اند گنبد طفلان مسلم ابن عقیل از انجا پیدا بود از کاشی
ساخته اند از بناهای حسینخان سردار است خلاصه به مسیب رسیدیم بعضی سواره نظام متوقف انجا با مصطفی بیک
قایم مقام مسیب باستقبال آمده بودند بفرات رسیدیم بسیار عریض و آبش گل آلود است مثل دجله بغداد
صاف نبود جریان آنهم نسبت بدجله تندتر است چادرها را کنار فرات زده اند جای با صفائی است

۱۳۱ یک ساعت بغروب مانده وارد منزل شدیم نماز خوانده‌ام و چای صرف شد هوا قدری ابر داشت شب

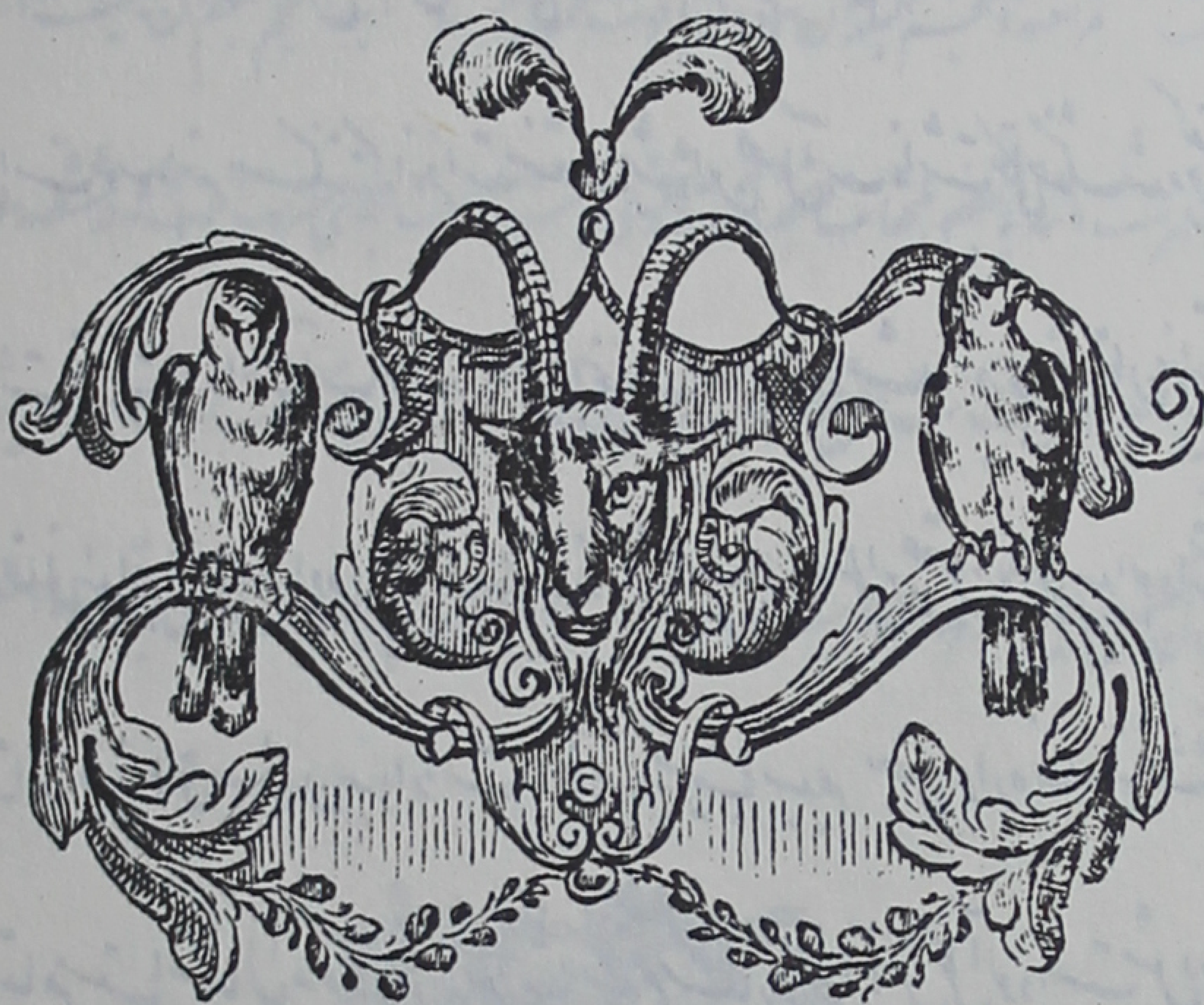
جزئی ترشحی هم کرد در فرات کشتی کوچک آتشی یعنی قایق بخاری بود و یک کشتی بزرگ آتشی ناو و کرجی بادبانی هم زیاد است

عرض فرات تقریبا مساوی عرض دجله است جسرهائی که تا اینجا دیده شد یکی جسر بعقوبه است که چهار ذرع عرض

دارد سدی که از دو طرف بسته و جسر بان متصل است یکصد ذرع عرض دارد جسر بغداد که تازه مدحت پاشا ساخته است

نه ذرع عرض و یکصد و نود و دو ذرع تخمینا طول آن است جسر مسیب پنج ذرع عرض و یکصد و شصت و پنج ذرع طول

دارد امسال آنچه گفتند درین صفحات هم کم آبی شده آب شطها کم شده است



چهارشنبه ششم رمضان در مسیب توقف شد حاجی میرزا علینقی مجتهد شیخ زین العابدین مجتهد مازندرانی بعضی علمای دیگر و آقا سید حسین کلیددار حضرت عباس علیه السلام از کربلا آمده بودند آقا سید صادق بحضور آورده معرفی کردند بعد از ایشان احمد پسر آقا سید کاظم مرحوم معروف رشتی شیخی که در کربلا مجاورت دارد بحضور آمد مشیر الدوله و مدحت پاشا هم که امروز از پیش بکربلا میروند آمده رفتند رئوف پاشا هم که از همین شط فرات عزیمت اسلامبول دارد بحضور آمده روانه گردید عصر بزیارت طفلان مسلم ع رفتیم تا محل اردو مسافتی نداشت پیاده شده بمحوطهٔ مختصری که هست وارد شدم صحن و گنبد و ایوان و غیره را خراب دیدم قدغن کردم معیر الممالک قرار تعمیر و مرمت آنرا بدهد ار در مقبره که داخل روضه است یکی ضریح برنجی دارد گفتند میرزا هدایت وزیر لشکر ساخته است قبر دیگر ضریح ندارد بعد از زیارت و قرائت فاتحه مراجعت کرده سوار شدم و از خارج راه با معدودی عملهٔ خلوت بسمت اردو می آمدم طایفهٔ از عشیرت شمر آنجا یورت گرفته اند قدری ایستاده از وضع معیشت آنها را ملاحظه کردم عشایر مروصحرانشینان همه جا در یک طبیعت و سبک معاش شان با یک قاعده است اطفال شان در این فصل که زمستان سخت این صفحه است برهنه و مکشوف بودند دختر های کوچک در حلقه بزرگی داشتند که اعراب خزامه میگویند و عجب بکره چیزی است خاصه این حلقه ها که در بینی این اطفال

بینی

بود هریک مساوی قفلی حجم دو زن داشت از زیورت اعراب که شب منزل آمدم امروز جمعی از ملتزمین
اردو بکربلا رفته اند مثل امین الملک تیمور میرزا امین حضور عضد الملک بعضی دیگر اما آنها که شب حرکت
کرده اند اغلب راه را غلط کرده اند تا صبح در صحرا سرگردان مانده بوده اند از جمله قهوه چی باشی که با بار هاش
دیشب در صحرا بیتوته کرده بوده اند بعضی اشخاص هم بر سبیل نذر و محض خلوص از مسیب بکربلا پیاده و با برهنه
رفته اند بالجمله شب بعد از صرف شام شنیدیم تنها احضار شدند قدری صحبت شد محمد حسنخان روزنامه
خواند از چیزهای مضحک یکی حالت و وضع محمد رضا بیک نام متولی مقبره طفلان مسلم بود که فضولیها میکرد
وبی آنکه سؤالی شود و مقدمه در میان باشد تعهدات در آبادی این مکان میکرد و در ضمن تعهد بسینه
و چشم دست میگذاشت حرکاتش خیلی مضحک بود



پنجشنبه هفتم رمضان از مسیّب بکربلا عزیمت شد مسافت پنج فرسخ است صبح برخواسته رخت
پوشیدم بیرون آمدم عبور ما را از جسر بملاحظه تراکم اهالی شبه و ازدحام عابرین و ملاحظات
دیگر مناسب ندیدند کشتی کوچک یعنی لنگه بخار که در شط فرات دارند حاضر کردند سه چهار
نفر عمله عثمانی داشت و یکنفر انگلیس در سر سکّان و مراقب درجه بخار بود معتمد الملک محمّد علیخان
علی بیک تشریفاتچی امین السّلطان با من بکشتی آمدند امّا کشتی بواسطه بخار ذغال و روغنی که
زده بودند متعفّن بود و خیلی بتأنّی حرکت میکرد از محاذات سراپرده گذشته بکشتی موسوم بفرات
رسیدیم که دو دستگاه اسباب بخار داشت و خیلی تمیز و پاکیزه ساخته شده و گویا مدّتی نیست که
بفرات انداخته اند قدریکه از کشتی مذکور دور شدیم کشتی با گل نشست عمله با رخت بآب افتادند
که کشتی را برهانند قوت میکردند فایده نمیداد زود از کشتی فرات قایقی بآب انداخته شخصی انگلیس
که گویا سمت معلّمی داشت با قدری ذغال بسمت کشتی ما روانه کردند ورود او و تدبیری که کرد سبب حرکت
کشتی شد آنطرف شط از کشتی بیرون آمده سوار اسب شدم مجد الدّوله معیّر الممالک بودند
این شط اغلب جاها گود و عمیق است و در بعضی جاها آبش طوری تنگ و کم عمق میشود که یکپا
و دو ذراع میرسد خاصه درین خشکسال و این فصل که آب آن خیلی نقصان یافته است خلاصه
سواره از محاذات کاروانسرائی گذشتیم که این سمت شط برای اقامت زوار قدیماً ساخته

شده است و گمان میکنم منزل حاکم مستبهم پر در همین کاروانسرا بود از انجا گذشته بکالسکه نشستیم

بطرف غربی راندیم از پل نهر حسینیه که از فرات منشعب شده بکربلا میرود عبور کردیم آب زیاد درین

نهر جاری بود سلطان سلیمان مغفور عثمانی رابطه اجرای این خیر و صواب شده واسطه حفر این نهر

بوده است و پس از آن بلزوم تعمیر و تنقیه کرده اند از پل که عبور شد طبیعت صحرا تغییر میکند شن بوم و کثیر شد

و یکنوع حالت غمناکی و مهمومیت داشت که آدمی طبعاً ملول و دل تنگ میشود دیشب قدری باریده

گرد و غبار نبود دو طرف راه مثل کبیر راه قم و مابله تپه های کوچک بود همینکه مسافتی طی کردیم در سمت

چپ جاده نهار پیاده شدیم بعد از نهار وضو ساختیم بکالسکه نشستیم همه جا صحرا در یک طبیعت و حالت

بود و علامتی از آبادی نداشت تا از دور نخیلات کربلا پیدا شد و مقبره عون بن زینب علیه و علیها السلام

نمودار گردید در مقبره عون برای زیارت پیاده شدیم موضعی است که این مظلوم شهید و مدفون

شده و تا ابتدای آبادی کربلا قریب بخط سنج مسافت دارد چون از این راه زوار آمد و شد نمیکنند کمتر کسی

بزیارت عون موفق میشود بعد از زیارت تجدید وضوئی شده بکالسکه نشستم قدری که رفتیم میرزا حسن

کلیددار حضرت سید الشهدا صلوات الله علیه و خدمه آنحضرت باستقبال رسیدند میرزا حسن سهلی است

خوش رو با نورانیت ریش سفید بلند دارد از قیافه و بشره گویا آدم خوبی است و همیشه او را بخوبی

به مقبولیت تعریف کرده بودند قدری که راندیم بقدر ربع ساعت باران شدید و تگرگ بارید مردم را

۶

تر گرد آسمان نورد این آستان را از لوث معاصی پاک خواست که پاک شو اول و پس دیده بر آن

پاک انداز نزدیکی باغات شهر باران ایستاد در هوا طراوتی بهم رسید مشیر الدوله مدحت پاشا کمال پاشا

حاضر بودند از پلی که به پل سفید موسوم و بنهر حسینیه ساخته شده است گذشتیم نهر حسینیه از طرف چپ گذشته بسمت

راست جاده افتاد و بفاصلهٔ هر چهل قدم پنجاه قدم بیشتر کمتر نهر کوچکی منشعب کرده برای شرب نخیلات

و باغات و زراعت که خیلی زیاد و با طراوت است آب میبرند سابقاً ازین راه بواسطهٔ کثرت نهرها

و تنگی کوچه زوار مترددین بسختی آمد و شد میکردند مدحت پاشا در ضمن تشریفات ورود ما باین راه وسعی

داده همه جا خیابان و کوچه ده ذرع بیشتر عرض دارد و مجرای نهرها را از زیر قرار داده اند که کالسکه خوب

حرکت میکند از پل سفید تا دروازه نجف که محل اردو است یکفرسنخ بیشتر مسافت است درین راه از

دو طرف معبر یکسره آدم و تماشاچی ایستاده بود که بیشتر آنها ایرانی بود و چنان مینمود که بیکی از شهرهای

ایران وارد شده ایم خدمهٔ حضرت عباس علیه السلام هم پیاده در خیابان استقبال کردند

و علمهای آنحضرت را تیمناً پیش میکشیدند از سکنهٔ کربلا بعضی عرب و هندی هم در سلک ایرانیها

دیده میشد بهمین حال از خیابان پر جمعیت که دو طرف صف زده بودند گذشته بقلعهٔ شهر رسیدیم قلعه‌ایست

آجری که مرحوم حسینخان سردار حاکم ایروان بانی بوده خالی از متانت و استحکام نیست از دروازهٔ

نجف وارد شدیم ابتدا کوچهٔ بود با اندک وسعت و با اینکه مردم را از ازدحام منع کرده بودند تماشاچی

زیاد بود خانهای این شهر کم وسعت است و بجهة هر تبه روی هم ساخته شده کوچه های تنگ و بد دارد
بدرب صحن مقدس رسیده پیاده شدم در ورود صحن حالت غریبی دست داد واقعات این زمین
وصادرات فطرت اشقیا مرتبهٔ غیرت دین و عالم مظلومیت مشهود و محسوس بود از ایوان گذشته داخل
رواق شدیم و از رواق بروضه تقرب و تشرف کردیم میرزا حسن کلیددار زیارت نامه خواند
چون پیر و ضعیف است طوری با آواز خفیف کلمات را ادا میکرد که بیشتر از آن مسموع و مفهوم نبود بعد از
ادای آداب زیارت در بالای سر حضرت نماز ظهر و عصر خواندم مقبرهٔ حضرت علی اکبر علیه السلام
در پایین پای حضرت و داخل ضریح مقدس است شهدای هفتاد و دو تن محاذی قبر حضرت علی اکبر ع
چسبیده بدیوار جنوبی مدفونند و در جلو دیوار ضریح علامت قبور ایشان است بعد از زیارت
بیرون آمده سوار شدم که بزیارت حضرت عباس علیه السلام بروم راه پسته بازار تنگ بدی صحن
مبارک حضرت سید الشهدا علیه السلام را بصحن حضرت عباس متصل کرده است از همین بازار گذشته
داخل صحن حضرت عباس شدیم صحنی است وسیع گنبد کاشی مرتفعی دارد که امین الدوله صدر اصفهانی بنا کرده است
وارد روضهٔ مبارکه شدیم زیارت نامه را آقا سید حسین کلیددار خواند نماز زیارت هم خواندم بیرون آمده قصد دو
کردم در راه بعضی بازارها دکالسکه های چرخانه راه را مسدود داشت برجعت بار دو آمدیم شب شام را بیرون
خوردم پیشخدمتها بودند محمد حسنخان اخبار جنگ فرنگستان از روزنامجات پطربورغ ترجمه بعد باندرون رفته خوابیدم

روز جمعه هشتم رمضان نهار در منزل صرف شد چهار ساعت بغروب مانده زیارت رفتم سر راه

جنجال زیاد بود رسیدیم به صحن مقدس پس زیارت کردیم نماز کردیم دعا کردیم انشاالله مستجاب است بعد

رواق حضرت را گشتم خراب است انشاالله باید تعمیر شود فرش عالی و نمد گنبد مطهر بد است باید انشاالله نو شود

دور حجرات صحن را گشتم که شیخ عبدالحسین مرحوم از جانب من مباشر تعمیر آنجا بود خوب تعمیر کرده است ازاره

کاشی است باید سنگ بشود رطوبت زیاد است ازاره ریخته است مقبرهٔ خود شیخ هم در یکی از حجرات است

مقبرهٔ میرزا موسی وزیر طهران هم در ایوانی است بزرگ در سمت حجرات ری و بجنوب شمعدان و چراغ مستحفظ قاری

داشت قبر معیرالممالک مرحوم در رواق حضرت طاق کوچک آینه کاری قشنگی است قبر میرزا تقیخان

امیر مرحوم ساعدالملک پسرش میرزا حسینخان برادرش سر سه در حجره از رواق است قبر میرزا آقاخان را

ندیدم امروز رفتم تقبیل گاه آنطرف حبیب ابن مظاهر پله میخورد خیلی گود اطاقی است کوچک آینه کاری

نقاشی متولی و خادم دارد از آن گودی هم بازدری است دراز بلند که در سطح زمین نصب شده داخل آن

زمینی است گود محلی است که حضرت سیدالشهدا علیه السلام از اسب بزمین افتاده بزانو تا محل قبر مطهر رفته اند

در مراجعت بازمیان صحن گردش کردم والدهٔ سلطان عبدالمجید خان مرحوم سقاخانه ساخته مصارف

و خدمه دارد واردین را آب و شربت میدهند سقاخانه را خوب و مزین بنا کرده اند در جنب آن

تکیهٔ بکتاشیه است طالار بزرگی دارد خیلی عالی و پاکیزه است جمعی درویش بودند و یکنفر رئیس آن

 این سلسله که خودشان درده میگویند سلسله این طایفه بسلمان فارسی منتهی میشود انتصوفه سنی هستند

از سلوک و عقایدشان پرسیدم چیزی نفهمیدم مثل سایر طبقات صوفیه بآزادی و بی قیدی و فی الحقیقه راحت

و سلامت خوکرده و آسوده شده اند خلاصه بیرون آمده سوار شدم باردو رفتم شب بعد از شام منشی مهمام را

خواستم ساعتی بخواندن روزنامجات فرنگستان و صحبت گذشت حاجی میرزا علی مشکوة الملک و حکیم الملک را

از کاظمین با بنظرف هیچ ندیده ام هردو ناخوشند امین السلطان هم تب کرده است



روز شنبه نهم امروز صبح سوار شده از صحرا خارج آبادی بحر رفتیم پاشا یان وزیر خارجه حسام السلطنه

معتمد الملک محمد علیخان عضد الملک میرزا علیخان منشی حضور امین الملک امین خلوت

محمد تقیخان پیشخدمت تنها سایر بودند میرالدوله تب کرده است همه جا از صحرا مابین مغرب و شمال

راندیم یک فرسنگ راه بود میرشکار ساری اصلان سایر نوکر همه بودند صحرای خوب و همه جا آب

انداز بود اسب جلفه را سوار بودم تفنگ خواستم کلاغ زیاد در صحرا بود در تاخت یک کلاغ زدم خوب

انداختم تیمور میرزو سپاریم انداختند نزدند علی بیک افندی را گفتم بزند روی اسب نمیتوانست هلنگ

بیندازد پیاده شد یک کلاغ زده بود خلاصه رسیدیم بمقبرهٔ حر دورش دیواری مربع دارد گنبدی

در وسط صحن است از آجر و خاک دو نفر عرب متولی بودند داخل گنبد و صحن و اطراف را بسیار بدنگاه

داشته اند با نمیر بود گویا مردم مثل کاروانسرا درین محوطه مال می بندند عرب متولی آنجا زیارت

خواند خیلی طول داد قبر حر ضریح برنجی دارد گنبد و عمارت آنجا چندان بنای عالی ندارد قدری خرابست

باید تعمیر شود در نگاهداری آنجا و اینکه در محوطهٔ صحن مال نه بندند به جناب پاشا سفارش کردم مستحفظ

و خادم بگذارد بعد بیرون آمدم در صحرا سر نهر حر که از نهر حسینیه سوا کرده اند نهار افتادیم آنطرف

نهر سیاه چادر زیاد بود چند نفر طفل و زن از چادرها آمدند کنار نهر تیمور میرزا یکنفر مرد آنها را پیدا کرد تحقیقات

شد میگفت از عرب زگاریه هستند معلوم نیست ماخذ این لفظ چیست و در تحریرات چه طور نوشته میشود ظاهر

لفظ مصطلح همین اعراب صحرائی و غیر فصیح است بزنها و بچهاشان و مردی که آمده بود و بیانات میکرد انعام

دادم آنچه تقریر میکرد این طایفهٔ عرب پانصد ششصد خانوارند در حول و حوش کربلا زراعت میکنند مال

و حشم دارند غالبا این سمت کربلا مغشوش است زوار بزیارت مقبرهٔ حر نمیتوانند بروند اهالی کربلا که گردی را

بزیارت حر مخصوص کرده اند بهیئت اجماع می آیند عصر آنروز مراجعت میکنند بعد از نهار سوار شده جلو

از کنار نهر از دروازهٔ حر بشهر رفتم این اراضی و زمین ها خالصهٔ دولت است پاشا بقیمت نازل میفروشد که کم کم

مردم باغ و نخلستان کنند میکفت اراضیکه امسال در کربلا فروختم با اینکه بقیمت ارزان فروخته شد پنجاه

هزار تومان عاید دیوان شد باجمله قدری که رفتیم باول باغات رسیدیم این نهر هم از کوچه پیچ پیچی می آید

دو طرفش کوچه باغ و نخلستان است زمین سبز نخل درخت انار انجیر توت توت ابریشم سایر اشجار

زیاد داشت خیلی راه رفتیم بعد از پل کوچکی گذشته بانحراف داخل کوچه باغ دیگری شدیم بدروازه

حرّ داخل شهر شده کوچهای تنگ خانها مطبّق داخل صحن حضرت شدیم زیارت کردیم نماز کردیم

آقا سید کاظم روضه خوان حضرت آمده روضهٔ مختصری خواند دو ساعت بغروب مانده بمنزل

معاودت شد بعضی اخبار تلگراف از کرمانشاهان رسیده بود خبرهای خوب داشت از جمله بارندگی

کرمانشاهان و آن نواحی که چون این اوقات خیلی کم بارندگی میشود خبر باران مفرح است شب بعد از

شام شیخ سیدها آمدند محقق از روضة الصفا حالات حضرت سید الشهدا علیه السلام را خواند

بعد از ساعتی خوابیدم در راهی که از صحن حضرت علیه السلام بحضرت عباس میرود صفهٔ مسقفی است

که سمت چپ و راستش حجرات دارد در حجرهٔ دست چپ ملا آقای دربندی آقا سید مهدی طباطبائی

و شیخ محمد حسن صاحب فصول اصفهانی دفن هستند در حجرهٔ سمت راست آقا سید ابراهیم مجتهد

قزوینی و آقا سید مهدی برادر آقا سید ابراهیم و شیخ محمد حسین قزوینی مدفون هستند

روز یکشنبه دهم رمضان بعد از ظهر آقا سید صادق و مشیرالدوله علمای کربلا را بحضور آوردند حاجی میرزا علینقی
آقا زین العابدین کوبا برادر آقا میرزا صالح کربلائی است که در طهران است حاجی میرزا ابوالقاسم آقا میرزا
تقی شهرستانی حاجی میرزا حسین آقا سید مصطفی استرابادی شیخ زین العابدین ملا حسین اردکانی که
از اجلهٔ علماست و مجلس درس دارد آقا شیخ محمد رضا آقا شیخ صالح بعد از رفتن علما پسر آقا خان محلاتی
جلال شاه دو گلدان طلا و نقره ممتاز که در اسب دوانی بمبئی بطور نذر برده بود از جانب آقا خان آورده پیشکش کرد
گلدان های خوب و ممتاز است گلدان کوچک از نقره است بسیار خوب زرگری کرده اند بامین السلطان
سپردم بزیارت رفتیم نماز خواندم وارد ضریح مقدس شدم بیاض خط حضرت امیر مؤمنان صلواة الله علیه را
بدست خود روی صندوق مبارک سید الشهدا علیه السلام گذاشتم قرآن خط امام زین العابدین ع که کم حجم
و کوچک است روی ضریح حضرت علیه السلام بود میرزا حسن کلیددار آورد زیارت کردم قرآن
خیلی بزرگی هم که در هند تمام شده است و محمد علیخان افتخار الدوله هندی که یکی از راجه ها و شاهزادگان
هند بوده و در آخر در کربلا مجاورت اختیار کرده و در همین زمین مقدس وفات کرده است بروضهٔ
مطهره وقف نموده بتفصیل ملاحظه کردم از حیثیت خط و تذهیب و کاغذ و جلد و سایر محسنات
بی نظیر است باید مبلغی خطیر در اتمام این قرآن مصرف کرده باشند گفتم روضه خوانی ایستاده
روضه خواند رقت شد در سمت بالای سر حضرت در جزوی دو نیم ستون کوچک است از مرمر بود

نصب کرده این موضع را اختصاص داده اند گفتند مقام جزع نخله مریم است که حضرت عیسی تولد یافت

بالای این موضع پنج سنگ سیاهی مایل بسرخی نصب شده است پرسیدم گفتند این سنگ را از خراسان

با قافلهٔ زوار غلطیده بکربلا آمده است پانزده سال قبل درین موضع نصب کرده اند عوام اظهار

اعتقادی میکنند در مس و لمس این سنگ اصراری دارند از پرده های مروارید دوز و تاجها و جقه ها

و اسلحهٔ مرصع و قندیلها و پنجره های طلا و نقره زیاد نصب کرده و آویخته اند اما در گنبد حضرت عباس

بیشتر نذورات اسلحه است قندیل و پنجه هم دارد با نقره سر و دستی هم مجسما ساخته اند سیاه هم

شده بود از سایر قندیلها و پنجه ها امتیازی داشت سؤال کردم گفتند سیاهی نذری کرده و در ادای

آن اهمال و تعلل نموده بود دو سر و دستش مرضی بهم رسیده از معجز حضرت دانست این سر و دست

نقره را جریمهٔ تأخیر نذر ساخته باینجا فرستاده است وقت بیرون آمدن از صحن جلو ایوان ایستادیم

عکاسباشی عکسی از بالا انداخت از آنجا بزیارت حضرت عباس رفتیم بعد از زیارت کلیددار

درب ضریح را باز کرد قبر مبارک را بوسیدم بعد تیمور میرزا گفت قبر حضرت عباس زیر ضریح در

سردابی است اما رفتن این سرداب خیلی مشکل است کلیددار هم گفت نمیتوان رفت همت کرده

گفتیم برویم من حسام السلطنه ایشیک آقاسی باشی امین الملک معتمد الملک محمد علیخان

کلیددار پسر کلیددار آقا وجیه تیمور میرزا کشیکچی باشی آمدند در سطح رواق دری بود قفلی

داشت در راه بالا کردند پله معتدد و زیاد داشت خیلی گود و عمیق و تاریک هر کس شمعی بدست گرفته

بود باشمهای پله‌ها رسیدیم دالان تنگ درازی پیش آمد طوری تنگ و کم فضا بود که یکنفر با اشکال

میگذشت زحمت عبور از این راه تنگ را دیدم تردید کردم که برگردم عزمی که در زیارت اصل تربت

مطهر حضرت کرده بودم دامنگیر شد رفتم از نقب و دالان گذشتیم بفضائی بی منفذ و روزن رسیدیم

چند پله دیگر رو ببالا داشت فضای دیگر بود که قبر مبارک آنجاست علامت قبر در خاک معین بود.

بمعتمد الملک گفتم از خاک روی قبر تربت حقیقی حضرت قدری برداشت در دستمال پاکی ریختیم به تبرک و تیمن

برداشتیم هوای این نقب و فضا بسیار غلیظ بود نزدیک بود خفه بشوم خلاصه برگشتیم منزل امروز

حاجی هاشم تمازی حاجی ابوالحسن بهبهانی که از تجار معتبر ایران ساکن ممبی هستند با جلال شاه پسر آقاخان

بحضور آمدند بنای گنبد امام حسین ع اولا از آل بویه بوده بعد از خلفای عباسیه مخفف و مختصر

ساخته بودند آقا محمد خان مرحوم از نو ساخته طلای گنبد هم از خاقان شهید است نقره ضریح

از خاقان مغفور است طلای مناره‌ها که از نصف بالاست از زن خاقان مغفور دختر مصطفی خان

عمو است آینه را مرحوم شیر اکت ساخته اند نقره ضریح حضرت عباس از والدهٔ شاه مرحوم محمد شاه است

اما نقره اش بسیار نازک است که همه ریخته است



۱۴۵ روز دوشنبه یازدهم رمضان صبح بحمام رفتم بعد از استحمام نهار خوردیم طرف عصر سوار کالسکه شده

بزیارت ابا عبدالله الحسین صلواة الله علیه وعلی اولاده اجمعین الطاهرین مشرف شدم نماز را

در بالای سر حضرت کردیم بعد از نماز حرم مطهر را قوروق کرده درها را بستند من و میرزا حسن کلیددار

جبا زیارت کرده بتوی ضریح حضرت رفته از ضریح هم درب کوچک دیگر بود میرزا حسن باز کرد شمعی در دست

داشت دور قبر منور با آجر فرش شده بود که پای روی آجر گذاشته شود من از طرفی میرزا حسن

از طرفی بزحمت زیاد رفتیم میرزا حسن متصل شمع را کج میکرد من از دستش میگرفتم کتاب دعا را میرزا حسن

گم کرد بعد بزحمت پیدا کرد با ضیق نفس با صدمه و زحمت زیاد رسید من بطور عجیبی روی آجرها نشسته بودم

جا تنگ بود سرم به تخته ضریح میخورد جای نشستن تنگ و بسیار مشکل بود بزحمت زیادی نشستیم محل سهمگین و عظیمی

بود حرمت و جلالت آن مکان همه چیز را از خاطر برد بطوری که میرزا حسن بخود دش و من زحمت میداد حضور

قلب نمی آمد کتاب دعا را گرفتم خواندم تخته روی قبر مطهر را میرزا حسن کشید دست برده دو دسته مشتی تربت

صحیح از روی قبر مطهر برداشتم همانجا بدستمال سفیدی ریختیم میرزا حسن مهر کرده بیرون آمدیم عبای

سفیدی که میرزا حسن از جانب حضرت سیدالشهداء به من داد پوشیدم بیرون آمدم حالت غریبی دست

بسته تربت را بجیب گذاشته در منزل با مین السلطان سپردم خودم هم مهر کردم رختهائی که پوشیده

بودم و با این مکان تبرک شده بود در منزل بیرون آورده برخت دار سپردم که در بقچه بسته برای اوقات

مخصوص دو خبر نگاه دارد با آنجا بعد از آنکه از ضریح مقدس بیرون آمدم در بر روضه مطهره ایستادم حاجی

ملا باقر واعظ ساکن طهران و حاجی میرزا باقر شیرازی مجاور کربلا هر دو حاضر بودند روضه خواندند بعد آمدیم

بیرون که برویم کفشکن‌های حرمخانه در را بستند بزیارت می‌آیند قدری دور صحن گشتیم پاشایان عثمانی و اعیان

ایرانی همه بودند محمد پاشای بابان حاکم حسکه که مردی پیر و لاغر اندام است بکربلا آمده است او هم بود پس از

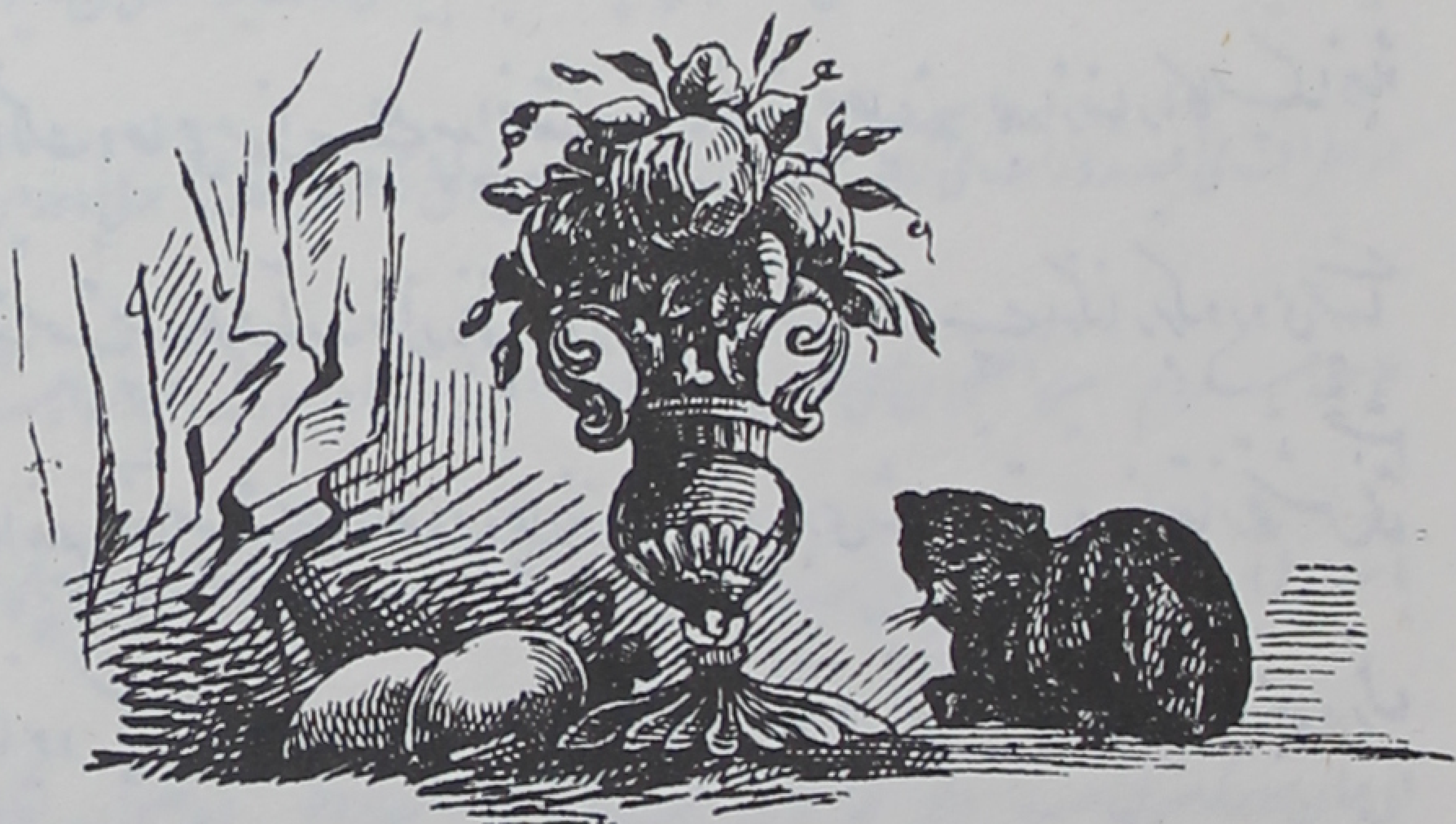
جزئی مکث که حرم گذشت بار دو رفتیم ملا آقا بزرگ مجتهد طهرانی و بعضی علما را عضدالملک بحضور آورد

قبل از زیارت هم حاجی میرزا جواد برادر مجتهد مرحوم تبریز از نجف اشرف آمده بود با مشیرالدوله بحضور آمد. از طهران

خبر رسیده است حاجی مشهدی پیچلی آقای قاجار نصرالله خان پیشخدمت پسر فرخ خان امین الدوله

میرزا عبدالباقی منجم باشی گیلانی مرده اند علیقلیخان اجودان باشی عریضه نوشته بود در عزیمت بیت الله

رخصت خواسته بود اذن دادم



روز سه‌شنبه دوازدهم رمضان امروز باید بسمت نجف اشرف حرکت کنیم منزل خان شور است شش
فرسنگ بیشترک مسافت دارد صبح سه ساعت از دسته گذشته سوار شدیم بسمت جنوب شرقی راندیم
بکالسکه نشستیم حسام‌السلطنه وزیر خارجه مشیرالدوله والی بغداد سایر بودند صحبت کردیم راه
همه ریگ بوم و صاف و حرکت کالسکه بسیار خوب است در راه امروز میان صحرا بعضی جوانه نخل دیدیم
مثل اینکه وحشی سبز شده است از آبادی کربلا دور و بی‌ترتیب و بی‌موقع بود معلوم نشد کسی کاشته اند
یا بالطبع ممکن است درین اراضی نخل بروید دو فرسنگ و نیم که رفتیم از سمت چپ جاده نهر و برکه و آب
و چمن و نیزار دیده میشد ایلات اعراب با چشم و مال زیاد اینجاها ساکنند از طایفه بنی حسن و مال احران
خزاعل هستند این محل مسکن دائمی اینها نیست عربهای امروز اغلب تفنگ هم داشتند قبیله
و چخماقی بود سمت راست جاده در رل نهار افتادیم طولوزون آمد روزنامه خواند پیشخدمتها بودند
حکیم‌الممالک و حاجی میرزا علی پیدا نیستند هردو ناخوش و علیلند بعد از نهار با کالسکه از جاده
گذشته بسمت چپ طرف آب و نیزار رفتیم تیمورمیرزا پیدا شد قدری از کنار برکه و روی چمنهای
خشک راندیم خواستیم بجاده برگردیم دچار نیزار و لجن‌زار بدی شدیم تیمورمیرزا تقار قوش می انداخت
با تماشا بود یک کلاغ هم من روی هوا زدم تماشا داد قاز مرغ سقا حقار زیاده از حد در رل
می‌نشستند تیمورمیرزا حقار هم صید کرده بود برای نماز و عصرانه و چای ثانیا با کالسکه بکنار برکه راندیم

برکه نمرودی بسیار با صفاست آب شیرین میان آب نیزارهای مختلف قشنگ دارد کناره همه چمن است اما
بطول آب عرض چمن در هیچ نقطه از صد قدم و صد و پنجاه قدم نمیگذرد بعد از نهار و صرف چای و عصرانه
اقا یوسف سقاباشی را گفتم سوار ده میان برکه راند عمق زیادی ندارد لجن و گل هم نیست مسافتی سواره رفت
این آبها از فرات است که بمجرای نهر هندیه این زمینها را برکه و مرداب کرده است و عمده محل زراعت بغداد
همین سواحل هندیه است برنج خوب و گندم و جو و غیره حاصل میشود از آن سمت برکه برج نمرودی که از
آثار عمده شهر بابل است فرنگیها برس نمرود میگویند نمایان بود با دوربین نگاه میکردم برجی است
بلند و خراب در تپه که گویا از خرابی عمارات تولید شده است مقبره ذی الکفل نبی و آبادی اطراف آن هم که
بطور جزیره خیلی با روح و صفا در همین که واقع شده است محاذی این برج از سمت دیگر دیده میشد طایفه
یهود بزیارت ذی الکفل اعتقاد راسخی دارند بعضی سکنه آنجا هم یهودی است بلکه آبادی آن از یهود است
از اطراف می آیند نذورات می آرند اعراب زارع هم در آن حول و حوش هستند مدتی با دوربین آنجاها را
ملاحظه میکردم میرزا علیخان منشی حضور محمد حسنخان امین السلطان بودند بعد سوار شده
با سوارها با آب زدیم قدری از میان آب راندیم بیرون آمده همه جا از کنار برکه از توی چمن با کالسکه
الی خان شور که منزل است آمدیم محمد علیخان حبیب الله خان ساعدالدوله مهدیقلیخان آقا وجیه
جلو بودند بمرغابیهای کنار آب تفنگ می انداختند و نمیزدند مهدیقلیخان و تیمور میرزا علی بیک [illegible]

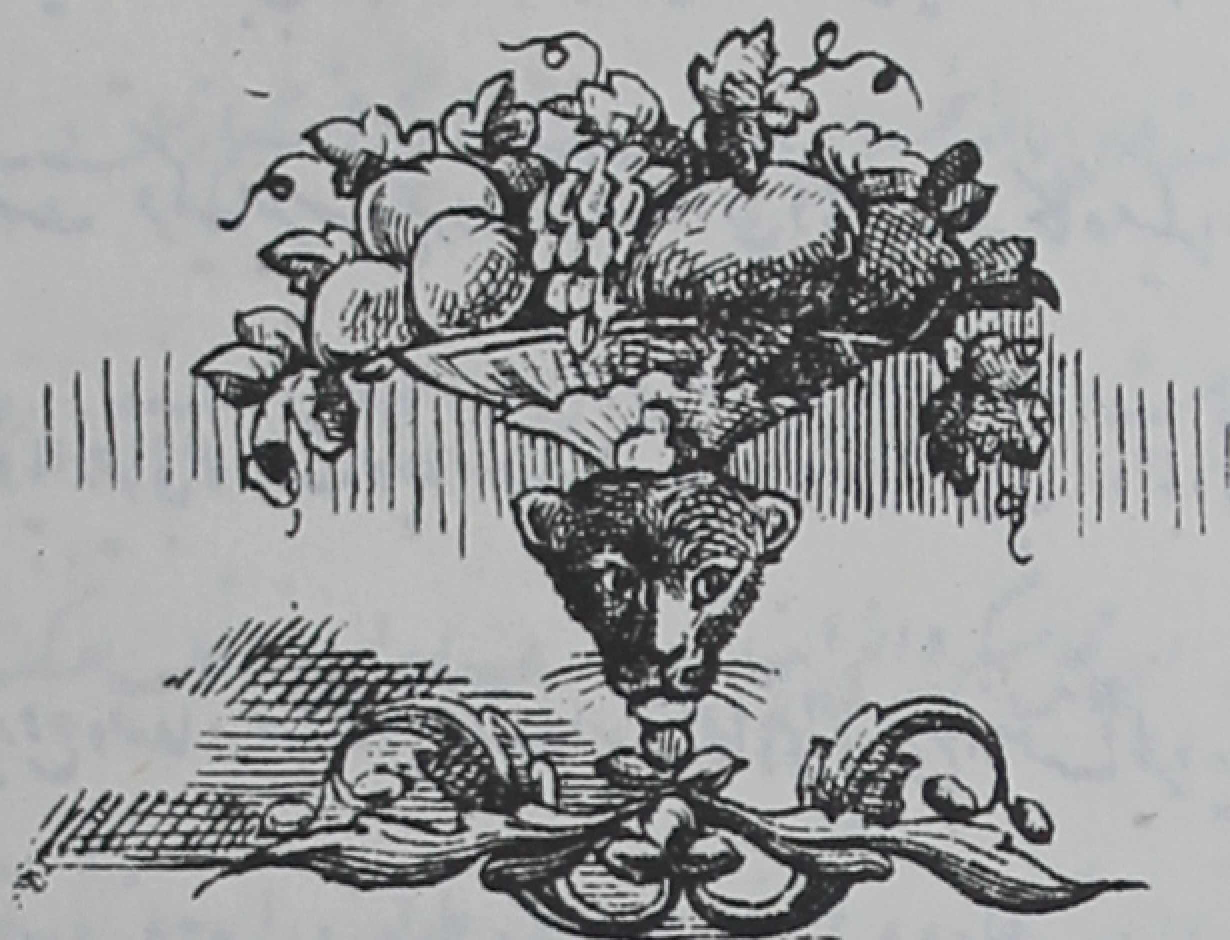
 صحرا بشکار رفته بودند قاز و مرغابی آوردند خلاصه نیم ساعت بغروب مانده وارد منزل شدیم جاها را

در صحرا بالای خان شور زده اند خان شور مثل قلعه خیلی محکم است برج و مزغل دارد همه را از آجر ساخته اند

گفتند مرحوم شیخ مرتضی با پول حاجی شهاب الملک ساخته است کاروانسرای دیگری کوچکتر متصل باین کاروانسرا

هست که از بناهای حاجی محمد حسینخان صدر اصفهانی بوده است خلاصه راه امروز بسیار باصفاست

شب بعد از شام شیخ مهتار را خواستم محمد حسینخان بود قدری روزنامه خواند



روز چهارشنبه سیزدهم رمضان امروز باید بنجف اشرف برویم صبح بکالسکه نشستم همه جا بسمت جنوب

راندیم پنج فرسنگ راه است مدحت پاشا والی بغداد و مشیرالدوله پیش رفته بودند کمال پاشا

حسام السلطنه و وزیر خارجه بودند صحبت شد قدری راه با کالسکه رفتم در صحرا قاز زیادی نشسته بود سوار

شدیم معیر امین الملک امین خلوت مجدالدوله تیمور میرزا میرشکار همه حاضر بودند چند توب

تیمور میرزا بقازها توش انداخت این صحرای رمل بواسطه مجاورت این نیزارها و مردابها معدن

طیور آبی است قاز مرغ سقا حقار وغیره پانصد ششصد یکدفعه میپریدند هیچ اینطور شکارگاه
ندیده ام یکدسته قاز نشسته بود پیاده شدم با گلوله یک تیر انداختم نخورد با لوله دیگر در هوا تقریباً هزار
قدم مسافت یک قاز زدم افتاد خوب انداختم یک گرگ بزرگی بیرون آمد مهدیقلیخان اسب انداخت
متصل بگرگ میرسید تفنگ نمی انداخت اسبش از گرگ رد میشد باز میرسید تفنگ نمیتوانست بیندازد
بزند آخر پسر ابراهیمخان نایب سید گرگ را زد صحرا ریک بوم و مسطح است گیاه شور دارد که مخصوص
شتر است اما کم علف است نهار پیاده شدیم غذائی صرف شد هوا گرم است هیچ علامت
سرما و زمستان نیست بعد از نهار بکالسکه نشستم میرشکار تیمور میرزا مهدیقلیخان آقا وجیه
برای آهو بصحرا رفتند آهو دیده بودند میرشکار و مهدیقلیخان اسب هم تاخته دماغ آهو را گرفته بودند
نتوانستند بزنند آقا وجیه یک گفتار زده بود حبیب الله خان سرتیپ یک آهوی نر زده بود
تیمور میرزا در منزل آورد از طرف چپ خیلی دور باغات و نخلستان مسجد کوفه پیدا بود گنبد و مناره
و خانهای ذی الکفل پیغمبر هم دیده میشد امروز صبح قبل از سواری در سراپرده بعضی از علمای
نجف که باستقبال آمده بودند بحضور آمدند ایستاده پذیرفتم مجال مجلس مفصل نبود حاجی سید محمد تقی
بحر العلوم با ریش سفید خیلی بشاش و خوش رو است آقا سید علی بحر العلوم از علماء و سید جلیل القدر است
برادر آقا سید محمد تقی بحر العلوم است آقا سید باقر پسر آقا سید علی بحر العلوم آقا سید ابو القاسم

کاشانی آقا سید صادق هم بود آقا سید جواد بحر العلوم شیخ محمد حسین نوادهٔ شیخ جعفر مرحوم حاجی شیخ

جعفر طهرانی آقا سید محمد پسر حاجی سید محمد تقی بحر العلوم با جمیع اینها در همه جا کالسکه را در کمال سرعت

میراندند در دو فرسخی منارهای حضرت امیر مومنین علیه السلام حالتی دست داد که بحمد الله تعالی بمنتهای مقصد دیده شد

و مقصود کامران شدیم با سلامت و فراغت خیلی شکر و شعف کردم یک فرسخ بشهر مانده پیاده شده تجدید

وضوئی کردم ثانیاً سوار شدیم نزدیک شهر پاشا و مشیر الدوله و مستقبلین آمدند از محاذی دروازه

وادی السلام گذشتم علمای نجف و مشایخ طلاب نیز یاد استقبال کرده بودند مثل آقا شیخ راضی و سایر

که اسامی آنها انشاالله نوشته خواهد شد جمعیت زیادی بود همه معمم رسیدیم بدروازه کوفه قلعهٔ شهر

بسیار محکم از آجر ساخته شده است بانی آن حاجی محمد حسینخان صدر اصفهانی است نزدیک

دروازه از کالسکه پیاده شدم با همهٔ نوکرها و زرا و پاشایان پیاده رفتیم وارد شهر شدیم گوش

جانم اِنَّکَ بِالْوادِ الْمُقَدَّسِ طُوی میشنید زبان دلم رَبِّ اَدْخِلْنِی مُدْخَلَ صِدْقٍ میگفت این خاک پاک

و ارض مقدس را باید از عرش خدا جزوی و از جنت آیتی گرفت که وطن جان و منزل دل است روح

و راحتی مشاهده کردم که در طاقت بیان نیست داخل دروازه اولاً میدانی است وسیع و طولانی

در جنب آن سربازخانه ایست و عمارت و بالاخانهٔ مشرف بهمین میدان دارد که حاکم نشین است از

میدان تا درب صحن مقدس راسته بازار وسیع و مسقف است پاکی و نظافت با طبیعت این زمین سرشته

بی پیرایه و زینت از همه جا پاکتر و قشنگتر است   در تههای بازار وارد صحن شدیم صحنی است وسیع خیلی
باروح اطراف آن دو مرتبه حجرات است با کاشی معرق ساخته شده خیلی رفیع و ممتاز اصل بنای آن از
سلاطین صفوی رضوان الله علیهم است   اگرچه بالای سر در صحن اسم نادرشاه رقم شده است ولی
که در طلا کردن گنبد که از اوست در صحن هم تعمیرات کرده باشد   گنبد و رواق مطهر در وسط صحن واقع شده است
از سه سمت مجرد است   از سمت شرقی طاق زده رواق و روضه را بصحن متصل کرده اند که از زیر طاقها عبور
دالان آمد و شد میشود   از دست چپ کفش کن رسیده بایوان رفتم   کلیددار آقا سید جواد پسر آقا
سید رضای مرحوم است که پدرش را سه سال قبل شب در خانه اش کشته اند   جوانی مانوس و خوش رو است
اذن دخول و زیارت نامه خواند   وارد روضه مقدسه شدم   آستان مبارک را بوسیدم   داخل گنبد را
با کاشی معرق مثل قدح چینی معلق ترصیع کرده اند   اینطور کاشی باین لطافت واقعاً کمتر دیده شده است
از مینائی که بدقت در صفحه طلا شود دقیق تر و با جلوه تر است   بنای گنبد هم از صفویه است   قندیلهای
طلا و نقره شمعدان سایر نذورات معلق بسیار است   پرده های زیاد از اطراف آویخته اند   ضریح حضرت
که از نقره است گویا پیشکش صفویها باشد   فرشهای ابریشمی عالی حریر مطرز که در قم هم هست   و از شاه
عباس مرحوم صفوی است انداخته بودند   کلب آستان علی عباس رقم داشت   خیلی خوب حفظ کرده اند
چنان است که تازه از کارخانه بیرون آمده باشد   خیلی فرشهای ممتاز و گرانبهاست   دو ساعت

بغروب مانده بود که وارد شدیم بالای سر حضرت نماز ظهر و عصر و نماز زیارت خوانده شد الحمدلله باین سعادت

موفق شدم بعد از زیارت سر قبر آقا محمد شاه شهید رفتم صاحبقران میرزا متوتپلی سر قبر است عمامهٔ

سفید کوچکی بسر بسته بود روی قبر مرمر بزرگ بخط حجاری شده دارد قبرها در فتحعلی شاه مرحوم قبر والدهٔ

والدهٔ ما قبر سلیمان خان قاجار جد ما قبر حسینعلی خان برادر فتحعلی شاه اطاق کوچکی است که مجمع ابدان رجال و نسوان

اینطایفه شده رحمة الله علیهم از آنجا قدری در رواق گردش شد حاجی حمزهٔ خوئی تاجر رواق را آئینه میکند خیلی

خوب و عالی خود حاجی حمزه حاضر بود خواستم تمجید و تحسین کردم با مین الملک گفتم نشان و خلعت و فرمان مخصوص تشویق

باو بدهد تا تمامی اینکار را تمام کند حکیم الممالک را در روضهٔ مقدسه دیدم هنوز ناخوش است باز برگشته بهمان

اداب پیاده رفتم دم دروازه سوار شده از وادی السلام عبور گذشتیم وادی السلام شهر خاموشان است

از چهار طاقی و آثار قبور پیش از یکشهر معتبر سواد دارد بعضی بقعه ها و گنبدها دارد که از جمله مقبره هود و صالح

علی نبینا و علیهما السلام است اردو را در جنبهٔ غربی نجف نزدیک قبرستان وادی السلام زده اند غالب

چادرهای مردم روی قبرها بود جای بدی دور از آب و آبادی با اینکه کنار دریا نزدیک بود

اینجا را برای اردو انتخاب کرده بودند زیاد مجلل شدم گفتم فردا تغییر بدهند از همه گذشته خلاف

حرمت قبور مسلمین بود شب مهتاب است شام را بیرون چادر خوردم میرزا علیخان منشی حضور بود محمد حسنخان هم

قدری روزنامهٔ پطربورغ ترجمه کرد بعد از شام قورق شد خوابیدم



روز پنجشنبه چهاردهم صبح برای انتخاب محل اردو سوار شده رفتیم کنار دریا قدری از چادرها دور شدیم
تپه های کثیف کوچکی است که دور دریا را احاطه دارد از آن تپه ها گذشته ساحل دریا مسطح میشود بعضی
جاها تپه های مجرد مشرف بدریاست امین السلطان هاشمخان پسر فراشباشی نصیر بیک نایب
فراشخانه معتمد الملک میرزا علیخان و غیره بودند در محلی نزدیک بدریا موضع سراپرده و محل
اردو را معین کردیم آب دریا صاف و باصفا و خالی از عفونت است مرغهای زیاد ماهی خوار و غیره
روی دریا میپرند طول دریا از شمال بجنوب و عرض آن از مشرق بمغرب آبش را میتوان خورد تلخ نیست
قدری شور است در انتهای این دریا جزیره هاست که از اینجا نمایان نیست بالاخره عرض آن رفته رفته
کم شده بطور رودخانه بدریاچه دیگر میرسد از آنهم بهیأت رودخانه باصل فرات ملحق میشود آب
این دریا هم از نهر هندیه و از فاضل فرات تولید شده است بالجمله آفتاب گردان زده نهار
خوردیم بعد از اندک مکث و تأمل سوار شده از دروازهٔ کوچکی که رو بمغرب و سمت دریاست داخل

شهر شدم این قلعه دو دروازه دارد یکی همان دروازه کوفه بود که وارد شدیم یکی هم این دروازه است

از کوچه بسیار تنگی رفتیم اما پاک و خوب بود با آستانه حضرت مشرف شده زیارت کردیم باز رفتیم سر قبر

آقا محمد خان مرحوم قدری نشستیم قبر فرمانفرمای فارس هم در رواق است هنگام مراجعت سر قبر شیخ مرتضی

اعلی الله مقامه رفتیم در سر راه یعنی دری که بصحن وارد میشود رو به مشرق اطاقی است که چند پله رو به بالا دارد مدفن

شیخ علیه الرحمه آنجاست فاتحه قرائت شد بعد آمده سوار شدیم از کنار دریا بمنزل رفتیم دو باغ در لب دریای

نجف تازه آباد کرده اند نخل های تازه سبزی کاری زیاد دارد کاهوی بسیار لطیف و ممتاز دارد که [illegible]

گفت در هیچ نقطه اینطور کاهو تربیت نمیشود



روز جمعه پانزدهم امروز صبح سوار شدم رفتم بمسجد کوفه مسجد سهله قبر مسلم ابن عقیل هانی ابن عروه آثار

شهر کوفه از صحرای بالای وادی السلام انداختیم رفتیم تا رسیدیم بنهر وکیل الملک مرحوم که میخواهد آب شیرین

از فرات به نجف بیاورد لکن در حفر نهر از ابتدا دقت نکرده با ملاحظات هندسی ارتفاع آب و سطح زمین نجف را

نسنجیده اند این مخارج گزاف بیهوده مانده و محتمل است که مآلا هم آب بسطح زمین نجف جاری نشود از روی نهر

یکدو موضع راه عبور بود بآنطرف گذشتیم تیمور میرزا امین الملک امین خلوت میرزا علیخان محمد حسنخان

پاشا پاشایان معتمد الملک امین السلطان وغیره بودند قدری از راه که رفتیم در صحرا نهار پیاده شدم

بعد از نهار بکالسکه نشسته راندیم باز نهر بزرگ که قدیما مجرای آب فرات از زمانه بکوفه یا خندق کوفه بوده است

رسیدیم سوار اسب شده داخل خرابها و آثار شهر کوفه شدم مثل رسوم و آثار کهنه ری تلهای خاکی

و آجر و آجرپاره زیاد ریخته است از وضع این شهر قدیم معروف و هیات بنای آن طرحی نمانده است

بیشتر جاها زمین را برای جستجوی اسباب و بیرون آوردن آجر کنده و دوباره بخاک انباشته اند

عبور از آن خالی از خطر و اشکال نیست باید از همان راه معین گذشت وزیر خارجه حسام السلطنه

والی پاشا کامل پاشا نجیب بیک درب مسجد پیاده شده منتظر ایستاده بودند پیاده شدم اول

بعضی محوطه ها برای بستن مال و چاه آب و آب انبار است بعد داخل مسجد میشود محوطه ایست بزرگ اطراف

حجرات دارد وسط یعنی حیاط مسجد مقامهای اولیا و انبیاست که در هر یک سکوی و محرابی

از آجر ساخته اند باید در هر مقام دو رکعت نماز کرد یک میل سنگی بارتفاع دو ذرع در مقام امام محمد تقی
علیه السلام بود بقطر یک بغل آدم شاخص ظهر است که در بعضی مساجد نصب میکنند بعضی عوام الناس
قطر این سنگ را محک صحت نسب و میزان سلامت فطرت میدانند یعنی هر کس این سنگ را
بغل بگیرد و دستهایش بهم برسد حرامزاده اش میگویند شنیدم والی پاشا بمزاح و هزل جمعی را بامقام
برده شوخی میکرده است محرابی که متعلق حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است در سمت جنوب
مسجد بود مردم بخطوط مختلف و عبارات غریب در دیوارها و محراب بقدری یادگار و تاریخ
سفر خودشان را نوشته بودند که سطح دیوار سیاه بود این عادت مردم که بیشتر اماکن معروف و محل تفرج را
یادگار مینویسند از عادات ذمیمه و خیلی رکیک است خاصه در این امکنه شریفه که بسیار بی ادبیت
و نهایت جسارتست از ضلع شرقی مسجد دری است بمقبره مسلم بن عقیل رضی الله عنه گنبدی دارد
و ضریحی از برنج دارد که مادر آقاخان محلاتی ساخته است خادم و زیارت نامه خوان داشت
زیارت کردیم مقبره محقف است بعضی تعمیرات لازمه دارد مثلاً ازاره داخل گنبد انشاءالله
باید سنگ شود توی گنبد هم از بالای ازاره تا بالا باید کاشی بشود فرشش هم باید از نو بیندازند روبروی
مقبره مسلم مقبره و گنبد دیگر است قبر هانی بن عروه است فاتحه خواندم قبر هانی ضریحی چیزی ندارد
همان قبر فقط است با امین الملک گفتم تعمیر کند و ضریح خوبی بگذارد از آنجا آمدم در محراب مقام

حضرت امیر علیه السلام نماز ظهر و عصر خواندم بعد سوار شده رفتیم کنار منجدم فرات که یکمیدان
مسافت از مسجد واقعست در کنار فرات تازه بنای آبادی گذاشته اند از دو سال پیش از این شروع
شده است این آب از شعب فرات و از مجرای نهر هندیه است و در این اراضی هر جهت جوی آب
و بعضی جاها باغ و زراعت را مشروب میکند همه قسم زراعت و اشجار سبزیکاریهای خوب درختها
و نخیلات شاداب و با طراوت دارد زارع این اراضی هم از اهالی ایران تو بهشهری خراسانی
اصفهانی تبریزی و سایر بلاد ایران است در آبادیها قبیل عرب هم هستند چند دراجی هم توی
باغات پرید امین خلوت با قوش گرفت جایش برای شکار خوب نیست از باغات گذشته رفتیم ساحل
فرات چمن بود عرض آبادی باغات کم است تنها دویست ذرع میشود اما طول آن زیاد است
و از دو طرف آب آبادی شده است مقبره حضرت یونس علیه السلام اینطرف در ساحل آب بود
گنبد و محوطه داشت بزیارت موفق نشدم درمیان آب مرغ سقائی نشسته بود مهدی قلیخان تفنگ انداخت
از خیلی نزدیک با چارپاره زد روی آب افتاد آدم آقا وجیه محمد قزوینی برهنه شد اسب را هم لخت کرد
سوار شده رو به آب قدری که رفت به شنا افتاد بعد باز بیرون آمد تا اینطرف آب رفت مرغ سقائی
که مهدی قلیخان زده بود روی آب بود محمد از اسب پیاده شد مرغ را با یک دستش گرفت با دست دیگر
دم اسب را چسبید اسب شنو میکرد محمد بهمین حالت خودش را باینطرف رسانید خیلی سخت جانی

و جا کمی گرد کسانی که از راه آب بنجف میآیند در همین نقطه از آب خارج میشوند از مسجد کوفه الاغ بکرایه
میگیرند تا شهر میروند خلاصه بعد از صرف چای سوار شده از کوچه باغی کوچک و کم طول گذشته
بصحرا افتادیم بمسجد سهله رفتیم آنجا هم مثل مسجد کوفه است اما کوچکتر بعضی مقامات و اعمال و قاعدهٔ
اعتکاف وارده [illegible]ی مکث کرده معاودت کردیم از مقبرهٔ کمیل بن زیاد علیه الرحمه گذشتیم محوطهٔ
کوچک مشجری از نزدیک راه واقع شده بود فاتحه خوانده بمنزل مراجعت نمودیم



روز شنبه شانزدهم امروز صبح که از خواب برخاستم هوا ابر و باطراوت بود از نصف شب دریا
بتلاطم آمده امواج زیادی پیدا شده بود دریا متلاطم بود صدا میکرد بسیار باطراوت و صفا
بود بعد از نهار آقا سید حسین مجتهد ترک تبریزی که از اجلهٔ علما و امروز سرآمد اهل علم و فضل است طبعاً
و هیئةً بمرحوم ملا آقای دهبندی خالی از شباهت نیست با حاجی میرزا جواد مجتهد برادر حاجی میرزا باقر
مجتهد مرحوم تبریزی باتفاق مشیر الدوله بحضور آمدند پس از ساعتی صحبت با ایشان بعزم زیارت خاتم

شهر رفته حسب المعمول بصحن وارد شدیم زیارت کردم نماز گذارده موضع دو انگشت مبارک که در ضریح
مطهر معین است بوسیدم جبهٔ الماس برلیانی که بسرم بود پیشکش آستانه حضرت امیرالمؤمنین
سلام الله علیه کردم در بالای سر حضرت روی دیوار بجائی که دست نمیرسد محلی معین شد که نصب کنند
رویش آئینه و محفظه بگذارند امروز گفتیم خزانهٔ حضرت که از ایام وهابی الی حال بسته است قریب
هفتاد سال میشود کسی باز نکرده باز کنند اسباب موجوده را از جواهر و طلا و سایر ثبت کنند دوباره
از جانب ایران و عثمانی مهر شود از حیف و میل و کسر و نقصان محفوظ بماند درب خزانه از رواق است
رو بجنوب شرقی خراب میکردند که باز کنند میرزا رکنی مستوفی وزیر درب حرم مأمور شد ثبت بردارد
پرده یعنی روپوش کلابتون دوز از عهد عضد الدوله دیلمی برای روی مقبرهٔ حضرت فرستاده اند وقتی که
قبر مطهر سنگ زینت و حفاظ نداشته و از آجر و گچ بوده است الی حال در روی ضریح حضرت آویخته است
بدون عیب. تقریباً هشتصد سال میشود که پیشکش کرده اند ضریح نقره حضرت را که نوشتم از سلاطین
صفویه است امروز امین الملک خطوط گنبد را خواند باسم منوچهر خان معتمد الدوله نوشته اند
خلاصه آمدیم بیرون یک ناودان طلائی هم از بام رواق حضرت رو بمغرب نصب شده است
ناودان رحمت میگویند قدری در صحن گردش کردم از دالان پشت صحن بالای سر حضرت در حجرات
رو بمشرق جائیست دراویش بکتاشی می نشینند شیخی داشتند از اهالی اسلامبول مردی بود

بلند قامت ریش گوشه سفید خالهای گوشتی زیاد و صورت زنگ زرد مذهب حنفی از طایفه تمباشی

خلاصه مراجعت نموده سوار شدیم بیرون دروازه بکالسکه نشسته بسرعت بطرف منزل آمدیم

یکساعت و نیم بغروب مانده وارد منزل شدیم حاجی ابراهیم خان پسر فراشباشی نایب السلطنه

مغفور هم سالهاست در نجف مجاورت وارد و در سلسلهٔ فقراست مردم اعتقاد و رسوخی دارند

شنیدم شبها در جلو یکی از حجرات صحن می نشینند مردم عوام کالانعام دور او را میگیرند با خضوع و ادب

می ایستند بکسی اذن جلوس نمیدهد و از این بی ادبی اندیشه نمیکنند که درین مکان مقدس که شاه اولیاء

حاضر است این بازیها و افسانها دلیل کفر و علامت جهل است اگر راه مسلمانی نخواهند و اضحتر

از شرع مبین و شعار دین چیست اگر پیرو هوای نفس و میل و هوس پسندند کاشانهٔ خود را بجای دیگر بکشند

و با سلام و صلیمن ننگ نگذارند این حرکت بنظرم خیلی قبیح آمد اسامی علمائی که امروز بحضور

آمدند و اسامی آنها نوشته شد شیخ راضی عرب شیخ مهدی عرب آقا سید حسین بحرالعلوم

ملا محمد ایروانی شیخ منصور برادر شیخ مرتضی اعلی الله مقامه حاجی میرزا محمد صادق اصفهانی

در طهران مکرر بحضور آمده بود چندی است در نجف اشرف مجاورت دارد حاجی میرزا ابوالقاسم

همشیره زادهٔ آقای حاجی سید اسدالله پسر آقا محمد مهدی اصفهانی نوادهٔ مرحوم حاجی کلباسی

شیخ محمد حسین نوادهٔ مرحوم شیخ محمد حسن نجفی شیخ محمد کاظمینی آقا سید حسین ترک کوه کمری

که از اجلهٔ علماست خلاصه شب خوابیدم با این یادی برید

تفصیل مسجد کوفه و سهله و مقامات و بنای آن   محوطهٔ بزرگ مسجد کوفه که قلعه مانند با آجر

ساخته شده است معلوم نیست کی بنا کرده و در چه تاریخ ساخته اند آنچه از روی تحقیق میگویند

دیوار سمت قبله که محراب حضرت ولایت مآب علیه السلام آنجا واقعست از قدیم مانده است

لکن از دو طرف دیوار کشیده و بنای کهنه را حفظ کرده اند پایه های جلو صفه قبلی هم قدیمی است

که مرتبه سقف آن افتاده است سقفی که حالا موجود است از بنای سید بحر العلوم مرحوم است

سمت شرقی طاقهای دو را شخصی تاجر از اهالی مسقط تقریباً صد و بیست سال پیش از این ساخته است

در سمت غربی هفت حجره از مرحوم ملا محمود کلیددار نجف است چهار حجره حاجی صالح تاجر

نجفی اوجبینه بنا کرده باقی را متدرجاً ایرانیها ساخته اند بنای طاقهای سمت شمال بالتمام از زوار

ایرانی است منارهٔ مسجد را که در جنب باب الفیل ضلع شمالی مسجد واقعست حاجی قاسم تاجر

سمنانی بنا کرده است تعمیرات حجرات دوره که همه خراب و شکسته بود و محل کشتی نوح که در وسط

مسجد است بالتمام بتوسط مرحوم شیخ عبدالحسین و از وجوه جمعی او ساخته شده است

مقامات مسجد که در هر یک دو رکعت نماز وارد است از اینقرار است اول مقام حضرت ابراهیم

علیه السلام دویم مقام حضرت رسول صلواة الله علیه و آله و سلم که در لیلة المعراج در آسمان

چهارم محاذی این مقام منار خوانده اند سیم مقام حضرت آدم علیه السلام چهارم
مقام جبرئیل علیه السلام پنجم مقام حضرت امام زین العابدین علیه السلام ششم
مقام نوح علیه السلام هفتم محراب حضرت امیرالمؤمنین صلی الله علیه و آله که مقتل آنحضرت
هشتم محراب دیگر که بفاصله سی قدم در صفه دیگر واقعست و اختلاف کرده اند که شهادت در کدام
ازین دو محراب واقع شده باشد نهم محراب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام دهم
دکة القضاء که محل حکومت و مرافعه حضرت ولایت مآب صلواة الله و سلامه علیه بوده است
یازدهم بیت الطشت موضع معجزهٔ معروف حضرت امیرالمؤمنین در باب دختر حامله دوازدهم
مقام حضرت خضر علیه السلام وآنچه معلوم میشود این مسجد مسقف بوده و این مقامات موضع
بعضی ستونهاست بنای محرابها که در مقامات ساخته اند مختلف است و معلوم نیست کی ساخته اشت
غالبا بتوسط مرحوم سید بحر العلوم تعمیر شده است سنگهای مقامات که اعمال هر مقام را نوشته
و حجاری شده در محرابها نصب کرده اند خط مرحوم میرزا عبد العلی نواب یزدی از خوشنویسهای معروفست
علینقی خان پسر محمد تقی خان یزدی فرستاده است مگر دو سنگ که حاجی اسمعیل نام نصب کرده است
بقعهٔ حضرت مسلم سلام الله علیه در ضلع مسجد مابین مشرق و جنوب واقعست اصل بنای بقعه
از مرحوم شیخ محمد حسن مجتهد است از پول هند ساخته است ایوان و تعمیرات و طارمه و غیره را

از جانب شاهنشاه مرحوم شیخ عبدالحسین مباشر بوده است   در سمت مشرق بقعه هانی بن عروه است

شرح بقعه مسلم اصل بقعه را شیخ محمد حسن و اضافات را شیخ عبدالحسین ساخته است   در سمت شمال مقبره

حضرت خدیجه صغری دختر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است   در سمت قبله متصل بقعه

مسلم مقبره مختار است   و بفاصله صد قدم خانه حضرت ولایت مآب علیه السلام واقعست

که برای علامت گنبد کاشی کبودی ساخته شده است درب این خانه پهلوی منبر حضرت بوده که نزدیک

مقام هفتم معین است وحالا برای علامت سنگی نصب کرده اند   سه باب دکان خارج مسجد

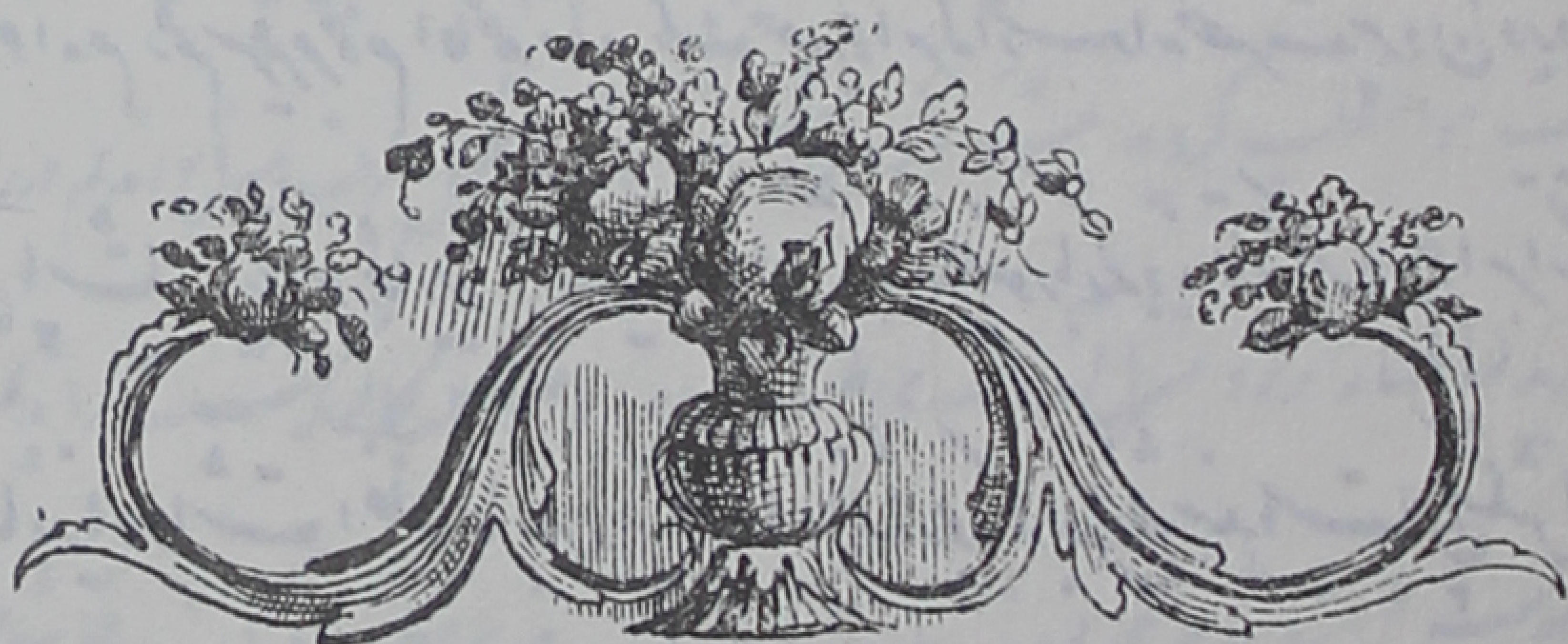
شیخ عبدالحسین مرحوم از تنخواه جمع خودش ساخته است در سمت باب الفیل واقعست حوض آب

شور که همین جا واقعست از سید محمد تقی بحرالعلوم است   حوض آب شیرین از آقا سید اسمعیل مجتهد

بهبهانی از جانب حاجی ابراهیم بهبهانی اعمی بانی شده است   دو مسجد کوچک دیگر نیز هست

که یکی صعصعه و دیگری مسجد جنانه است نزدیک مسجد سهله واقع در هر یک آداب

اعتکاف و نماز مستحب وارد است



روز یکشنبه هفدهم رمضان امروز در منزل بودیم صبح هوا ابر بود طوفانی داشت آب دریا
تلاطم میکرد موجی برخاسته بود بعد از نهار باد تند و بارانی آمد رعد و برقی کرده هوا سرد شد شیشه چادرها
و چادرها را باد انداخت محقق امروز دیده شد با خانلرخان سرهنگ افشار معاً از راه آب یعنی
از هندیه آمده بودند چون خانلرخان در قبایل اعراب سمت ذی الکفل آشنا و دوست داشته است
چند شبی در مضیف اعراب مانده اند حاجی میرزا علی مقدس مشکوة الملک ناخوش است میرزا ابوالفضل
طبیب کاشی را فرستاده بودم او را ببیند میگفت مقدمات استسقا است اگر معالجه نکنند احتمال خطر دارد
باید شراب بخورد میرزا علی خان و محمد علیخان محصل شدند بروند حاجی را بمعالجه مجبور کنند رفته بودند
هنگام عصر مراجعت کردند معلوم شد حاجی را راضی بمعالجه کرده اند و حتی بخوردن کونیاک که از جمله
مسکرات سخت است انشاءالله معالجه میشود خلاصه سوار شده بزیارت رفتیم چاپار از طهران آمده
بود کاغذهائی که آورده بود خواندم میگفت در عرض راه همه جا باران آمده است باعث انبساط
و خوشحالی شد اینجا هم باران زمینها را تر کرده است الحمدلله گرد و خاک امروز نبود بعد از زیارت
نماز خواندم رفتیم سر قبر مرحوم آقا محمد شاه یک جعبه جواهر که از خزانه حضرت بیرون آورده بودند
والی پاشا وزیر امور خارجه مشیرالدوله آمدند در حضور باز کردند تماشا کردم جواهرات نفیسه
و ثمینه زیاد داشت اغلب از مرحوم نادرشاه افشار بود که بعد از فتح هندوستان پیشکش این آستانه

مبارکه نموده است جواهرات نفیسه داشت ازجمله دو الماس بزرگ بود یکی یکانی و دیگری آئینه که از یکسمت

تراش هندی داشت بسیار الماسهای خوب و گرانبها بودند زمردهای خوب یاقوت کبود خوب

لعل ممتاز بعد از ملاحظهٔ آنها بیرون آمده از بازار که روز اول آمده بودم سوار شده از وادی السلام

گذشتم سوار کالسکه شدم بازار سمت دروازهٔ کوچک بمنزل رفتم محمد حسنخان بود روزنامه خواند

میرزا علیخان هم بود



روز دوشنبه پنجدهم رمضان امروز هوا ابر بود بعد از ظهر سوار شده رو بمغرب از کنار دریا

بگردش و تفرج رفتم مهدیقلیخان آقا وجیه محمد علیخان بیکلربیکی میرزا علیخان محمد حسنخان

موچول خان بودند نیم فرسنگ رفتیم کنار دریا پیاده شدیم از طرف پائین دریا رعد و برقی

برخاست هوا منقلب گردید مستعد باریدن شد سوار شدیم بتعجیل بطرف منزل راندیم در راه

قدری باریده لباسها را تر کرد بمنزل آمده قدری مکث کردم وضو گرفته بکالسکه نشسته راندیم

بصحن مقدس وارد شدیم همه بودند زیارت کردم در ضریح مطهر را باز کرده داخل شدم

شمشیر جهانگشا نشان تمثال حضرت تربتهای مخصوص حضرت سید الشهداء و حضرت عباس
علیهما السلام و بیاض دعای حضرت را که برای تبرک در ضریح مقدس گذاشته بودم بیرون
آوردم عبای سفید خلعتی حضرت را پوشیده بودم در بالای سر نماز خواندم با قرآن جلی بزرگ که بخط
ثلث و خیلی ممتاز است یکدو سوره تلاوت شد از طرف مهد علیا جقه بسیار خوبی پیشکش آورده
بودند بضریح مبارک نصب نمودند وزیر امور خارجه چادر کلدوزی مخمل مخصوص این سفر
دوخته پیشکش کرده نقره آلات از برای پیشانی در رواق معین کرده پردهای از اندازه
روضهٔ مبارکه میگویند گویا مخصوص همین روضهٔ منوره دوخته شده بود از حیثیت عرض و طول
مطابق اندازه بود پسرهای غلامحسین خان سپهدار که یکی حسنخان است و در مدرسهٔ نظامی طهران
در مجمع درس کشیش معلم متعلم توپخانه بود و حالا با برادرش یوسفخان در سلک طلبه نجف مقیم شده
مجاورت اختیار کرده اند دیدم برادر میرزا عبدالله مستوفی ناظم میزان میرزا علی اکبر نام
تحصیل علوم دینیه میکند بحضور آوردند بالجمله بمقبرهٔ مرحوم آقا محمد شاه رفتم جواهرات
و اسبابی که دیشب از خزانه حضرت مشیرالدوله و مدحت پاشا بیرون آورده و ثبت برداشته
بودند آنجا بود ملاحظه شد از جمله قندیل بسیار بزرگ مرصعی است که علیمرادخان زند پیشکش کرده است
فیروزهای درشت و بعضی جواهرات دیگر داشت احجار آن چندان امتیاز نداشت

۱۶۸

چهار قبه مرصع خیلی ممتاز و اعلی برای چهار گوشه ضریح مطهر شاه سلطان حسین صفوی پیشکش کرده است

شمشیر جواهر و بعضی جواهرات دیگر و یک عطرسوز مرصع خیلی ممتاز از پیشکشی های مرحوم نادرشاه است

قندیل مرصع بزرگ با زنجیر طلا و آویزهای مروارید درشت جور و غلطان که خیلی امتیاز دارد

زیب بیگم دختر مرحوم شاه طهماسب صفوی پیشکش کرده است دریغ دیدم مخفی و مکنون بماند

و بار بخزانه ببرند دادم از سقف گنبد روی ضریح مطهر آویختند خودم حضور داشتم خیلی خوب و مزین بود

بعد از آن بمنزل مراجعت شد شب قدری باران آمد



روز سه شنبه نوزدهم رمضان امروز از خدمت حضرت با کمال ملال و تأسف و نهایت حسرت

و کدورت رخصت خواسته بسمت کربلا عزیمت کردیم در صحن و روضه مطهر همه بودند آقا میرزا

حسن شیرازی که از اجله علما است و باستقبال هم نیامده بود و ایشان را ندیده بودم در صحن مطهر

مشیرالدوله بحضور آورده دیدم آدم زاهد متعبد و منقطع است و از علم و دانش واقعاً بهره گرفته است

در همین یکدفعه ملاقات مختصر عالم وارستگی و آراستگی و فضایل ظاهر و باطن ایشان را معاینه کردم

در فنون فضل و علم هم آنچه گفتند امروز سر آمد اقران است قدری صحبت شد دعای مسافر بگوشم خواند
بیرون آمدیم از دروازه وادی السلام عبور کردیم بیرون شهر جمعیت زیادی بود در کوچه های شهر
و بازار و خارج دروازه و تل جودی که میگویند در انتهای طوفان کشتی نوح در این مکان بگل نشست
زن و مرد عرب و عجم ازدحام غریب کرده بودند بیرون شهر بکالسکه نشستیم عبور ما از همه جا
از کنار نهر وکیل الملک بود که ابتدا مرحوم شیخ محمد حسن مجتهد از پول هند شروع کرده ناقص گذاشت
وکیل الملک مرحوم خواست با تمام رساند مباشرین ندانسته از روی بی بصیرتی ارتفاع ارا
موازنه نکرده حفر کردند هنوز ناقص و معوق است و بیحاصل مانده در صحرا نهار پیاده شدیم
پیشخدمتها و سایر بودند حکیم طولوزون با نایب روس و دکتر معلم موزیک از راه آب
بسیاحت ذی الکفل و حله و شهر بابل رفته اند محقق تفصیل ضیافت ابن هزال شیخ غزیه و مهمانی
شیخ چلوب را حکایت میکرد که از نهر هندیه باتفاق خانلر خان سرهنگ بنجف آمدند دو شب
در مضیف این دو شیخ بودند عادات و رسوم اعراب و احترامات و امتیازات شیوخ نهارا
میگفت بعد از نهار بکالسکه نشسته راندیم هوا گرم و گرفته و مگس و پشه زیاد بود ذی الکفل را
با دوربین ملاحظه میکردم محمد حسن خان کنار کالسکه روزنامه و اخبار جنگ فرنگستان میخواند حاجی
میرزا علی را دیدم سواره جلو کالسکه میتاخت از ترتیب و جمعیت ما میگریخت بمیرزا علیخان گفتم

تا تخت جلو حاجی را نگاهداشت آورد دیدیم بیچاره درین ناخوشی خیلی ضعیف و لاغر شده است

یکساعت بغروب مانده وارد منزل شدیم از خان شور گذشته قدری بالاتر چادر زده اند

میان چمن امروز در صحرا حنظل که معروفست بهندوانه ابوجهل زیاد بود میرزا علی خان چید آورد میگفت

اردوا هاست که در بعضی معالجات بکار میرود شب هوا ابر و انقلاب داشت قدری بارید

رعد و برق زیاد بود



روز چهارشنبه بیستم رمضان امروز بکربلا میرویم راه پنج فرسخ است صبح هوا خیلی سرد بود باد سردی

از پشت سر میوزید بکالسکه تشریفات نشستیم والی پاشا کمال پاشا حسام السلطنه وزیر خارجه

مشیر الدوله وغیره بودند قدری صحبت شد بعد از قطع مسافتی تنها راه افتادیم تا چادر زده بودند در گاه

توقف کرده بعضی کاغذهای وزیر خارجه را ملاحظه کردم خودش هم حاضر بود دندانم امروز درد میکند

دولت روس بدول متحابه نقض عهدنامهٔ بعد از جنگ قرم را صریح اعلام کرده است بعد از

ملاحظه کاغذها از کالسکه بیرون آمده با آفتاب گردان رفتیم در نهار درد دندانم شدت کرده تا منزل

درین راه محمدحسنخان کناکالپ که روزنامه اخبار جنگ فرنگستان میخواند درد دندان باقی بود

یکدسته عرب پیاده مسلح پیدا شدند دهل میزدند هلهله میکردند فرستادم پرسیدند معلوم شد

عرب نیستند عجم‌اند از طایفه بلوچ که در سواحل عمان ساکنند خاقان مغفور فتحعلی شاه بعد از ظهور فتنه

وهابی برای محافظت زوار نجف باینجا فرستاده است در ساحل نهر هندیه منزل دارند زراعت میکنند

حالا خانوار زیاد دارند رئیسشان محمدعلیخان نام بلوچ است خلاصه نزدیک آبادی کربلا کالسکه را

گفتم نگاه داشتند در همان کالسکه تجدید وضو شد کالسکه براه افتاد زمین چمن بود نهرهای خشک زیاد

داشت ناچار اسب خواسته سوار شدم باد سردی هم میوزید دو ساعت بیشتر هم بغروب نمانده است

جای اردو را هم تغییر داده‌اند از اهل شهر و ملاها هم اجماعی شده بود بزیارت رفتم حاجی رضاقلیخان

برادر سپهسالار را دیدم عزیمت مکه دارد قرار دادم سه روز توقف شود انشاءالله بیست و چهارم

حرکت کنیم بعد از زیارت بمنزل آمدم هوا سرد است خسته بودم زودتر خوابیدم



روز پنجشنبه بیست و یکم رمضان صبح برخاستم باز دندان گاهی درد میکرد گاهی بهتر بود اذیت میکرد

هوا بسیار سرد است باد سرد و زننده می‌وزید کاغذ زیاد از خمسه و اسلام و سیستان و طهران رسیده بود

خوانده شد جواب نوشتم دو ساعت بغروب مانده بقصد زیارت بیرون آمدم قاضی و اجزاء

مجلس کربلا بیرون سراپرده ایستاده بودند دیدم وکیل الملک از کرمان و قوش طرلان و پیشکش نقد

و جنسی فرستاده بود از بندر عباس و حبله بغداد آورده بودند رفتیم زیارت شاهزاده هندی

موسوم بزاهد الدین شاه برادر محمد نجف میرزای مرحوم که در ایران بود و اینجا مجاور است دم کفش‌کن

معتمد الملک بحضور آورد جبه زری کلابتون و زرنگ کوتاهی در برداشت کلاه غریبی بزرگ و چقیه عقال

نه ایرانی و نه فرنگی و نه شباهت بعربی در سر داشت از اطراف کلاه هم پارچه دور گوش و گردن آویخته

جیقه بزرگی هم از مصنعات قدیم هند جلو کلاه نصب کرده دو شیشه عطر با یک انفیه دان طلای فرنگی

تقدیم کرد با من بروضه مطهر آمد مهربانی کردم تا صحن حضرت عباس هم با من بود بعد از زیارت

هنگام غروب آفتاب بمنزل معاودت نمودم



روز جمعه بیست و دویم رمضان صبح حمام رفتم بیرون آمدم والده شاه بعضی شاهزاده خانمها را

که در عتبات مجاورت دارند آورده یکی را معرفی کرد احوالات پرسیدم ساعتی بود بعد رفتند

پیشخدمتها را خواستم برای شاهزاده هندی انگشتری فرستاده بودم خود او با همان جقه و لباس

بتشکر آمده بود رضاخان خواجه قدیمی را که سالهاست اینجا مجاور است معتمدالملک بحضور آورد

عمامهٔ کوچکی و چند دانه موی سفید از زیر گلو داشت همان رضاخان خواجه است اما با ریش و صاحب

اولاد و وضع مضحکی داشت عکس شاهزاده هندی و رضاخان را گفتم عکاسباشی دارد بعد

سوار کالسکه شده رفتیم زیارت موافق معمول هر روزه برگشته آمدیم منزل الحمدلله تعالی علی کل حال

امروز حاجی میر محمدحسین اصفهانی ناظم التجار آذربایجان را که زیارت آمده است هنگام رفتن

زیارت درب سراپرده دیدم با دامادش که او هم تاجر معتبریست مدتی اینجاها خواهند بود



روز شنبه بیست و سیم رمضان امروز صبح که برخاستم دندانم بشدت درد میکرد تا عصر

خیلی اذیت کرد از نتیجه زیاد کسل بودم نمیدانم سبب چه شده است نمیتوانستم چیزی بخورم

بعد از نهار بکالسکه نشسته زیارت رفتیم فی الحقیقه روز وداع بود قتلگاه را هم زیارت کردم

در بالای سر نماز خواندم آخوند ملا حسین مجتهد اردکانی را برای وجهی که بفقرا باید انفاق شود خواسته

بودم آمد قدری صحبت علمی هم شد بیرون آمده در صحن مقدس پس هم گردش کردم متصل برواق

رو بجنوب مقبرۀ شاهزاده های هنداست آینه کاری کرده اند جای کوچکی بود متولی هم داشت

از اهل هند قدری صحبت شد از انجا اطراف صحن را طواف کردم از مقبرۀ شیخ عبدالحسین مرحوم

که سیم حجره بود رو بمغرب آینه کاری خوب کرده اند قبر آقا محمد صالح کرمانشاهانی هم انجاست بعد از ان

حجرۀ دیگر بود که گفتند قبر مرحوم عیسی خان اعتماد الدوله است درش بسته بود پس از طواف رفتیم بزیارت

حضرت عباس بعد از زیارت بمنزل مراجعت شد شیخ عبدالمحسن ابن هزال شیخ غزه و شیخ

جلوب که از شیوخ قبایل اعراب و معتبر هستند با آشنائی که در راه هندیه با ملحق پیدا کرده اند

خواهش کردند بحضور بیایند خواستم آمدند علی الرسم مهربانی و ملاطفت کردم حاجی محمد صادق تاجر

که از تبریز بزیارت آمده بود بحضور آمد میرزا حسینعلی سلماسی پیشخدمت در طهران مرده است

محمد تقی بیک نایب کالسکه خانه که در قصر فیروزه دوشان تپه هنگام آمدن عتبات اسب بصورتش

لگد زده و این سفر شوانست همراه بیاید وفات کرده و دندان درد زیاد اذیت میکرد بحضرت

سید الشهدا علیه السلام متوسل شدم که از شفاخانۀ غیب علاجی بفرستد الحمد لله تعالی

درد ساکت شد راحت شدم از صحن حضرت عباس علیه السلام راه دیگر است که امروز

هم بورگردیم نزدیکتر است از راهی که روزهای دیگر آمده و شده بودیم قدری بازار است از آنجا بکوچه میرسید

که بتلگرافخانه انجاست از آنجا گذشته بخانه حکومت میرسد فاصله تلگرافخانه و سرای حکومت میدانی است

آقا سید حسین نامی از اولاد صفوی در صحن حضرت عباس نماز جماعت میخواند آدم خوبی بود شباهت

صوری و معنوی بنظام العلماء ما دارد



روز یکشنبه بیست و چهارم رمضان باید از کربلا بمسیب برویم صبح سوار شده از سمت شرقی شهر

کربلا خارج باغات و آبادی بصحرا راندم از اجماع روز آخر که یقین داشتم باعث زحمت و معطلیست

گریختم از زیارت هم با بچه باز ماندم ظهیر الدوله آمد مرخصی بگیرد خواست که چندی در کربلا بماند از راه

بصره و عمان بمکه برود علیقلی خان اجودانباشی هم مرخص شده و در کربلا مانده است که از راه نجد برود

شاهزاده هندی بکره مادیان بسیار کوچکی سوار بود با کلاه و تاج و جقه مشایعت آمد و مرخص شد

گفتند از این سمت راه نیست نهر زیاد در جلو است بدون بلد خودم پیش افتادم والی پاشا و پاشای

معتمد الملک میرزا علی خان محمد حسنخان امین حضور بودند همه این صحرا محل زراعت است

زمینهای پر نهرهای عمیق و غیر عمیق زیاد بود که همه از نهر حسینیه جدا شده است متصل از نهر میگذشتیم
دو قپل قویروق روبروی اردوم تقریباً دو فرسخ که رفتیم باصل نهر حسینیه رسیدیم یک نهر بزرگ و پل
کوچکی فاصله بود انطرف نهر حسینیه راه مسیب است که مردم میرفتند راهی پیدا کرده آب زدیم
گل نداشت اما گود بود اسب خوب گذشت براه معمول رسیدیم باد میوزید گرد و غبار غریبی بود
از راه خارج شدیم از صحرا میرفتیم که گرد و خاک کمتر باشد تشنه زیاد بود اذیت کرد بکاروانسرائی
رسیدیم گفتند خان آتشی است دور از کاروانسرا انبار پیاده شدیم باد گرد و غبار زیاد
می آورد درد دندان هم قدری هست درست نمیتوانم چیزی بخورم باد هم طوری خاک و غبار می آورد
که قوت غالب امروز خاک است این راهی است که زوار آمده و سنگ میشکنند و متداول و متعارف
همین راه است کالسکه بسختی عبور میکند همه راه را سواره آمدم همین جهت هنگام آمدن با کربلا راه عوض ساختند
ما را از این راه دلالت کردند که نهرها و موانع از برای عبور کالسکه نبود پاشاها و معتمدالملک بودند
زیاد صحبت شد مشیرالدوله عقب مانده است نزدیکی مسیب رسیدیم اردو پیدا شد چهار
دُراج پرید یکی را زدم از پل نهر حسینیه که گذشته رفتیم منزل اردو انطرف فرات افتاده است
چادرهای ما را لب آب جای خوب زده بودند از بس خسته بودم باتراق فردا حکم شد دیشب
عربها سر قیمخانه ریخته دو نفر فراش را زخم زده اند یک چادر گلدوزی را باز کرده برده بودند شیخهای آن

پسر فراشباشی میگفت که عرب‌ها را تعاقب کرده چادر پاره را که داشتیم بردند دیشب اینجا خیلی دزدی

شده است شب بعد از شام شیخ مهتاب را خواستیم عضدالملک میرزا علیخان محمدعلی خان

مهدیقلیخان بودند ساعتی صحبت شد محمدحسنخان یوزباشی پدر محمدعلیخان در کربلا مانده است که بعد بیاید

حاجی آقابابای حکیمباشی هم ناخوش بود در کربلا ماند رضاقلیخان قشقائی نایب ایشیک آقاسی باشی

هم مانده است آقا سید صادق مجتهد کربلا تشریف دارند بعد خواهند آمد



روز دوشنبه بیست و پنجم رمضان امروز در مسیب اطراق شد صاحب دیوان از اصفهان

بار خانه پیشکش فرستاده بود آدم امام جمعهٔ اصفهان هم آمده بود مشیرالدوله از کربلا آمد میگفت

در شهر کربلا یهودیها دو میخانه باز کرده بودند خلاف تعظیمات شعائرالله دیده موقوف کردم یهودیها را

بحبس نگاهداشت دادم بالجمله چهار ساعت بغروب مانده برای تفرج شط کشتی بخار کوچک را حاضر

کردند با والی پاشا معتمدالملک بعضی پیشخدمتها بکشتی رفتیم خیلی بتأنی و آرامی حرکت میکرد بوی

هیزم و روغن چرخها را باد بسمت ما می‌آورد سبب صداع شد بمنزل برگشتیم اغلب بارها

امشب بغلا دمیرود هنگامهٔ غریبی بود متصل صدای تفنگ میآمد که اهل اردو می‌انداختند دفع شر میکردند عرب هزره مسیّب معروفست حکیم طولوزون که بحلّه و ذی الکفل و بابل رفته بود امروز آمد تفصیل سیاحت خودش را نقل میکرد گفتم انچه دیده است بنویسد انشاء الله تعالی در آخر این روزنامه نوشته خواهد شد



روز سه شنبه بیست و ششم رمضان صبح زود برخاستم هوا ابر بود باران هم میآمد رخت پوشیدم سوار شدم هوا سرد بود باد تند و مردم اینطرف جسر اجماع کرده بودند قدری هم معطّلی شد از جسر عبور کرده از بازارچه و کوچهای کثیف مسیّب گذشتیم در صحرا کالسکه نشستیم بهمان ترتیب که آمده بودیم از خانات عرض راه میگذشتیم انطرف خان محمودیه نهار افتادیم محمّد حسنخان روزنامه میخواند طولوزون معیّر الممالک پیشخدمتها اغلب بودند حکیم الممالک باز ناخوش و کسل است تیمور میرزا هم باز اظهار نقاهت میکرد میگفت امشب در خان محمودیه میمانم بعد از نهار بکالسکه نشستم راه دور است

همه را گل خسته کرد در راه زوار زیادی از خراسان و مسقط و طهران و غیره بکربلا میرفتند

عباس بیک پیشخدمت قراباغی با عیالش از طهران میآید میخواهد بمکه برود محمد رحیم خان سرتیپ زند را

دیدم تا سر من رای همراه است بعد میرود بنجف از راه نجد بمکه خواهد رفت دو ساعت بغروب

مانده از خور گذشته با شکله رفتیم که با کشتی ببغداد برویم حاجی جابر خان حاکم محمره را که ببغداد

آمده است معتمد الملک در خور بحضور آورد احوالات پرسیدم با کشتیهای خودش از راه بصره

ببغداد آمده است در کشتی محمد علیخان محمد حسنخان معتمد الملک مشیر الدوله

امین السلطان مهدیقلیخان آقا وجیه حکیم الممالک عکاسباشی عضد الملک

میرزا علیخان کشیکچی باشی بودند در کشتی نماز خواندم چای و عصرانه صرف شد یکساعت

و نیم از شب گذشته بعمارت ناصری رسیدیم آب شط گل آلود بود از این بارندگیهای جدید مقداری

زیاد شده است رسیدیم بعمارت نماز مغرب و عشا خواندم جسر را برای عبور کشتی باز کرده بودند

مردم را خیلی معطل گذاشت تا نصف شب بار و بنه و مردم در کوچهای بغداد گیر مانده

بودند راه عبور نداشتند گفتند یکدو نفر هم در آن اجماع و ازدحام با بار و بنه بشط افتادند اما گرفتند

کسی تلف نشد در این راه مسیب خیلی دزدی و دست اندازی اعراب ببار و بنه مردم شده

بود یکدو نفر را زخم زده بعضی اموال و اسباب مردم را بسرقت برده اند امروز در راه

کاظمخان فراشباشی را دیدم نزدیک کالسکه آمد خیالاتش سخت پریشانست گمان ندارم

با اینحالت علاج پذیر باشد   در عبور از جسر مسیب بحاجی میرزا علی مشکوة الملک هم صدمه عجیبی

وارد شده است در عبور بحاجی تنه زده از اسب انداخته اند با ضعف و ناتوانی قوه برخاستن

نداشته مال و بار زیاد گذشته است و حاجی را پایمال کرده سر و روی حاجی را در هم شکسته اند

آقا حسن رخت دار دیده بود حکایت میکرد که صورت حاجی تمام مجروحست بینی کج و صورت

معوج شده است   اطاقهای قصر ناصری بوی رطوبت کج داشت شب کج شدم صداع

سخت عارض شد در ها را باز میکردند سرد میشد می بستند نم و دم و بو و رطوبت کج اذیت میکرد

خیلی کم خوابیدم



روز چهارشنبه بیست و هفتم رمضان   برای خوابگاه شب گفتم در باغ چادر و آلاچیق زدند

نهاری صرف شد بعد از نهار بعزم زیارت کاظمین علیهما السلام برخاستم حاجی جابرخان پسرش

میرزا مهدی و پیشکارش در باغ بودند دیدم رفتم زیارت نماز خواندم از تهران تلگراف کرده بودند

که چند ساعت برف و باران باریده است سبب انبساط شد در خدمت امامین همامین عرض

تشکر کردم در بازار کاظمین میگذشتم قدری عطر خریدم والدهٔ شاه در خارج آبادی چادر و سراپرده

زده است رفتم از ایشان دیدن کردم از آنجا بمنزل آمدم امروز در روضهٔ مطهره شخصی موسوم به شیخ

اباالحسن که از سلسله عرفاست با آهنگ غریب و طرز مخصوص از مناقب ائمه میگفت وجست و خیز

غریب میکرد و در فاصلهٔ عبارات گوش خود را بضریح مبارک میگذاشت که جواب بشنود و دیوانگیها میکرد

میگفت تصفحات ایران آمده شاه مرحوم را ملاقات کرده ام حرکات مضحک میکرد



روز پنجشنبه بیست و هشتم رمضان اسب و چادر و آشپزخانه مختصری از راه خشکی بسمت مداین

فرستادیم خودمان با کشتی بقصد یکشنبه توقف و ملاحظه طاق کسری و زیارت حضرت سلمان

میرویم و حرمخانه مختصری هم همراه است در کشتی کوچکتر موسوم بالوپس چهار ساعت و نیم

از دسته گذشته بود بیرون آمدم مریم یهودی قلاله که ایام ولیعهدی خود در طهران دیده بودم

و مدتیست اینجا متوقف است بیرون درب عمارت ایستاده بود بهمان ترکیب و حالت دعا میکرد

از غنیه و مزاج او حیرت کردم که در این مدت بوضع ظاهر او تغییری راه نیافته زنده و سالم
مانده است در اسکله بقایق نشستیم مدحت پاشا و سایرین با من بودند وزیر امور خارجه خیال
آمدن نداشت کارهای لازم داشتم او را هم با خودم بکشتی بردم مشیرالدوله معتمدالملک
امین الملک عضدالملک حکیم الممالک مهدیقلیخان آقا وجیه حکیم طلوزان عکاسباشی
امین السلطان و سایر بودند در اطاق کشتی نشستیم باد سردی میوزید نهار صرف شد آب شط
زیاد است و گل آلود از اشیاهای آبادی بغداد گذشتیم وزیر خارجه مشیرالدوله امین الملک
حضور آمدند کاغذهای مفصل میرزا محبعلی که از سرحد بشکوه نوشته بود خوانده شد خیلی طول کشید
کشتی تجار بزرگی هم که گفتند از بصره آمد از ما گذشت بار و مسافر زیاد داشت من مشغول نوشتجات بودم
ندیدم هوا سرد است نسیم سردی میوزد برای والی پاشا خرقه ترمه بطانه خز که در دوش داشتم و سالم دوم
پوشیده بود یکفروند کشتی تجار که مساوی همین کشتی است که نشسته ایم از حاجی جابرخان حاکم محمره از ما
گذشت ببغداد رفت بعد از اتمام نوشتجات حکیمباشی طلوزان آمد قدری روزنامه اخبار جنگ فرنگستان
خواند دو ساعت بغروب مانده بساحل مداین رسیدیم چادرها را تازه در کنار شط میزدند قایق
نشسته بکناره رفتیم ابراهیم خان نایب امیرآخور اسب آورد سواری اصلان و سپرکردها
سواره ایستاده بودند اول بسمت طاق راندم چند دراج از جلو اسب پرید دو قطعه در هوا زدم

حوالی طاق آثار کهنه را که گویا دیوار باره بوده است و حالا تل خاکست ملاحظه کردم بنای

قلعه و دیوارها تماماً خشت خام است آجر ندارد اطراف عمارت محدود و دسبط حصار مدوری

داشته است که رسم آن باقی است قدری گردش کرده هیئات ابنیه و طرز عمارات را میسنجیدیم

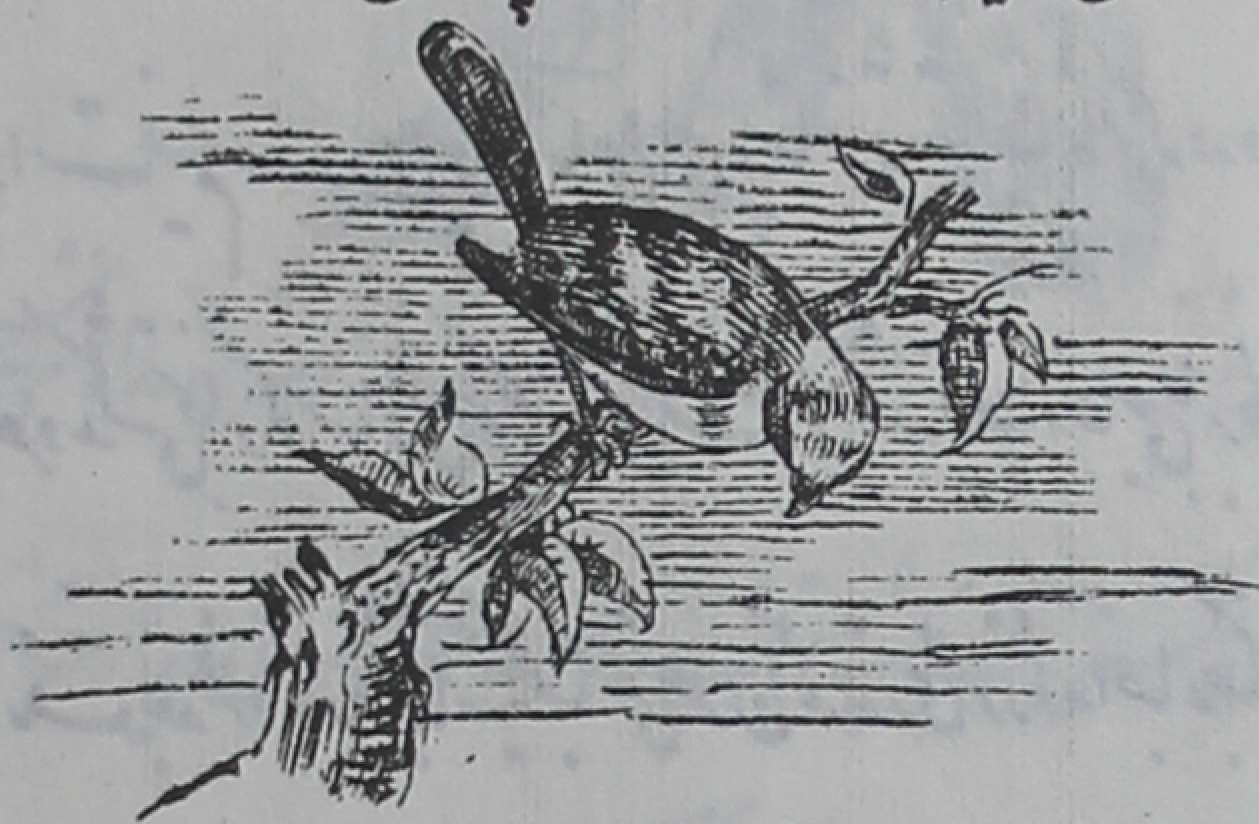
صحرا بوته زیاد داشت سوراخ موش و سایر حیوانات بسیار بود اسب را خیلی با حتیاط

حرکت میدادم خواستم بزیارت حضرت سلمان بروم وقت مقتضی بود درد دندان هم اذیت

میکرد بمنزل آمدم نماز خواندم بعد از شام عضد الملک محمد علیخان محمد حسنخان

وغیره بحضور آمدند ساعتی تخته زدند روزنامجات وغیره مشغول بودم نواحی مقبره سلمان

از توابع عزیزیه است و با این محل چند فرسخ مسافت دارد



روز جمعه بیست و نهم رمضان صبح بعد از حمام رفتن سوار شدم امین خلوت دیروز

با ما در کشتی نبود از راه بیابان و صحرا آمده است قوش هم برای شکار دراج آورده است

سوار شده با ما آمد ابتدا بزیارت حضرت سلمان رفته فاتحه خواندم آداب زیارت تقدیم شد

از آنجا بملاحظه طاق کسری رفتم صبح امین السلطان را فرستاده بودم که آدمی ببالای طاق
بفرستد با طناب ارتفاع و عرض و طول دهنه طاق را معین کنند سابقا بطور تخمین نوشته
آنچه بدقت ذرع و معین کرده بودند از این قرار است

قطر پایه درگاه سمت شط	قطر پایه دیوار طاق	طول فرش انداز ایوان
چهار ذرع و نیم	دست راست هفت ذرع و یکچارک	چهل و هشت ذرع

ارتفاع طاق	عرض دهنه طاق	قطر پایه درگاه
سی و دو ذرع	سی و چهار ذرع و نیم	دست چپ هفت ذرع یکچارک

طول درگاه سمت شمال	دهنه پایه طاق از ابتدا تا انتها
شش ذرع	سمت شمال نه ذرع

عرض هر درگاهی سمت شمال
چهار ذرع

عکاسباشی هم فتوگرافی بناها و اماکن را برداشته بود بعد از ملاحظه طاق بمقبره حذیفه یمانی
و عبدالله انصاری رضی الله عنهما رفتم در یک محوطه است که چند نخل دارد و یکی از نخیلات را
تازه باد شکسته بود چند نفر خدام از عرب بودند فاتحه خوانده بیرون آمدم بکشتی بازگشت شد
نهار را در کشتی خوردم و بسلامت و صحت و فراغت از درد دندان شکر گفتم در همین نهار کشتی ما بکشتی تجار

انگلیس که ازین کشتی بزرگتر است و به بصره میرفت رسید گویا شب اینجا مسکه شدید بگل نشسته بود

مسافر زیاد از فرنگی و غیره و بار و اسب متعدد در کشتی بود هرچه جهد میکردند از گل بیرون

نمی آمد سکنهٔ کشتی مضطرب بودند از آنها گذشتیم در کناره اردوی یک هواسل نشسته بود

با گلوله انداختیم افتاد خیلی دور بود و با حرکت کشتی گمان نمیرفت اینطور گلوله بخورد آبادی هم زرد نخشید

با ابتدای باغات رسیدیم بسیار با صفا و طراوت بود درختهای مرکبات نخیلات درختهای

صدر که در ایران کُنار میگویند خیلی بزرگ و بلند و سبز و خرم آبادی سمت راست که طرف

بغداد نواست بیشتر بود از محاذات خانهٔ اقبال الدوله میگذشتیم تیمور میرزا و نکیفر فرنگی را

آنجا دیدم از وقتیکه بکربلا و نجف رفتیم و برگشتیم تا امروز دیگر اقبال الدوله را ندیده ام

کفشد نقاهتی دارد • بالجمله باسکله رسیدیم از کشتی بیرون آمده با قایق باسکله رفتیم حاجی رحیم خان

خازن الملک نورالدین میرزای نایب ناظر و غیره بودند کسانیکه از راه خشک و صحرا

بمداین و قبر حضرت سلمان میروند بار با چاپار در عبور از شط دیاله محتاج بکشتی هستند نه اینکه

نتوانند یکسره با اسب بروند



۱۸۶

روز شنبه غره شوال عید رمضان است مثل سه پنج سال قبل در توضیح عید میان ایرانی و عثمانی اختلاف نیست

نهار در تالار قصر ناصری خوردیم پیشخدمتها بودند تیمور میرزا از آمدن بسامره استعفا میکرد که خیال دارم

بشهروان بروم مرخص کردم برود میرزا پسر علی اکبر نایب نظارتخانه هم از اینجا بطهران میرود حکیم الممالک

نیز بواسطه سوء مزاج و ناخوشی بسامره نمی آید از اینجا بطهران خواهد رفت تیمور میرزا از خانه اقبال الدوله

تمر آورده بود مثل خوشه انگور خود میوه به بامیه شبیه است قدری بزرگتر طعم انجیر دارد بعد از نهار

سلام عید منعقد شد حکیم الممالک و قهوه چی باشی با شال و کلاه و جبه حاضر شده بودند حکیم الممالک

علیان سلام آورد مدحت پاشا والی بغداد کمال پاشا ناظم افندی در اطاق پهلوی من ایستاده بودند

سایر وجوه و اعیان ملکیه و عسکریه عثمانی اعیان و اعاظم ایرانی ملتزمین رکاب قاضی و مفتی افواج و توپخانه

ایرانی و عثمانی همه مرتباً در خیابان صف زده بودند همه با لباسهای رسمی با کمال نظم و زیر امور خارجه در

سلام مخاطب بود بعد از ختم گفتگوی من آقا محمد علی نقیب باشی خطبه که فارسیاً و عربیاً از منشآت وزیر امور خارجه

و خیلی فصیح و خوب تلفیق و انشا کرده بود خواند بعد از نعت حضرت رسالت پناه و خلفای راشدین

دعای سلاطین اسلام را معاً بیان کرد اینطور مجلس سلام بطمطراق هیچوقت منعقد نشده بود خیلی خوب

گذشت بعد از اختتام سلام بزیارت کاظمین علیهما السلام نماز خوانده در گوشه ایوان طلای خودمان ۷ رقم

نشستم یوسف بیک قهوه چی باشی والده شاه چای آورد خلاصه بیرون آمده سوار شدم امروز هم

علاوه بر انعامات سابق بخدام انعامی داده شد بعد از ورود منزل معیر الممالک در تالار

قصر ناصری بعضی جواهرات و اسباب زنجار بغداد بحضور آورده بود خریداری شد میرزا هادی

معدل پیشکار مشیر الملک از فارس آمده پیشکش و عریضه آورده بود بحضور آمد با همان کشتی از بصره

آمده است که روز رفتن بزیارت حضرت سلمان آمد از کشتی ما گذشت جلال شاه پسر آقاخان هم

جعبه تفنگ خوب گلوله زنی دو لوله ساچمه زنی در یکجعبه پیشکش آورده بود خوب تفنگی است عکاسباشی

البوم بزرگی از عکسهای اسکندریه و مصر و سوز از شخص عکاس فرنگی گرفته آورده بود ملاحظه کردم تا

یکساعت از شب گذشته میرزا علیخان حکیم الممالک مهدیقلیخان عکاسباشی بودند بعد از نماز رفتم شام

خوردم بعد از شام آتشبازی مختصری کردند امروز بعباس میرزا یک نشان تصویر با خلعت داده

یک شال و یک حلقه انگشتر هم برای مادر عباس میرزا فرستادم امروز مشیر الدوله هم بوزارت عدلیه

اعظم و وزارت وظایف و اوقاف منصوب شده جبه مرصع و یک حلقه انگشتر برای او فرستادم



روز یکشنبه دویم شوال امروز باید از بغداد بسمت سامره حرکت کنیم راه امروز را شش فرسنگ میگویند اول گفتند به بنکیجه منزل خواهد شد که از توابع بغداد و اعظمیه است ثانیاً منزل را دخاله قرار دادند که قدری بالاتر از بنکیجه است در اسکله بقایق نشسته بکشتی بخار رفتیم از راه آب منزل دویم براحت نزدیکتر است مردم و بارها از ساحل سمت راست شط براه خشکی رفتند بکشتی رسیدیم میرزا علیخان محمد حسنخان میرزا محمدخان موچیخان خازن الملک معتمد الملک مشیر الدوله امین السلطان محمد تقیخان کشیکچی باشی عکاسباشی محقق دهباشی قهوه چی باشی پسر امین الدوله بودند قدری در کشتی مکث شد عباس میرزا آمد مرخص شد باتفاقه برادرش مراجعت کرد پنج ساعت از دسته گذشته بود که کشتی حرکت کرد از سواحل کاظمین ع و امام اعظم و قریجات غالباً سمت راست شط که شمال شرقی است آبادی داشت با چرخ و دلو بحرکت اسب آب می کشیدند خانوار و نخیل و زراعت بود سمت دیگر شط کمتر آبادی داشت والی پاشا با کلوله در میان یکدسته قاز که در آب بودند یک قاز صید کرد کشتی را قدری نگاه داشته قایقی رفت قاز را آورد مرغ زیاد از هر نوع روی آب بود حاجی شهاب الملک و سوارهاش را کنار شط دیدیم از آنها گذشته بفاصله زیادی مهدیقلیخان آقا جعفر میرزا عبدالله محمد علیخان بیکلربیکی را دیدیم در کناره اسب میدوانند دراج زیادی در زراعتهای ساحل شط بوده است خیلی صید کرده بودند کشتی بتأنی حرکت میکرد و هرچه میرفتیم از منزل اثری نبود بالاخره مقارن غروب چادرها دیده شد اردو بوضع خوب کنار شط زده شده است چراغها در آب شط عکس

 داده بود خیلی روح و صفا داشت در نیم فرسنگی منزل در وسط دجله جزیره طولانی پیدا شده شط را

بدو شعبه قسمت کرده بود در نزدیکی محل اردو جزیره تمام شده و باز تمام دجله در کمال وسعت جریان داشت

کشتی از محاذات سراپرده ما خیلی گذشت قایق آوردند والی پاشا مشیرالدوله امین السلطان با من

بقایق آمدند رفتیم دم سراپرده پائین آمدیم الحمد لله بسیار خوش گذشت



روز دوشنبه سیم شوال بغازانیه میرویم چهار فرسنگ و نیم راه بود یعنی از روی آب این مسافت

بنظر می آمد از خشکی و خط مستقیم باید نزدیکتر باشد صبح سوار قایق شده بکشتی رفتیم پاشا مشیرالدوله که

و اشخاص دیروزی همه بودند محمد تقیخان بعلاوه مهدیقلیخان آقا وجیه میرزا عبدالله مجدالدوله

معیرالممالک دوستمحمد خان عضدالملک بودند پنج ساعت از دسته گذشته حرکت کردیم دو ساعت

و نیم بغروب مانده بمنزل رسیدیم طرف راست دجله امروز بازآبادتر است سمت چپ کمتر آبادی

دارد اول آبادی منصوریه رسیدیم خیلی آباد بود نخلستان زیادی داشت بعد بسعدیه بعد ازان

بمنزل که غازانیه است این آبادیها بیکدیگر متصل نیست در فاصله هر فرسنگ آبادی است

و سر آبادی امتدادی دارد بعادت ایام گذشته نهاری صرف شد الحمد لله از روی اشتها و سلامت

محمد حسنخان روزنامه خواند مجد الدوله قصیده خوبی گفته بود آورد خواند بخوشی و راحت بمنزل رسیدیم

کشتی مخادی سراپرده بکناره متصل اسیاد بی منت قایق پیاده شدیم بعد از ورود منزل نماز خواندیم

باز نیمساعت بغروب مانده بقایق نشستیم محمد حسنخان عکاسباشی آقا حسن تاجر قهوه چی باشی بودند اطراف

شط رفتیم پیاده قدری گردش کردیم باز سوار قایق شده بچادر برگشتیم



روز پنجشنبه چهارم شوال امروز منزل خان بجار و شش فرسنگ مسافت است صبح شهاب الملک کاغذی

فرستاده بود که علیقلیخان اجودانباشی قشار که بقصد مکه مرخصی گرفت و در کربلا ماند بصدمه چرخی که از بلندی

افتاده بود فوت شده است پنجساعت و نیم از دسته گذشته سوار کشتی شده راندیم یکساعت

و نیم بغروب مانده وارد منزل شدیم چون رودخانه اعوجاج دارد دیر رسیدیم خلاصه خیال شکار

داشتم سوار اسب شدم قدری راه را کج کرده بصحرا رفتم به بوته زاری رسیدیم دراج زیادی

پرید نایب ناظر محمد ابراهیمخان و سایر قوشچی ها امین خلوت سایر بودند چند دراج صید شد خودم کیهم

بیرون آمد چند سواری عقب کردند نتوانستند کاری بکنند جلو این بوته زارها کال بزرگی بود آنطرف زمین
پست و بلندی زیاد داشت از آنجا گذشته بجلگه صاف کپر مانند رسیدیم باد و سردی از پیش رو میوزید
همه پیشخدمتها و حسام السلطنه سایر بودند. سردی هوا و باد خشکی که میوزید باعث خستگی شد با امین السلطان
گفتم بتو رسیدیم کشتی را نگاه دارند نهار هم ببرند بکشتی خودم هم تاخته بکنار شط رسیدم کشتی عقب مانده بود
قدری تأمل کردیم کشتی رسید تخته گذاشتند بکشتی رفتیم همراهان هم آمدند نهار خوردیم محمد حسنخان
روزنامه خواند عکاسباشی چند شیشه عکس انداخته بود در کشتی بکاغذ نقل کرد منتخبات اشعار شیخ را
گفتم میرزا علیخان کن مینوشت تفنگ زیاد بمرغ سقا و قاز و غیره انداختیم نخورد سمت راست شط ایلات
عرب خیلی بودند سیاه چادر و کپر داشتند و همه جا با چرخ و گاو از شط آب میکشیدند دلکن خانه
و اشجار دیده نشد سمت چپ هم چرخ آب و عشایر اعراب بودند طرف راست بالنسبه بسمت چپ
ارتفاعی داشت و رفته رفته طبیعت زمین تغییر کرده سنگ و ریگ پیدا میشد دیگر یحیی
خان بختیاری جمعی را دیدم که با قمه خودشان و بارومالشان را عبور میدادند باد و ربین نگاه میکردم
میرزا نبر زنگجان کارگذار را ساتو بغداد را شناختم راهی است که از سمت کاظمین می آیند و در محل
موسوم به جبیل منزل میکنند عصر بمنزل آمدم نماز خواندم چای صرف شد در اردو دراج زیاد زدند
گرفته بودند اراضی منزل سنگلاخ و ریگ بوم است راه این منزل از خشکی دره و ماهور

زیاد داشته است واز نهر موسوم بعظیمیه عبور میشده است که در فصل بارندگی از سمت

جبال سرحدیه آبی باین نهر جاری میشود عربها مکشوف العوره مردم را از آب عبور میدادند

عشایر عرب که چادرهای آنها امروز دو طرف شط دیده شد آل بوفراج از طوایف عشیرة العزه

عشیره خسرج بوجواری مسعود جبور



روز چهارشنبه پنجم شوال امروز باید بسامره برویم میگویند از خشکی شش فرسنگ راه است

از سراپرده بیرون آمده بکشتی نشستم اشخاص دیروز بعلاوه حسام السلطنه وزیر خارجه مجدالدوله

میرشکار بودند همه جا دو طرف راه عشایر عرب ساکنند تقریباً در چهار فرسخی سمت راست آثار

بزرگی از قلعه و باره و عمارت بنظر آمد که خراب شده ریخته اثری باقی است پرسیدم گفتند جالسیه

یا جالوسیه از بناهای خلیفه هارون الرشید است و پیش از این آثار کاروانسرائی قریب

بشط دیدم گفتند خان مزراقچی است که زوار منزل میکنند امروز جزیره و شعبات در شط

زیاد بود سمت راست جزیره کوچکی بود که بخشکی هم راه داشت نورمحمد خان پیشخدمت از بالای

کشتی دراجی نشان داد از توقف در کشتی خسته شده بودم گفتم کشتی را نگاه داشت تخته گذاشتند

بخشکی گذشتم جمعیتی با من آمدند معیر الممالک امین الملک محمد حسنخان آقا وجیه میرزا علیخان

محقق ناصر قلیخان میرشکار عضد الملک عکاسباشی امین حضور آمده بودند مقارن آن

حال مهدیقلیخان و عبد القادر خان سرتیپ سواره از صحرا پیدا شدند درین صحرا بوته های شور

که مخصوص کپیر است و درختهای گز بقدری است که پیاده در آن پنهان میشود مثل اینکه غلامعلیخان را

گفتم دراج بپراند خوک بزرگی از زیر بوته بیرون دوید تفنگ چارپاره زن از میرشکار گرفته انداختم دور شده

بود نخورد قدری در کناره راه رفتم کشتی از ساحل دور رفته بود بقایق نشستم امین حضور عکاسباشی

دهباشی با من آمدند سایر در ساحل معطل ماندند قایق بزرگی برد که حضرات را بکشتی برساند

قایق بکناره متصل نشد قایقچی یکیک را بدوش میکشید بقایق می انداخت جریان آب هم طوری

بود که قایق متزلزل بود و در محل خطر از کشتی طناب انداختند قایق را محکم بستند کشیدند حضرات با فضاح

خودشان را بکشتی رساندند وضع و حالت مضحکی بود باالجمله امروز در بین راه نزدیک همان قلعه آجر

جالتپه در شط آثار پل قدیم پیدا بود دو ستون چندی با آجر در سمت راست شط باقی است و این

قسم آثار که غالباً از عهد عباسیین مانده بفاصله های مختلف جالتپه را با سامره متصل میکند یکساعت

بیشتر بغروب باقی نبود که در کنار دجله برج کهنه بلند کم قطری دیدیم شط دو شعبه منقسم و جزیره

درمیانه حادث گردید کشتی ما در ورطهٔ تردید افتاد که از کدام شعبه حرکت کند هر دو سمت را امتحان کرد

در هر دو شعبه انحدار و تندی آب و نزدیکی سطح زمین و کمی عمق قریب بمساوات بود بالاخره از شعبه سمت راست

کشتی بحرکت آمد و غافل از اینکه کشتی بخشکی رانده ایم بفاصله اندک صدائی با جزئی تزلزل از کشتی برخواست

و برجای ماند تقریباً نیم ساعت بغروب مانده بود که بیحرکت ماندیم از اطاق مخصوص خودم بیرون آمده

بسطح فوقانی کشتی که مجمع اعیان عثمانیه و ایرانی بود رفتم کپیتان و عمله کشتی جهدها کردند تدبیرها بکار رفت

هیچ علاج سودمند نیفتاد و همچنان کشتی منقلب یمیناً و شمالاً از پیش رفتن و پس نشستن عاجز بود

این نقطه که پای در گل مانده ایم محاذی یورت یکزمره اعراب بدوی است و بیچارها آنقدر بیمعونه و تنگ معیشتند

که نتوانستند مردم کشتی را یکشبه آذوغه بدهند مردم غالباً در کشتی گرسنه مانده اند من خود از بالای اطاق

خودم برگشتم اول غلامعلی خان و بعد از او آقا رضای دهباشی را با قاتق یکباره فرستاده پیاده بمره

روانه کردم که حالت کشتی را باز دو خبر بدهند اسب بیارند در اطاق بعد از ادای فریضه شام خواستم

بحمدالله تعالی با نان و کباب جوجه و تخم مرغ آب پز تغذیه شد و حالا که سه ساعت از شب گذشته است

در اطاق کشتی اتفاقات و حالات امروز را تا این ساعت نوشتم هنوز صدای طناب و زنجیر و آمد شد عمله و اتباع

ضعف و شدت بخار و صدای چرخها متصل شنیده میشود علامت نجات نیست در کشتی جزئی حرکتی هم رسید

لکن برای این بود که زود در همین نزدیکی سخت تر و محکمتر بگل نشینند در این هنگام از ساحل شط صدا برخواست

ابراهیمخان نایب امیرآخور برای من اسب آورده بود برای حاضرین کشتی هم آمده مال سواری آورده اند

غلامعلیخان هم برگشته اسب با محمدعلیخان امین السلطنه بکشتی آمدند محمدعلیخان مسلح و با تفنگ وارد شد مسافت را

پرسیدم گفت از اینجا تا محل اردو سه فرسخ است بتصور بعد مسافت و انقضای وقت و موقع عزیمت

رفتن را فسخ کردیم عزم رحیل باقامت بدل شد گفتم حسام السلطنه باردو برود بمردم اعلام کند که در کشتی

ماندیم صبح می آئیم اسبها را هم قرار شد در همین اوبه اعراب تا صبح نگاه دارند با اینکه پنجساعت از شب

گذشته و در کمال خستگی بودم باز رفتن باردو را بهر ملاحظه راجح دیدیم و ثانیاً قایق فرستادم آواز دادند

که اسبها را برگردانند باز هنگامه درگرفت های و هوی غریبی شد اسبها را تا پای پله کشتی آوردند همه

سوار شدند الا بعضی که نیامده اند من بقایق نشستم یکباره رفتم اسب آوردند سوار شدم هوا سرد بود

سر و رو را پیچیدم برای روشنی و نمایندگی راه بعضی فانوسهای کشتی را با ما آوردند و همینطور تا منزل

همراهان چراغی در دست داشتند در راه با حسام السلطنه صحبت میکردم ماه در شرف غروب و در افق

شعاع مختصری داشت نسیم سردی میوزید در دست و پا سردی نسیم و هوا حس و قدرت نگذاشته بود

ابراهیمخان نایب امیرآخور با یکنفر عرب در جلو بلدی میکردند ابتدا بسمت شمال حرکت میکردیم تا بجاده

رسیده بطرف مغرب منحرف شدیم بلد عرب را هم انعام داده مرخص کردم و همچنان میراندیم

تا چراغ اردو نمودار شد باحتمال اینکه اردو و منزل است مشعوف بودم نزدیکتر رفتیم چراغ را

متحرک دیدم پیش آمد معلوم شد آقا رضای دباشی است و برای من شام و رخت خواب آورده است

ما را دید برگشت پرسیدم از راه چه مانده و تا منزل چه قدر باقی است گفت دو فرسخ کمتر است پیان او بر جهید

و تعجیل افزود که از گذشتن موقع خواب بسیار خسته بودم خلاصه راندیم تا آبادی شهر دیده شد اول

بنائی که دیدم برج متوکل بود که در تاریکی شب از کنار راه در طرف راست رؤیت میشد بنای عظیم مرتفعی است

از آنجا گذشته از کنار قلعه گذشتیم در ساحل دجله اردو و سراپرده زده شده بود هشت ساعت

از شب گذشته بمنزل وارد شدم و در نیم شب هنگامه از نبودن آذوغه و علیق برپا بود این یکشبه بسامره

و منزل خان نجار بمردم خیلی سخت گذشته است کاه خرواری بیست تومان یا بیشتر بدست نمی آید

سایر چیزها را بهمین قیاس میتوان معلوم کرد



روز پنجشنبه ششم شوال صبح با کمال کسالت دیرگاه از خواب برخواستم خستگی دیشب و بیخوابی و حرکت بی‌هنگام
از کشتی هنوز باقی است نهار در منزل صرف شد بعد از نهار بقصد زیارت بیرون آمدم تا دروازه شهر بطور
خیابان اردو افتاده چادر زده اند از اردو ناله گرسنگی و درماندگی باسمان رفته هیچ چیز بدست نمی آید
هنگامه غریبی است مدحت پاشا و سایرین هنوز در کشتی مانده اند شاکر بیک نایب الوالی باتفاق مشیرالدوله
آمده است اما کاری ساخته نشده چیزی یافت نمیشود مقدما گویا برای اردو چیزی تدارک نکرده بودند
از گفتگو و دوندگی کارگذاران این بلد هیچ اثری مترتب نیست بهرحال وارد قلعه شدیم فضائی
محدود است سکنه قلیل دارد که تقریباً از سیصد خانوار عدد آن نمیگذرد مردم تنگ معیشت
بی بضاعت هستند خانه ها خیلی محقر و مختصر کوچه ها تنگ و کثیف است در انتهای کوچه ها و یک محوطه که وسعت
آن نسبت بآن کوچه ها نمایش میدان وسیع داشت وارد صحن مقدس شدیم گنبد عسکریین علیهما السلام
که خود خدمت طلای آنرا مباشر بودم خیلی باشکوه و باجلوه بود صحنهای اینجا که سه محوطه است دو
بزرگ و یکی کوچکتر بتوسط مرحوم شیخ عبدالحسین مجتهد از جانب من تعمیرات شایسته شده است
آقا سید علی کلیددار و معدودی خدام با علمها و آدابی که دارند باستقبال آمدند آقا شیخ محمد برادر
مرحوم شیخ عبدالحسین و آخوند میرزا محمد باقر پسر مرحوم ملا زین العابدین سلماسی که سالهاست در سامره مجاورت
اختیار کرده بودند با آداب زیارت بروضه مطهره وارد شدیم نماز خواندم بیرون آمده بمقام غیبت ..

حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه رفتم اولاً گنبدی کاشی کاری از بناهای مرحوم محمد علی میرزا

حاکم کرمانشاهان است و این گنبد در شبستان مسجدی است که شخص اول وارد میشود داخل مسجد را

با گچ ساده سفید کرده اند از این مسجد دری است که با پله بپائین رفته بفضایی دیگر که هم مسجد زنانه

و مردانه است میرسید بعد از آن فضایی کوچکی است که از سمت جنوب چند روزن برای روشنائی

به بیرون دارد و در منتهای این فضا دری است که در عهد الناصر بالله عباسی ساخته شده

و در سنه ششصد و شش هجری است با علی درجه امتیاز ثبت شده و در صناعت نجاری از

نفایس روزگار است با اینکه اینهمه زمان گذشته و در مرور دهور بحفظ و نگاهداری آن هیچ اعتنا

نشده بعضی جاهای از شمع و آتش گذاشته سوخته اند منور مثل بهترین جواهر جلوه گر است در اطراف

در تاریخ آن منبت شده بود بمیرزا علیخان گفتم با روشنی چراغ شرح آنرا خواند و نوشت این است

که درین روزنامه ثبت میشود

بسم الله الرحمن الرحیم قل لا اسئلکم علیه اجراً الا المودة فی القربی و من یقترف حسنة نزد له فیها حسناً ان الله

غفور شکور هذا ما امر بعمله سیدنا و مولانا الامام المفترضة طاعته علی جمیع الانام ابو العباس

احمد الناصر لدین الله المبین امیر المومنین و خلیفة رب العالمین الذی طبق البلاد احسانه و عدله و غمر

العباد بره و فضله قرن الله اوامره الشریفه بالنجح و الیسر و جنوده بالتایید و النصر جعل لایامه المخلدة حداً

لابلوی جواده ولرایته المجده سعد المحتوبا برباده فی عز تخضع له الاقدار فیطیعه عواصیها وملک تخضع

له الملوک فتملکه نواصیها وتیوتلی المولوی الحسین بن سعد الموسوی الذی یرجو الحیاة فی ایامه المخلده

ویتمنی انفاق عمره فی الدعاء الدولته المؤیده استجاب الله له دعوته فی ایامه الشریفه السنیه من سنه

ست وستمائه الهلالیه

این در چندان بزرگ نیست بیات آن هلالی و در اضلاع آن دو صفحه خارج از سطح اصلی شده یک حاشیه

خط ثلث و متن آن اسلیمی نازک دارد سایر را بطرزهای مختلف منبت کرده اند واین فی الحقیقه چارچوب

و پنجره ایست وسط آن دری است که وارد یک فضای کوچک محقری میشود اینجا را آقا شیخ محمد کاشی

کرده است و باسم من رقم شده چراغی افروخته‌اند وارد انجا شدم درسمت قبلی این فضا چاهی هست

دور آن را با سنگ مرمر فرش کرده اند محل غیبت کبرای خاتم الائمه علیه السلام اینجاست عمق چاه

منتهادو ذرع است بوی خوشی از آن ساطع بود سر چاه دو رکعت نماز خواندم گفتند که مردم پول و اشیاء

بچاه میریزند خاک بر میدارند با آقا شیخ محمد گفتم شبکه مطلائی بسازد در سر چاه نصب شود ما نع

اینگونه بی ادبیها باشد بعد از نماز و دعا بیرون آمدم برای ملاحظه و سرکشی تعمیرات ببام رفتیم طلای

گنبد و تعمیرات همه خوب شده قدری هم وضع شهر و آثار کهنه اطراف را ملاحظه کردم پائین آمده

حسام السلطنه و مشیر الدوله را برای قرارداد امر آذوغه خواستم صحبت کنان از دروازه دیگر شهر

که بسمت شمال است بیرون آمدم از محاذات خانه که حاجی صالح کیته تاجر معروف ساخته و برای آشیه
زوار وقف کرده و خانه خوبی است گذشتیم در آبادی سپاموره گویا این عمارت و لیتن بناست در خارج
قلعه آثار و رسوم برجها و قلعجات و عمارات بسیار است اول بنائی که بقلعه حالیه شهر اتصال دارد
بنای مرتفعی است که بمتوکل عباسی نسبت میدهند مناره ضخیم و بلندیست که از پائین مخروطی ساخته
شده راه آنرا از سطح خارج بمارپیچ بالا برده اند رفته رفته باریک شده در سر آن طاقی بهیأت
تخت فیل ساخته اند راه این مناره ده مرتبه دور زده بالا میرود و آنچه مذکور است سواره با اسب و قاطر
بالا میرفته اند با وسعت راه و متانت بنا جای انکار این قول نیست و اگر بالفرض روزی بامتحان اسب
و قاطر بالا برده باشند ممکن است لکن در محلی که ارتفاع آن برای سیاح پیاده وحشت انگیز است
عبور و صعود مال بنظر مشکل می آید فاصله سر مرتبه این مارپیچ بدیگری تقریباً ده ذرع تمام است و از
بالای همه سمت خوب دیده میشود جمعی مردم تماشا بالا رفته بودند همینکه ما رسیدیم پائین آمدند
خواستم خودم بالا بروم دو مرتبه هم طی کردیم عضدالملک میرزا علیخان آقا وجیه اسحق خان هم
با من بودند از سطح راه مزورا آجرها شکسته ریخته است پست و بلند و بعضی جاها تنگ شده بعلاوه
حرکت مستدیر هم مستلزم دوران سر و گیجی است تا بالا رفتن صعوبتی داشت در همان مرتبه دوم
نشستم عکاسباشی حاضر بود عکس می انداخت عکس ما را در همان مکان که نشسته بودم برداشت

قدری همانجا نشسته اطراف را با دوربین ملاحظه کردم چای و عصرانه صرف شد پائین آمده باردو

برگشتم محمد رحیمخان سهرتیپ زند آمده بود اجازه زیارت مکه میخواست باذن و مرخص شد



تفصیل اوضاع و خرابه سامره

جمعه هفتم صبح سوار شده بسمت خرابه‌ها و آثار کهنه سامره است رفتم هنوز در کار آذوغه و علیق اردو

نتوانسته‌اند قراری بدهند مردم ازین جهة پریشان و خودم کسل بودم غالب ملتزمین اردو اضطرارا

زواید مال و آدم خودشان را یا از سمت قراتپه بقصر شیرین فرستادند یا بیعقوبیه و شهروان برگردانیدند

بالجمله اول عمارتی که دیدم اثر قلعه و شهری است که هنوز میتوان وضع بیوتات و بنیان آنرا معلوم کرد

درین میان بعضی عمارات باقی است از جمله طاق و کریاسی بطرز طاق کسری است نه بآن ارتفاع و وسعت

اما با آن سبک و نمونه ساخته‌اند در دو فرسنگ مسافت دو قلعه دیگر بود که در محل مرتفعی مشرف

بدجله ساخته شده دیوار و برج و حصن برقرار است تا این دو قلعه هم بفاصله مختلف آثار قلعه‌ها و عمارات

خراب زیاد بود قریب باین دو قلعه در دجله شعبات بهم میرسد طبیعت ارضی تغییر کلی یافت سنگ

در زمین بیشتر بود و انحدار آب و کمی عمق آن بیشتر محسوس میشد در کنار یکی از شعبات شط برای

نهار پیاده شدیم پشخید تنها بود نداز سامره باینجا آمده و شد زیاد بود در قریهٔ موسومه بساپس

که در نزدیکی نهارگاه ماست کانی سراغ کرده اند همچون آب شیرین غوغای کاروانی هنگامه برپا بود

مشتگاه مثل دسته بگل دست بدست میگشت بعد از نهار سوار شدیم سمت بالای شط هرچه بنظر می آمد

آثار قلعه و رسوم عمارات بود اینجاها از دجله میتوان با اسب عبور کرد گذرگاه معین دارد جزیره در میان

شط دیدیم وسیع و مشجر یعنی درخت گز و بوته زیاد داشت احتمال دادم که دراج و تیهو داشته باشد بان سمت

رفتیم تیهو و دراج زیاد پرید چند تا با تفنگ زدم عبدالقادر خان سرتیپ و دیگران قوش می انداختند

دراج و تیهو زیاد صید شد یک تیر تفنگ بموقع سم انداختم برای تیهو روی اسب کج شدم بعقب تفنگ روی

استخوان بازو بود صدمه زد دستم درد آمد دیگر تفنگ نینداختم قدری تفرج کرده در ساحل شط نماز

خواندم عکاسباشی چند صفحه عکس از ما و همراهان انداخت عربی دو مشک را باد میکرد و سرش را می بست کشتی

فوری میساخت مثل وزق روی آب می افتاد عبور میکرد گفتم عکاسباشی عکس عرب را هم انداخت خلاصه سوار شده

از سمت آبادی ساپس والحاوی بمنزل مراجعت کردیم مقارن مغرب وارد اردو شدیم والدهٔ شاه و معتمدالملک

و سایرین که از عقب می آمدند در کشتی موسوم بالوسپ بودند متعاقب کشتی ها خیلی سخت بگل دچار شدند قایقی هم که

کشتی یدک بود شکست همراه ده آنها با ساحل قطع شد در کشتی بی آذوقه مانده خیلی زحمت دیده بودند بالاخره با یک قهوه

که اتفاقاً پیدا شده بود بکناره آمدند امشب بسامره رسیدند

روز شنبه هشتم شوال امروز از سامره کوچ میدهیم و فی الحقیقه امروز بسمت طهران عزیمت میشود صبح

حمام رفتیم حکیمباشی طلزن آمد اسپتانی از معطلی خودشان و والده شاه در کشتی موسوم به آنوس که متعلق

کشتی مابکل نشسته بوده حکایت میکرد که بکلی دستشان از ساحل گسیخته و یک شب و روز معطل مانده بودند

بالاخره باستعانت یک قفه که اعراب آن نواحی آورده بودند بساحل آمدند دیروز والده شاه بسامره

وارد شد خیلی سخت و بد گذرانیده بودند

بعد از حمام بقصد زیارت سوار شدم اول بمقام غیبت رفتیم حسام السلطنه مشیرالدوله

وزیر امور خارجه پاشاها با من بودند در سر چاه دو رکعت نماز خواندم میرزا علیخان کتیبه اطراف

در را میخواند تاریخ از را تعیین میکرد بعد از نماز و تقدیم شرایط زیارت بیرون آمده بزیارت امامین همامین

عسکریین علیهما السلام رفتیم ضریح امامین ع فولاد و از بناهای مرحوم شاه سلطان حسین صفوی و خیلی

ممتاز است در یک ضریح فولادی اول مرقد امام علی النقی علیه السلام است دویم مرقد امام

حسن عسکری ع است سوم قبر نرجس خاتون مادر حضرت صاحب الزمان علیه السلام است

در ضلع شرقی ضریح فولاد ضریح دیگر برنجی است که حلیمه خاتون دختر امام محمد تقی علیه السلام مدفونست

بنای این گنبد و بقعه از مرحوم احمد خان دنبلی است داخل بقعه را محمد علیخان هندی که از نوابان

لکناهور است آئینه بندی ممتاز کرده است گنبد کاشی مقام صاحب الامر علیه السلام و مسجد

و شبستان آنجا از بناهای مرحوم محمدعلی میرزا است کاشی کاری صحن و طاق نماها و دو مناره و طلای
گنبد مطهر از تعمیراتی است که مرحوم شیخ عبدالحسین مجتهد از جانب ما متصدی بوده است یک
چهل چراغ هم با مصارف و شمع سالیانه از جانب من پیشکش شده در رواق آویخته است قندیل
و چراغ دیگر نیست درین روضه مطهره مثل سایر مشاهد نذورات و معلقات نیست زینت آن
خیلی کم است خلاصه بیرون آمده سوار شدم در خارج قلعه سامره بکالسکه نشسته راندیم
منزل امروز خان بجار و گویا شش فرسخ کمتر بیشتر است بعد از طی یکدو فرسخ بنهار پیاده شدیم
پیشخدمتها و سایر بودند در عرض راه یک دسته زوار تصادف شد بیشتر از اهالی شیراز
و بعضی متفرقه بودند پس از صرف نهار همچنان با کالسکه میرفتیم تا آثار قلعه جالسیه نمایان
شد اسب خواسته سوار شدم از میان قلعه عبور افتاد وسعت قلعه تقریباً مساوی
ارک طهران است حصار و برجهای آن باقی است از عمارات وضع و اسلوب آنرا معلوم نمیتوان
کرد همینکه از آثار و رسوم قلعه گذشتیم بوته و درختهای گز در صحرا بیشتر شد انبوه درخت
و بوته حالت جنگل داشت دراج و تیهو زیاد برخواست بقصد شکار دراج رفتم دهباشی جلو
میرفت یکدفعه خودش را کنار کشید فریاد کرد دیدم گرازی بیرون آمده بسمت من می آید با دو لوله
تفنگ ساچمه که در دست داشتم خیلی نزدیک انداختم نیفتاد گویا ساری اصلان و سایر هم تفنگ

 انداخته بودند از شط گذشته گریخته بود بالجمله بسمت جاده رانده بکالسکه نشستم نهر خشک قدیم

معروف بنهروان امروز از یک فرسنگی سامره همه جا درسمت راست جاده دیده میشد نتوانستم

معلوم کنم که این نهر را از چه نقطه از شط منشعب کرده بودند بتخمین و قیاس باید از جای دور جدا کرده

باشند حالا بکلی بایر است که هیچ آب نمیگیرد و بیفایده مانده است درکنار همین نهر خشک مقبره

دیدم تحقیق کردم گفتند قبر ابراهیم بن مالک است خان میرزا قچی هم که وسط راه و میان منزل است

درکنار جاده واقع است آباد است لکن سکنه ندارد برای ادای نماز ظهر و عصر در صحرا پیاده شدم

چای و عصرانه صرف شد مقارن غروب بمنزل رسیدیم چادرها را کنار دجله زده اند شب

خسته بودم بعد از شام زود خوابیدم



روز یکشنبه نهم غازانیه منزل است علی الصباح بیرون آمده سوار شدم از خان نجار گذشته
بکالسکه نشستم بعد از قطع مسافتی در صحرا برای نهار پیاده شدم شکارچیها آهوی زنده آورده بودند اضطراب
میکرد گفتم آزاد کردند با وجد و نشاط راه صحرا گرفت قدغن کردم تازی بکشند فارغ برود بعد از
نهار باز بکالسکه نشستم جاده بمسیلی افتاد که آب شسته و گود کرده است سطح آن هموار بود کالسکه
خوب حرکت میکرد دو طرف این مسیل که نسبت بسطح آن مرتفع است بوته کاروان کش و بوته‌های
دیگر زیاد دارد قریب دو فرسخ در همین مسیل راندیم درین بین میرشکار آمد گفت در سمت راست
شکارگاهی است اسب خواسته سوار شدم قدری رانده از نهر اعظمیه گذشتیم آب این نهر نسبت
بآنروز که از کشتی ملاحظه کردم خیلی کمتر شده است از نهر گذشته بجنگل گز و بوته زار انبوه رسیدیم
اراضی اینطرف نهر را غالباً آب شسته و پست و بلند و ناهموار بود ساری اصلان امین خلوت
و قوشچیها پیشخدمتها بودند دراج زیاد پرید بحساب و قیاس نمیآید قوش ایلدرم محمد ابراهیم خان را
آورد بدراج انداختم گرفت گفتم سیر کردند که دو قطعه دراج هم با تفنگ زدم خوک بسیار
بیرون میآمد از هر طرف عقب میکردند منهم بشکار گراز رفتم دراج متروک ماند گراز بزرگی از نزدیک
من بیرون آمد اسب تاختم تا مسافتی تعاقب کردم بسمتی رفت که درخت و بوته زیاد بود
حرکت اسب صعوبت داشت گراز هم ایستاد خواستم با گلوله بزنم غفلةً برای اسب من برگشت

وچیزی نماند که اسب را مجروح کند باو چپ ستادی اسب را عقب کشیده صدمه کرا از را دفع کردم و با گلوله
زدم که نتوانست حرکت کند ابراهیمخان نایب و حبیب الله خان شکارچی و آقا رضای دهباشی شمرا
بودند ابراهیمخان در اسب تاختن احتیاط نداشت تخت زمین خورد اما صدمه باو نرسید این اراضی را
گویا در طغیان دجله آب میگیرد مثل زمینی که زلزله دیده باشد همه جا شکافته و سوراخهایی مهیب
پیدا کرده است خیلی با احتیاط میرفتیم نزدیک جاده کالسکه خودم را تفحص کردم گفتند از پیش منزل
برده اند ناچار با خستگی همچنان سواره راندیم باد خنکی میوزید خیلی اذیت کرد در راه تخت روان
حاجی میرزا علی مقدس رسیدیم امین حضور و آقا وجیه رفته احوال پرسیدند مقارن غروب وارد
منزل شدیم خیلی خسته بودم گفتم حمام گرم کردند تغییر لباس و رفع خستگی کردم بعد از مغرب که نماز
خواندم مشغول شام خوردن بودم کشتی پاشا آمد از محاذات سراپرده گذشت موزیکان میزدند جمعیت
بگل نشستن و معطلیها که در رفتن سامره از کشتی دیدم چنان سبب نفرت شده که دیدن کشتی وحشت
انگیز است بعد از شام عکاسباشی میرزا علیخان محمد علیخان امین السلطنه حاجی میرزا علی مشکوة الملک
آمدند حاجی میرزا علی زمین خوردن خود و دستش را در جسر مسیب و گذشتن بال و بار از روی او و شکستن و جراحات
سر و صورتش را نقل میکرد هنوز هم بینی و صورتش مجروح و کج است داستان مضحکی بود شب
مهتاب و با صفاست قدری در کنار دجله راه رفتم و بعد خوابیدم

روز شنبه دهم شوال یعقوبیه رفتیم چهار فرسنگ راه بود کالسکه نشستیم حسام السلطنه مشیرالدوله
مدحت پاشا سوار بودند امروز جاده بسمت مشرق منحرف شده از ساحل شط دور افتادیم
صحرا مسطح و راه کالسکه خوبست محمد رحیم خان سرتیپ زند مصطفی قلی خان میرشکار بعضی دیگر
ازین منزل جدا شده بغداد رفتند که از سمت بصره یا راه نجد بمکه بروند در بین راه تیمور میرزا را دیدم
که از آمدن سامره تقاعد کرده همین جا مانده بود قدری صحبت کرد بآبادی معتبری موسوم بعلی آباد
رسیدیم باغ و نخیل و خانوار زیاد دارد نهرها و پلها پیش آمد که ناچار اسب خواسته سوار شدم
از کوچه باغها و کنار نهرها که میگذشتیم شتری دیدم که از پل تعریده بنهر افتاده بود نهرهای این صفحات بسیار
عمیق و انباشته بلجن است بیچاره شتر از حیات نومید و از زندگی مأیوس گردنی بیغرض دراز کرده بهر سمت
نگاه و استعانت میکند صاحب شتر از یأس شتر را گذاشته و گذشته بود خیلی دلم سوخت بحال شتر
رحم آوردم که با دست و پا کردن باین درازی در این مهلکه چه قدر عاجز و بیدست و پاست قدری
مکث کردم گفتم جمعیتی آمدند با طناب و چوب شتر را بستند معتمدالملک را گفتم با بستن شتر را سلامت
بیرون بکشند آمد و گفت صحیح و بی عیب بیرون آورده از مرگ و هلاک نجاتش داده بودند در خارج
آبادی نخلستانی بی دیوار بود نهار پیاده شدیم در جزئی مسافت از نهارگاه نهر دیگری پیش آمد
یک پل کم عرض مختصر داشت جمعیت غریبی شده بود مرکب از کالسکه و تخت روان بار و قاطر

و شتر سوار و پیاده همه میخواستند از هم پیشی بگیرند راه را بسته و خودشانرا معطل کرده بودند انقدر

تکش کردم که مردم و بارها را مرتبا از پل گذراندند بعد از همه خودم گذشتم والی پاشا هم با جفیه و عقال

ایستاده بود مردم را عبور میداد پل دیگر هم در اندک فاصله واقع شده بود باز بهمین قسم معطلی و مشقت

عبور کردیم کفشند در سمت چپ دراج زیاد است هوا سرد بود خودم خسته بودم طبعم بشکار اقبال نکرد

بکالسکه نشستیم رو بمنزل راندیم در سمت راست جاده ده معتبری موسوم به حدیبیه واقع بود در سمت

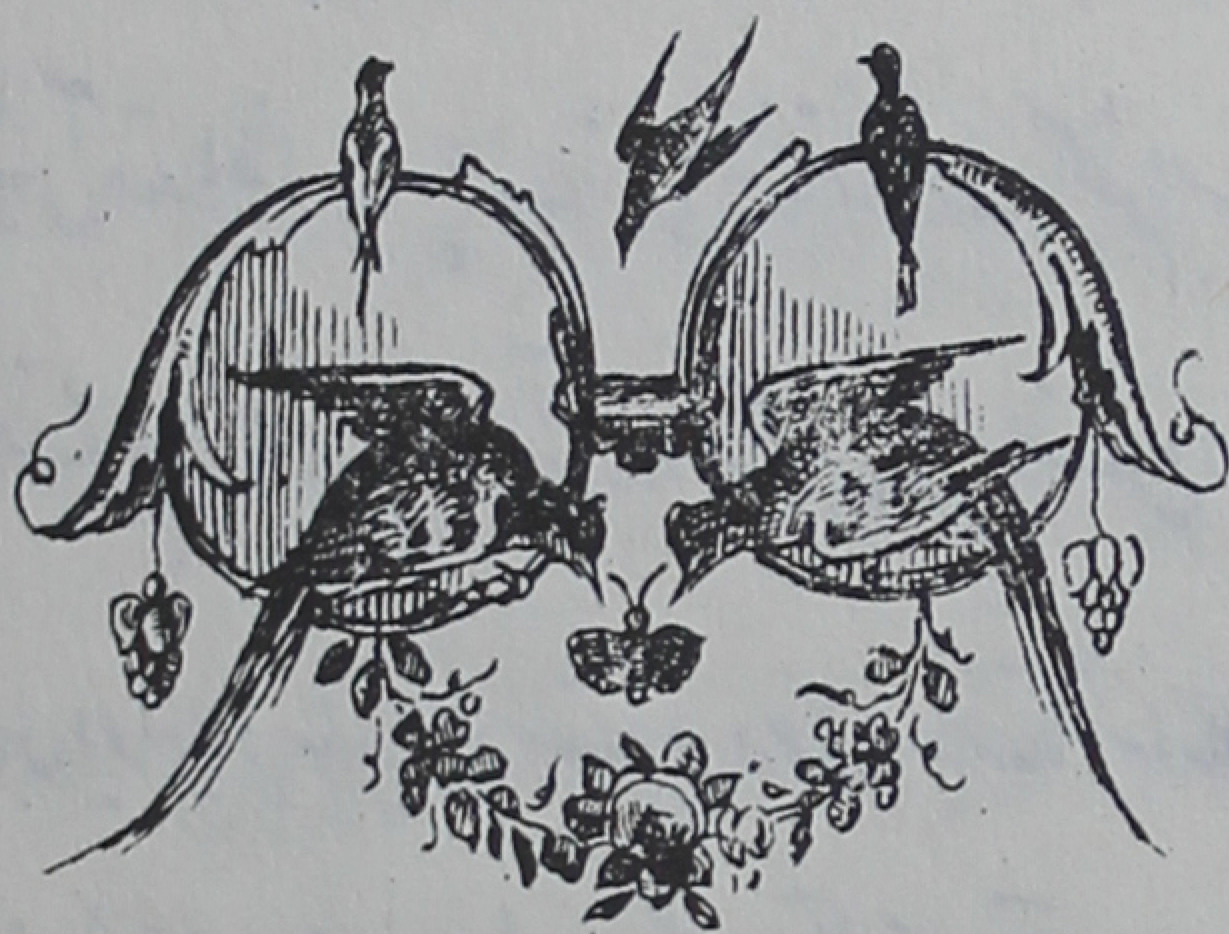
چپ کاروانسرائی بود موسوم بخان کناطر یعنی قناطر باین تقریب اسم گذاشته اند که نزدیک این پلها واقع

شده است دو ساعت و نیم بغروب مانده وارد منزل شدیم معتمد الملک گفت با تلگراف از کربلا

خبر داده اند که علیقلی خان اجودانباشی چهارم شوال فوت شده است رحمه الله بقصد زیارات که مانده بود

بخانه خدا نرسیده بخدا رسید بالجمله شب بعد از شام مشهدیها آمدند محمد حسنخان مرخص شد برای

عروسی خودش بچاپاری بکرمانشاهان برود



روز سه شنبه یازدهم شوال در بعقوبه توقف شد بتدارک خستگی و بعضی امور شخصی مشغول بودیم دیروز

مدحت پاشا میگفت در عماره و بصره و بابر و زکرده و شدتی داد در نجف و بغداد هم جبه تسته

بهم سیده است خدا حفظ کند



روز چهارشنبه دوازدهم شوال از بعقوبه بشهروان رفتیم شب پنجشنبه و مال مردم سبکیر کرده اول نصف شب

رفته اند عضد الملک و ساری اصلان و غلامان جمعی ساری اصلان برای نظم عبور مردم

و خلوت کردن و بسمت جسر ایستاده بودند آب شط چندان کم شده است که از همه جا عبور ممکن است

خلاصه از جسر گذشته با کالسکه نشسته راندیم وزیر امور خارجه مشیرالدوله مدحت پاشا بودند

شنیدم در هندیه از اعراب طغیانی ظاهر شده نسبت بعساکر عثمانی آمور انجا در نواحی مسجد کوفه و بقعه

یونس علیه السلام که دیده بودم نزاعی کرده اند ایالت بغداد بالضروره برای تأمین آنسمت از بغداد

سوق عسکر کرده اند از این اعراب تبعیت احکام و قبول تنظیمات مشکل است خاطر مدحت پاشا را مشغول

این امر دیدم غالباً ایالت بغداد مبتلای این نوع زحمت است بالجمله محمد حسین خان رئیس قاجار

دولو و محمد رحیم خان رئیس قاجار شاهسیونی آمدند بزیارت مکه معظمه مرخص شدند بعد از رفتنشان بعد از قطع

مسافتی در سمت چپ جاده بهار پیاده شدیم میرزا علی خان بعضی منتخب اشعار نوشت مجدالدوله و امین

الملک بودند مجدالدوله بیانات میکرد قدری با او شوخی شد علی بیک تشریفاتچی چند روز ناخوش بود

ندیده بودم امروز با نقاهت و ضعف آمده بود گفتم بارکالسکه بنشیند راحت بمنزل بیاید امروز از کالسکه

نگاه میکردم قراقوشی یک قمری را عقب کرده مثل پرستهای که قازالاق صید میکند بالا برد و پائین آورد پیش

و پس چرخانید جولانها کرد تا نزدیک معبر کالسکه قمری را گرفت نشسته میخورد کلاغها با آداب تمام و خفض جناح آمده

پیش روی قراقوش نشسته منتظر که از فاضل صید او نصیبی برد وضع صیادی قراقوش و حالت کلاغ خیلی تماشائی

و غریب بود عصر یکساعت بغروب مانده وارد منزل شدیم مردم و مال خسته و مانده شدند قرار دادم

فردا در شهروان توقف شود شب بعد از شام حکیمباشی طولزان آمد از روزنامجات مصور و غیر مصور انگلیسی ترجمه کرد

از اخبار جنگ فرنگستان گفت



روز پنجشنبه سیزدهم شوال در شهروان توقف شد وزیر امور خارجه و مشیرالدوله آمدند

در بعضی امور گفتگو شد قرار بعضی انعامات را دادم بعد از آنها را از مهد علیا دیدن کردم مجدالدوله

و تیمور میرزا بودند بمنزل عود شد تحریرات و کارهای متفرقه گذشت



روز جمعه چهاردهم شوال منزل قزل رباط است صبح که برخاستم هوا منقلب بود آسمان ابر خفیفی داشت بادی

سرد و غبارآلود میوزید بکالسکه رفتم میرزا نصرالله مستوفی گرگانی عزیمت مکه دارد شانزدهم رمضان از طهران

بیرون آمده است نزدیک کالسکه خواستم از حالات درباری و سایر کارها پرسیدم از راهها و بازدیکی

سؤالات کردم بعد مرخص شده بشهروان رفت همچنان با کالسکه راندیم با کنار نهری بنهار پیاده شدیم نهر دیگر

ویلی در مقابل بود که بارها جابع و ازدحام کرده بودند مال و بنه زیاد جمع شده همه غریب داشتند فرستادم

مردم را بنظم عبور دادند بعد از نهار خودمان هم گذشتیم نزدیک منزل ملک نیاز خان سرتیپ و حسن خان

رعد دار را دیدم شب بعد از شام طلوزان معتمدالملک عضدالملک امین السلطنه

حکیمباشی محقق سایر آمدند مهتاب و روشن بود هوا باد و مه نداشت قدری با جرقه در فضای

سراپرده تفرج کردم حکیمباشی طلوزان و معتمدالملک روزنامه لاتورکی خواندند بعد بالاچیق آمده خوابیدم



روز شنبه پانزدهم بنجا نقبی رفتیم هوا خوب و آرام بود از جرئی با زندگی که شده است زنجها سبز است طراوتی

داره در بین راه بالای تپه مرتفعی بنهار پیاده شدیم منظر خوب داشت تمام راه و بنه و بار مردم که عبور میکردند

دیده میشد پیش از آنکه نهار حاضر کنند با دوربین راه و اطراف را ملاحظه میکردم مقتدر الملک و ظل‌الدون

روزنامه میخواند بعد از نهار بکالسکه نشستیم محمد حسنخان کلهر علیمرادخان عزیزالله خان قلعه زنجیری آمدند

عشایر سنجابی در کنار رود و سیروان قیشلامیشی کرده اند سیاه چادر زیاد بر پا بود نخواستم از میان جمعیت و کوچهای

تنگ خانقین عبور کنیم نزدیکی منزل از سمت چپ آبادی از صحرا گرفته کنار رودخانه آمدیم مشیرالدوله

مدحت پاشا کمال پاشا علی بیک سایه بود صحبت کنان از رودخانه گذشته بارد و آمدیم دو ساعت

بغروب مانده بود اکراد اطراف وغیره اسب و کره زیاد برای فروش آورده بودند بعضی اسبهای

قزل شش سال توسط ابراهیم خان نایب سیصد تومان نقد و یکطاقه شال خلعت ابتیاع شد بد اسبی نیست



روز یکشنبه شانزدهم شوال در خانقین توقف شد بعد از نهار وزیر امور خارجه مشیرالدوله مدحت پاشا

کمال پاشا ناظم افندی را خواستیم بعد از بیانات رسمی همه را اذن جلوس داده در بعضی مسائل لازمه سرحدیه و غیره

گفتگو کردیم بعد از ساعتی خاسته رفتند برای پاشاها و مامورین که از طرف سلطان آمده بودند و همراهان والی پاشا

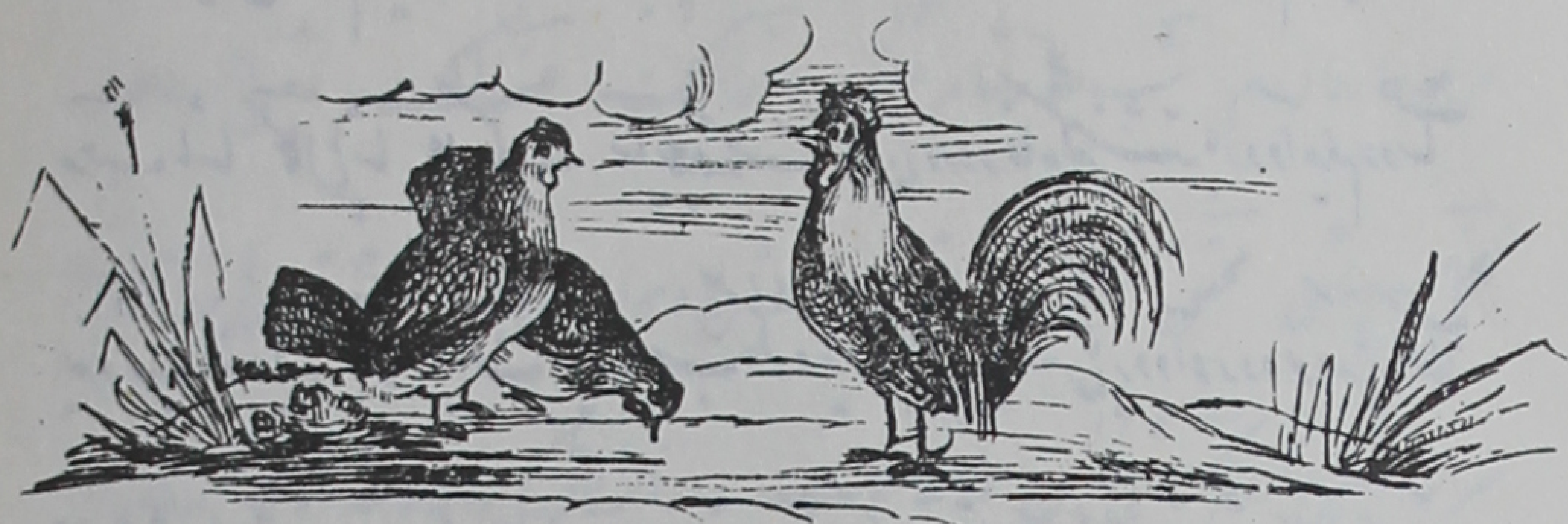
که متصدی خدمات بودند از انفیه دان مرصع و انگشتری و شال و وجه نقد بقدر ضرورت فرستاده شد

تا عصر بعضی تحریرات و کارهای شخصی داشتم شب بعد از شام مشیر تعجب مشیر میرزا آمد محقق کتاب میخواند امشب اعیان و وجوه

عثمانی حاضرین اردو منزل معیرالممالک مهمانند از تازه ها اینکه علی با ممه منع و طرد بخانه معین آمده و منزل بیچاره

امین خلوت ورود داده است و امروز عصر دارد و پرسه میزد و فریاد میکرد و پیش عثمانیها عرض میزد میداد

بحال امین خلوت باید رقت کرد که عجب مبتلا شده است



روز دوشنبه هفدهم شوال قصر شیرین رفتیم علی الصباح بحمام رفته رخت پوشیده بیرون آمدم پاشاها

تا مسافتی بمشایعت همراه آمدند هوا ابر و آرام بود طراوتی داشت در این راه نهار پیاده شدیم پاشاها پایان

آمده وداع کرده برگشتند بعد از نهار سوار شده از دره ها و ماهورها شکار کنان رفتیم تا ما زیچاده رسیده بکالسکه نشستیم

بدیع الملک میرزا از کرمانشاهان آمده بود قدری صحبت شد احوالات پرسیدم دو ساعت بغروب مانده

وارد منزل شدیم چادرها را کنار رودخانه الوند جای خوب و باصفا زده اند حکمت که بصحرا و جنگل و سبزه است

باز که نشسته ام منظر خوب دارد خیلی باروح و باصفاست چای خورده نماز خواندم شب بعد از شام مشیر تعجب مشیر

آمدند یک جعبه تفنگ و طپانچه اقبال الدوله فرستاده بود معتمد الملک بحضور آورد خیلی ممتاز بود باز اجازه سیر دادیم

روز سه شنبه هجدهم شوال

منزل امروز قراطاغ است صبح سواره به تپه شرف آبادی قصر شیرین رفتیم حسام السلطنه وزیر امور خارجه ۲۱۶

مشیر الدوله بودند طرح باغی کرده دستور العمل دادم که نزدیک رودخانه در زمین وسیع مسطحی که بود باغ

گرمسیری مرکب از نخل و اشجار مرکبات احداث شود بمشیر الدوله گفتم صورت خیال را برای ملک نیاز خان

و حسن خان تقریر کند التزام بگیرد که باغ را زود غرس کرده باتمام رسانند از انجا میان آثار عمارات قدیم رفتیم

بناهای مختلف دارد که میتوان اسلوب انرا معلوم کرد اصل عمارت بزرگ و معتبر بنائی است که در وسط واقع شده

صفه ها و طاقها دارد اثر حوض هم در میان آن باقی بود آب این عمارت و شرب این اراضی را از دو فرسنگ

مسافت آورده در بستن نهر آن که همه از سنگهای بزرگ حجاری شده است رنجها برده و خرجها کرده اند هنوز

اثر این نهر خیلی روشن و آشکار باقی است در همان خرابه ها بناهار پیاده شدیم معتمد الملک و حاجی سفید متها بودند بعد از

ناهار بار قدری سواره رفته بجاده رسیدیم بکالسکه نشسته راندیم نزدیک اردو ثانیاً باسب سوار شدم

حاجی هاشمخان پسر مرحوم حاجی مصطفی قلیخان صارم الملک و ابوطالبخان نایب اجودانباشی پسر ناظر باشی

که در خراسان بودند بقصد زیارت عتبات بحضور آمدند

سرا پرده را در محل باروح و صفا زده اند رودخانه از جلو میگذرد درختهای کوچک و بزرگ خار دار و پنجاره کنار

رودخانه دارد بعضی مرغهای ماهیخوار و دارکوب که بترکی اغاج دلن میگویند ترنجها و زرگیهای مختلفه انجا دیدم

که از این جنس هیچ ندیده بودیم هوا خوب و ملایم است چای خورده نماز خواندیم بعد از شام پیشخدمتها آمدند
معیر الممالک هم آمده بود قدری بمطالعه نوشتجات و ملاحظه روزنامهها مشغول شدم پیشخدمتها مرخص
شدند خوابیدم



روز چهارشنبه نوزدهم شوال صبح پیش از سواری میرزا هدایت الله امام جمعه مشهد مقدس و میرزا
محمد صادق ناظر سرکار فیض آثار را که از راه عتبات بزیارت بیت الله میروند در سراپرده خواستم ایستاده
ملاقات کردم از حالات و امور خراسان پرسیدم بعضی اطلاعات تحصیل شد بیرون آمده سوار شدم از سمت نیزار
و جنگل که هنگام رفتن عتبات بشکار دراج آمده بودم رفتم حسام السلطنه وزیر امور خارجه مشیر الدوله بودند
نی و درخت زیاد بود و حرکت اسب صعوبتی داشت دو تیهو و یک دراج ماده در هوا زدم دراج بسیار
کم پرید و کم دیده شد از نیزار و جنگل بیرون رفتم کنار رودخانه بنهار پیاده شدم حکیمباشی طولوزون روزنامه خواند
بعد از نهار همه جا از جاده راه میرفتیم در صحرا بالای تپه کوچکی آثار عمارت سنگی بود در محاذات ده سلیمان بیک
که جزو قلعه شاهین حاجی شعبان خان کلهر است و در سمت راست جاده واقع بود بملاحظه آثار مزبور رفته

از انجا که نشستم در زیر دخمه داود عضدالملک محمدخان جنرال اجودان وعلیخان پیشخدمت پسرهای حاجی سبحان

والی نهار پیاده شده بودند قدری زیر دخمه تماشا کردم همان درویشها که سابق دیده بودم در دخمه بودند

صیاد پیک کرمانشاهانی که کوه رو معروف است تقریبا سی ذرع بالاتر از دخمه روی سنگی ایستاده بود

تا پایان دخمه و زمین سی ذرع بیشتر بود و سطح سنگ چنان صاف است که هیچ موضع آن ناخن نمیتوان بند کرد صیاد پیک

مزبور در کمال چابکی بزیر آمد خیلی حیرت انگیز بود زیاد تعجب کردم از انجا که نشسته به کالسکه گل داود رسیدیم بکالسکه نشستم

دیگر تا اردو چندان مسافتی نبود محل اردو در انتهای دره است سراپرده را جای خوب زده اند معتمدالدوله فرهادمیرزا را

دیدم تازه امروز از کردستان آمده وارد شده است شنیدم بعضی مردم از این منزل که پای طاق است گذشته

بمیان طاق رفته اند



روز پنجشنبه بیستم شوال در پای طاق اطراق شد صبح حمام رفته بودم تلگرافی از مستوفی الممالک رسید که شب چهارشنبه

هجدهم شوال عزیزخان سردار کل بعد از بیست روز ناخوشی در تبریز فوت شده است با اینکه سن سردار مرحوم

قریب هشتاد سال بود از فوت او زیاد افسوس خوردم بعد از نهار حسام السلطنه معتمد الدوله مشیر الدوله

وزیر امور خارجه دبیر الملک آمدند مدتی در حضور بودند از امور لازمه دولتی خیلی گفتگو شد آنها که رفتند نماز

خواندم پنجشنبه مهمانها مدتی در حضور بودند مقارن غروب مرخص شدند امروز قدغن کرده بودم کالسکه و تخت روان را

که اسباب معطلی و سد راه بود از گردنه بگذرانند معیر الممالک میان طاق ده بود امین الملک و سایرین هم

رفته بودند شبانه فرستادند که میان طاق جای توقف اردو نیست فرستادم که پیشخانه را معطل نکرده بگذرانند



جمعه بیست و یکم منزل اردو را در میان طاق معین کرده بودند مناسب توقف ندیده بگذریم صبح باب رخش

سوار شده راندم همه کس از پیش رفته اند مشیر الدوله با من بود هوای خوشی است گاهی نسیم سرد میوزد گاهی که باد نیست

هوا گرم و ملایم است رطوبت مازندرانی سابق هنوز در اینهاست بعضی جاهای سایه گیر برف کمی دارد در قله ها برف زیاد است

آنجا که برف نیست سبز و خرم است جنگل خزان کرده برگها به رنگ مختلف ریخته و در درختها باقی است حالت خوشی

دارد بالای گردنه میرزا علی خان و آقا وجیه و سایر بودند معیر الممالک و امین الملک که شب در میان

طاق مانده بودند آمدند در کار آذربایجان و امور مرحوم سردار کل گفتگو شد عصر دو ساعت به غروب مانده وارد

اردوی که بودیم هوا سرد بود در سراپرده آتش زیاد کرده بودند خسته بودم شب بعد از

شام زود خوابیدم



روز شنبه بیست و دویم در کرند اتراق شد هوا بسیار سرد بود صبح حمام رفتم تغییر لباس کردم خیالم خسته و پریشان و

طبعاً افسرده بودم نهار را اندرون خواستم چادر قلندری کوچک زدند آتش کردند عصر سه ساعت بغروب مانده

پیشخدمتها را خواستم محمد صالح خان کلهر که شنیده بودم مصدر افساد و تمامی بود و عضدالملک گفته بودم بگیرند آورده بودند

به تنبیه و حبس او حکم شد حکیمباشی طلزون آمد قدری روزنامه خواند مشیرالدوله مظفرالدوله را بحضور آورد

از فوت مرحوم سردار کل تسلیت گفتم شنیدم خواجه معروف که صد سال متجاوز از عمرش گذشته و سفرها

با اردو حرکت کرده بود و در عتبات همه جا همراه بود دیشب در کرند فوت و مدفون شده است

محمد علیخان صاحب جمع تازه عوض قاطران اسقاط را خریده بود و توسط خازن الملک بحضور آورد مخلع شد

عضدالملک اسبهای جدید که برای ایشان سه از ابتیاع شده بود از سان گذراند شب بعد از شام پیشخدمتها

آمدند عمادالدوله هم از ماهی دشت باین منزل آمده است

روز یکشنبه بیست و ششم شوال منزل هارون آباد است صبح بیرون آمده با کالسکه نشستیم همه بودند حسام السلطنه
که پیش رفته بود معتمد الدوله محمد باقر خان را که متصدی بنای قلعه شاه آباد و مریوان است بحضور آورد از وضع بنا
و مدت اتمام قلعه و احوالات آن سمت تحقیقات شد بعد عماد الدوله را که دیشب باردو وارد شده بود
خواستیم از هر مقوله گفتگو و فرمایش شد پس از طی مسافتی در سمت چپ جاده محلی انتخاب کرده نهار پیاده شدیم
هوا سرد بود زمینها هنوز از بارندگی سابق رطوبت داشت همه جا و همه سمت این جلگه زراعت خوب شده است
هنوز هم در بارندگی علامت نقصی نیست اینجاها در زراعت ببارندگی خیلی محتاجند که اغلب زراعت گندم
و جو شان دیم است و آنچه گفتند زراعت دیم اینجا خوب میشود پنجاه شصت تخم بهره و ارتفاع دارد
خداوند تفضل کند زمستان و بهار بارندگی کامل شود و جزئی سختی که امسال برای مردم بود مرتفع گردد خلاصه نهاری
صرف شد دیگر طولوزان روزنامه خواند بعد از نهار با کالسکه راندیم اول خاک کلهر رسیدیم محمد حسن خان
سرتیپ کلهر محمد رضا خان سرتیپ زنگنه با خوانین کلهر و لر و زنگنه بحضور آمدند در اندک فاصله بهارون
آباد رسیدیم سمت چپ در بغله کوه عمارت خوبی محمد حسن خان سرتیپ ساخته است سابقا هنگام عبور از اینجا
نوشته بودم حالا باتمام رسیده مهد علیا منزل کرده است اردو را از آبادی هارون آباد گذرانیده بالاتر زده اند
دو ساعت بغروب مانده وارد شده یم با اینکه هوای هارون آباد از کرند گرمتر است باتش احتیاج بود در چادر
منقال کردند شب هم بعد از شام مسیحچیها آمدند یک دو ساعت مشغول ملاحظه نوشتجاتی بودم که وزیر خارجه فرستاده بود

روز دوشنبه بیست و چهارم شوال صبح زود برخواسته رخت پوشیدم بکالسکه نشسته راندیم حسام السلطنه

وزیر خارجه عماد الدوله معتمد الدوله مشیر الدوله بودند فرمایشات شد چون راه آمدن هیئت اراضی

و فاصله کوهها و فراخی و آباد و بیهای این راه نوشته شده است حالا اگر از آن ضرورتی ندارد دیگر منازلی که نوشته

نشده باشد و از کنگاور بسمت ملایر و عراق انشاالله نوشته خواهد شد خلاصه دو فرسنگی که از راه

طی شد بامین السلطان گفتم جائی برای نهار انتخاب کند نهار حاضر کنند سمت راست جاده نزدیک گردنه

نهار افتادیم آفتاب گردان عقب بود تا رسیدند رفتند باد سرد شدیدی که میوزید زیاد اذیت کرد درخت

بلوطی را امین حضور و میرزا اصفهانی خواستند آتش بزنند گرم شویم هرچه کردند آتش نگرفت زحمت بیحاصلی کشیدند

دود زیادی خوردند بعد رفتیم توی آفتاب گردان گرم بود نهار خوردیم حکیمباشی طولوزون روزنامه لاتورکی میخواند

وقایع جنگ پروس و فرانسه بود و حکیم طولوزون زیاد دلتنگی میکرد از بدبختی و ظلمش افسوس میخورد بعد از نهار

سوار شده از گردنه پائین رفتیم چون راه ساخته را کالسکه و عراده و بارگیر رفته بود از راه قدیم مشهور بلعل شکن

که همه یکپارچه سنگ است میراندم قدری که رفتیم راه سوار سخت شد اسب خیلی با اشکال و زحمت میرفت احتیاط

کرده پیاده شدم مسافتی را پیاده طی کردم راه خطرناکی است و بیشتر معبر عموم زوار و مترددین همین راه بوده است

این راه را لعل شکن نمیتوان گفت گردن شکن است بحمدالله راه جدید که امسال ساخته شده است خوب برای

کالسکه براحت و سلامت میگذرد بالجمله از گردنه گذشته بجلگه زیری که سابق نوشته ام و فاصله دو گردنه

واقعه در این راه است رسیدیم کالسکه نشسته یکساعت و نیم بغروب مانده بمنزل که ماهی‌دشت است وارد شدیم



روز سه‌شنبه بیست و پنجم شوال در ماهی‌دشت اتراق شد هوا ابر و گرفته بود باران و برف مخلوط و درهم میبارید
زمین بنهایت گِل و باتلاق است اتراق امروز از حسن اتفاق بود که اگر اردو یکسره حرکت میکرد کار مردم بسختی میکشید
مالها از سنگینی بار و شدت گِل میماندند این شکر بهمه واجبست و هیچوقت از ادای آن غفلت نکرده‌ام که اگر در
سامره با فلاکت و ضعف مالها یا در اراضی سست یعقوبیه و شهروان یا حلگه زهاب جزئی بارندگی میشد کالسکه‌ها
و عراده‌ها و مالها و بارها امید خلاص نبود بحمدالله تا امروز از هر جا که گذشتیم خبر بارندگی شنیدیم روی گِل و بارندگی
ندیدیم امروز اول روزیست که اردو دچار بارندگی زمستان شده است اتفاقاً اتراق بود و مردم براحت بنه
خود را بکرمانشاهان حمل دادند بعضی هم رفته‌اند اردو خیلی سبک شده است فردا چندان زحمتی نخواهد بود الحمدلله رب العالمین
همیشه فضل و رحمت خدا همراه است خلاصه وزیر امور خارجه بعد از احضار بحضور آمد صحبتی در کار حکومت
کرمانشاهان گفتگو شد و چون در ابقاء عمادالدوله بحکومت حرف میرفت و احتمال داشت با صادرات و اتفاقات
این اوقات پیشرفت نکند محض اطمینان عمادالدوله از کار خانه و ملک خود و متفرق نشدن نوکر و خانواده ایشان

قرار دادم بدیع الملک میرزا پسر دوم عماد الدوله که بسیار جوان عاقل و آرام و کافی است و درین ملک قبول

عامه دارد بسمت حکومت در کرمانشاهان بماند عماد الدوله بطهران بیاید این قرار داد امروز بود تا بعد چه مقتضی شود

خلاصه بعد از رفتن وزیر خارجه از الاچیق بیرون آمده قدری در سراپرده راه رفتم هوا منقلب است گاه میبارد گاه

می ایستد میرزا علی خان قدری منتخب اشعار خواند و نوشت شب هم بعد از شام مشیخه منشیها آمدند زیر قبس صحبت شد



روز چهارشنبه بیست و ششم شوال منزل عمادیه کرمانشاهان است صبح که برخواستم هوا ابر و گرفته بود باد و دمه

داشت سرد و منقلب است خرقه بخود پیچیده کالسکه رفتیم ناهارگاه که وسط راه شرف کوهی در سمت چپ جاده

بود میبارید و هوا بشدت سرد بود در سر نهار معتمد الملک حکیم طولوزون بودند روزنامه فرنگستان خواندند

بعد از نهار هم که سوار شدم هوا همین طورها منقلب بود اما کمتر بارید در راه شاهزادگان کرمانشاهان و علمای بلد

مثل آقای آقا عبدالله و آقا محمد ابراهیم وغیره باستقبال آمدند کسبه و اصناف هم با تشریفات کهنه قدیم

بیرون آمده بودند مثلا شیشه نبات که از سنهای خیلی کهنه و مندرس است آورده در معبر کالسکه من شکستند خدا رحم

کرد در کالسکه بودم و ازین خطر محفوظ ماندم و الا اگر اسب سوار شده بودم صدای شکستن شیشه اسب را رم میداد

و زمین میخوردم مثل کسانیکه سواره همراه و متصل از حالت اسبها متزلزل و از شیشه‌های بابت در حذر بودند از این

رسم و عادت بدتر قربانی گوسفند است پیشتر گاو و شتر هم رسم بود در اینجا موقوف کردم اما از گوسفند ناچار رو دست

نکشیده اند و بدتر از این عادت و رسم میشود که در اول ورود بمکانی از کشتن حیوان و ریختن خون بروح و بدن انسان با

متأذی و متضرر میکنند ان شاء الله تعالی رفته رفته این رسم وحشیانه را هم مردم ترک خواهند کرد بالجمله در سلک

مستقبلین زن زیاد بود و نسوان انجا هم برسم عراق عرب بجای روبند نقاب سیاهی دارند که از موی اسب بافته اند

و پیچه میگویند و گویا در اطاعت حکم شرع و ضرورت احتجاب نسوان بهمین آویختن نقاب اکتفا کرده اند و الا

زنها وقتیکه بخواهند بجائی نگاه کنند سر را البته بلند میکنند و این نقاب چون خشونتی دارد با تقنیع بلند می‌بستند چهره زنها

خوبتر از آنچه هست در سایه پیچه جلوه میکند خوبست این رسم را تغییر داده چیز دیگر بصورت چادر بزنند که حافظ و حایل

وستر صورت باشد خلاصه بحوالی شهر رسیده از سمت غربی که نشسته بعمادیه رفتیم عمارات و نواحی شهر با ... که

از سایر ابنیه شهر ارتفاع دارد نمایان بود و شهر کرمانشاهان اگر مثل بغداد در ساحل شطی باشد و در کنار قراسو بنا میکردند ابنیه آن نسبت بسایر شهرهای

باصفا بود حالا چون آبادی باغات شهر در میان دره و تپه واقعست نمایشی ندارد باری چون راه کالسکه از پل بود در راه قدری دور کرده بسمت

پل پامنیم از پل که گذشته سوار اسب شدم زمینها گل بود و اسب میلغزید با احتیاط حرکت میکردیم تا ورود عمارت یکدو بار اسبم چنان لغزش کرد

نزدیک شد بزمین بیایم حفظ خدا همراه بود بسلامت وارد عمادیه شدم اطاق گرم بود چای حاضر نماز خوانده تدارک

خستگی کردم محمد حسن خان که بکاری از قصبه برای ... دوشی بکرمانشاهان آمده بود بحضور آمد

روز پنجشنبه بیست و هفتم شوال در عمادیه توقف شد و چند روزی توقف اینجا برای قرار دادن عمل کرمانشاهان

و تسویهٔ بعضی امور ملتزمین و رفع ماندگی‌ها لازم است صبح از سر در بالاعمارات پایین که بقراسو مشرف است

پیاده آمدم خیابانها گل بود و زحمتم داد و چشمه‌ها بود غالب مردم یعنی ملتزمین اردو در شهر کرمانشاهان منزل گرفته‌اند

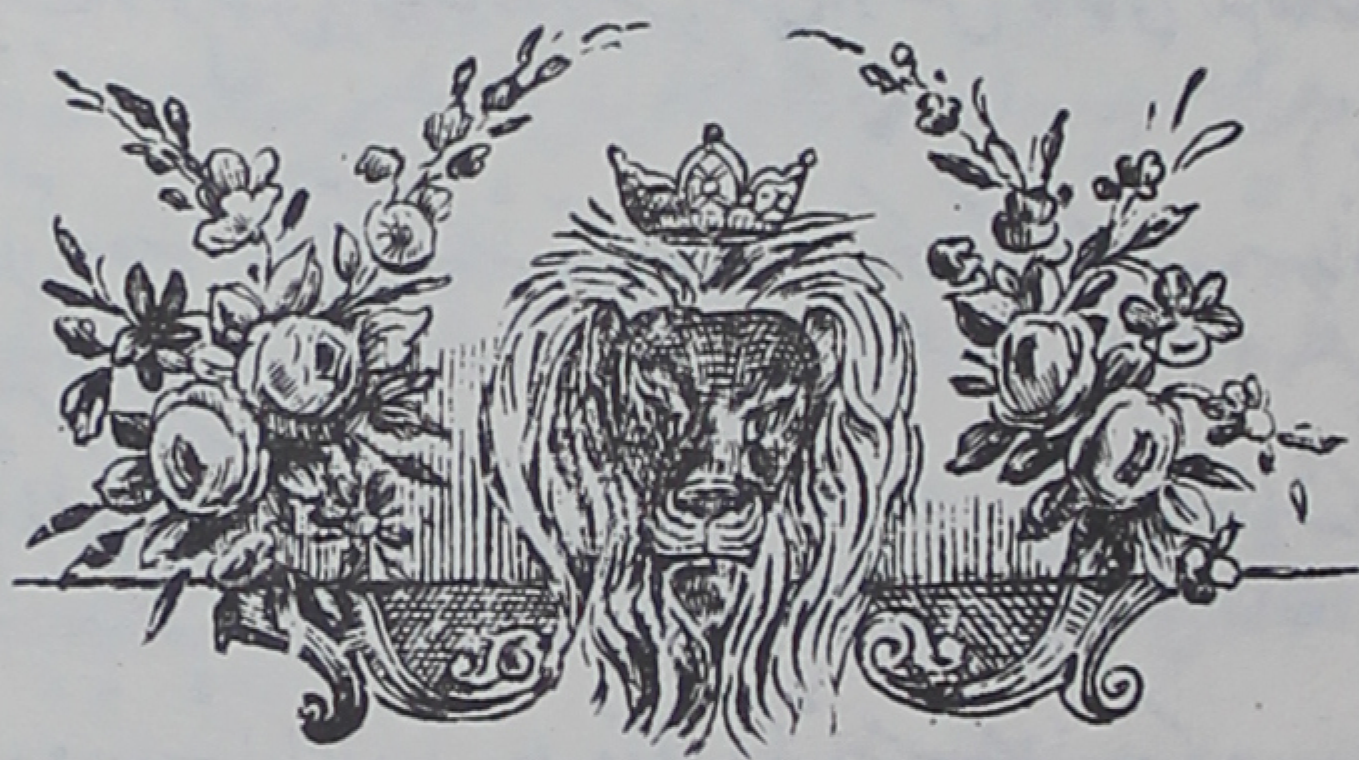
بعضی هم در عمادیه چادر زده عادت سفر را از دست نداده‌اند امروز در منزل کلی بیکار بودم امین‌السلطان

نمونه از آنچه در این سفر همراه داشت از دوربین و عینک و لباس و دستکش و غیره از هر قبیل آورده

بود بعضی از عطریات و البسهٔ زمستانی و غیره برداشته بحرمخانه بخشیدم الحق امین‌السلطان نوکر قابلی است از عهده

هر خدمت میآید خاصه در امر آبدارخانه نظیر ندارد این سفر که نظم سیورسات و امر دواب دیوانی فوق‌العاده

باو محول شد با عدم مناسبت و بی اطلاعی چه قدر خوب از عهده برآمد و چه قدر باعث آسودگی شد



روز جمعه بیست و هشتم شوال بعد از نهار حسام‌السلطنه معتمدالدوله وزیر امور خارجه دبیرالملک

امین الملک معیر الممالک شهاب الملک امین نظام حاجی سعد الدوله عماد الدوله

مشیر الدوله معتمد الملک مشیر لشکر بحضور آمدند بعضی کارها و فرمایشات بود قرار بعضی امور لازمه

داده شد فوج دوم نصرت را با سواره شاهسون از اینجا مرخص کردیم که از راه همدان تا دربایجان بروند

تا عصر مشغول بودیم مقارن غروب فراغت حاصل شد باندرون رفتیم شب بعد از شام در باغ آتش بازی کردند

هوا صاف و روشن بود اما خیلی سرد و زننده بعد از اتمام آتش بازی خوابیدم



روز شنبه بیست و نهم شوال والده شاه مارا بشهر در منزل خودش که خانهای صارم الدوله باشد دعوت کرده بود

صبح بیرون آمده سواره از قراسو گذشتیم هوا بسیار سرد بود بکالسکه رفتیم بسمت شهر راندیم جلگه فاصله عمادیه

بشهر کرمانشاهان که یکفرسخ کمتر است غالباً چمن است در بهار باید خیلی با روح و باصفا باشد کالسکه خیلی خوب

حرکت میکرد در ورود بشهر از اجماع و ازدحام زن و مرد تماشاچی هنگامه دیدیم که در و دیوار پر از آدم بود

در کوچهای تنگ روی دیوارها و بامها بقدری جمعیت کرده بودند که خیلی بتزلزل میگذشتیم مبادا کسی بسر

ماها بیفتد از کنار مسجد خوب عالی گذشتیم که از بناهای عماد الدوله است از آنجا گذشته بمیدان توپخانه وارد شدیم

میدان خوبیست اطراف حجرات و جای توپ دارد اما از کثرت وازدحام در و دیوار و سطح و بام

میدان دیده نمیشد فوج قزوین و موزیکانچی هم در میدان ایستاده بودند از میدان عبور کرده بکوچه تنگی داخل شدیم

خانهٔ صارم الدوله در همین کوچه واقعست حسام السلطنه معتمدالدوله معتمدالملک نورالدین میرزا

نایب ناظر تیمور میرزا محمدتقی خان آقا وجیه محمدعلیخان بیگلربیگی عمادالدوله صارم الدوله

مجدالدوله عمیدالملک بودند اول عماریکه از خانهٔ صارم الدوله دیده شد حیاط بزرگی معیلانه بود تعریف نداشت

روبمشرق عمارت بلند ی فوقانی ساخته است که پله زیاد دارد بالا میرود از آنجا شهر و صحرا پیداست آنجا رفتیم سرد بود

آمدیم پائین در تالار کوچکی روبجنوب نشستیم نهار صرف شد حیاط دیگری هم صارم الدوله ساخته است حیاطی است

طولانی بعمارات شهر مشرف است چشم انداز خوب دارد حوضها ترتیب داده است جای خوبیست قدری

گردش کردم چون هوا سرد بود زود برگشتم باز بهمان اطاق اول برگشته نشستیم بعد رفتیم بعمارات دولتی بوانخانهای

بسیار خوب خلوتهای تقاجده والانهای وسیع ساخته بودند از آنجا رفتیم بعمارت سروستان که خود عمادالدوله

می نشیند و اطاقهای مخصوص عمادالدوله از جمله اطاقی است گرم و زمستانی بترکیب صفحه بیجار ساخته شده مشتمل

بر کتابخانهٔ عربی و فرنگی عکس صورتهای ها و عکسهای دیگر زیاد بود از آنجا گذشته مجددا بدیوانخانه دولتی

رفتیم از آنجا از زیر زمین پله میخورد میرود بعمارت عرش آئین عمارات خوب دارد بخصوص حوضخانه دارد که ستون

زیاد دارد در میان حوضی است بسیار خوش وضع و با ترکیب ساخته اند تابستان باید زیاد سرد و خوش هوا باشد

این عمارت بمرتبه پائین عمارت کاخ رفتیم که خیلی عمارت عالی است ترکیباً شبیه است بعمارت شمس العماره طهران

اما کوچکتر از آنست شدت سرما مجال نداد مرتبه فوقانی این عمارت را ببینیم آمدیم دیوانخانه دولتی دیوانخانه دولتی دو ستون

یکپارچه دارد که از سنگ معدنیست معدن این سنگ حاجی آباد کرمانشاهان است شبیه است بسنگ سماق

از دیوانخانه دولتی از در محوطه شدیم باغ مانند متصل بحیاط خلوت و عمارت و تالار باغ مرحوم محمد علی میرزا تالار این

عمارت روبباغی است بسیار وسیع که طرف شمالی تالار و عقب باغ مزبور از همه درخت و همه میوه دارد زمین آن

مرتبه مرتبه است جدولهای آب در هر مرتبه از حیاها نهرها آبشار مانند جاریست باغ خوش قطع خوبیست پیاده تا آخر باغ رفتیم

شاهزادها و بعضی نوکرها همراه بودند از انجا بکالسکه نشسته بعمادیه رفتیم و شب آتش بازی شد الحمدلله زیاد خوش گذشت



روز یکشنبه سلخ شوال بیرون نشستیم کار لازمی نبود بصحبت متفرقه گذشت حکیم طولوزون دیروز بچاپاری بطهران رفت

شب غره ذیقعده ماه را رؤیت کردم از روی کتاب ادعیه که عمادالدوله پیشکش کرده سوره یس خواندم

شب آتشبازی خوبی شد



روز دوشنبه غره ذیقعده صبح از عمادیه رفتیم بطاق بستان نهار را در بالاخانه خوردیم بخاری سوختند دود کرده بود
عکاسباشی محمدعلیخان امین السلطان آقاوجیه مهدیقلیخان بودند امین الملک هم آمد هوا گرم بود
و آب چپه بسیار کم بجز چشمه خالی از خوبی نبود بعد از نهار سوار شده دامنه کوه را گرفته قدری رفتیم مشیر الدوله مشیر لشکر آمدند
قدری از کارهای عمادالدوله و اصلاحی که میانه او و رعیت شد عرض کردند و جمیع عرایض رعیت و کسبه رسیده و احقاق
حق کرده بودند عکاسباشی هم مامور شد خلعت عمادالدوله را ببرد مشیرالدوله و مشیر لشکر رفتند ما رفتیم توی دره تنگ
که اطرافش کوههای سنگی سخت بود جای محفوظی بود از باد و سرما چمن و سبزه هم داشت جاهای نشیمن خوب داشت تماشا
کردم چای خورده قدری میوه خوردم کبوترهای صحرائی در شکافهای این کوه آشیان داشتند تعجب در این است یک کبوتر
سفید دم سیاه بازی کن شهری آمده با این کبوتران وحشی انس گرفته جفت شده با کمال خوشحالی و تردماغی پرواز میکرد
و از کید عدو و بند و قید مردمان خوش ذات جنس دوپا آسوده احوال سیر و گشت می‌نمود و از اطراف این دره قدر سنگها
اثر آبشارها و آبهای زیاد بود معلوم میشود در بهار آبهای زیاد از این کوه و دره در جریان است اما حالا آب کمی داشت

خلاصه عصری سوار شده رفتیم رو بمنزل از همین دره که نشسته بودم شهر کرمانشاهان و مزارع همه پیدا بود چشم انداز

خوبی داشت در صحرا با تفنگ رضاقلی خان تفنگدار پسر مرحوم سهراب خان بغدادی در سر تاخت اسب روی هوا

یک کلاغ زدم بزمین افتاد بعد کالسکه نشسته راندیم در بین راه جمعی گشنه شهری بهیأت اجماع ایستاده

فریاد میکردند معلوم شد عرایض سابق خود را اعاده کرده از عماد الدوله شکایت میکنند با اینکه چند روز در اصلاح

امر کرمانشاهان و تسویه فقرای که سبب شکایت رعیت بود قرارها داده و رنجها برده بودم این تجدید عرض

و تظلم را فتنه جوئی و هنگامه طلبی صرف دیده خیلی تلخ شدم گفتم همه را بحبس بردند و این تلخی از روی کمال

حقانیت بود که از هر جهت راه شکایتی برای این اشخاص نگذاشته بودم از تعیین پیشکار معتبر و رفع بعضی بدعتها

و اجرای پاره تنظیمات و جلای اشخاصی که باعث جور و تعدی بودند دیگر بر رعیت حق داده نشده است

که بتحکم عزل حاکم از دولت بخواهند و تا این درجه مایه زحمت شوند گفتم یکدو روز برای تأدیب

و رفع شیطنت در حبس باشند



روز سه‌شنبه دوم ذیقعده عازم بیستون شدیم صبح ده عمادالدوله قبل از سواری آقا عبدالله و آقا محمد ابراهیم و بعضی
علما آمدند ایستاده در توی باغچه قدری با آنها صحبت داشتیم عمادالدوله خلعت شمسه‌داری پوشیده و بحضور آمد
بعد پیاده رفتیم بیرون بکالسکه نشستیم هوای صاف ملایم خوبی بود راندیم از قریه سیاه‌بید گذشتیم دست چپ نهار
افتادیم حاجی میرزا علی آمد سر نهار محمدحسن خان روزنامه خواند نهارگاه زیر درخت بادام تلخ کوچکی بود درین صحرا
درخت منحصر بود بهمین درخت که باصطلاح عوام نظر کرده بود کهنه زیاد بدرخت بسته بودند بعد از نهار باز بکالسکه
سوار شدیم یکساعت و نیم بغروب مانده وارد منزل شدیم سراپرده زیر کوه بیستون زده شده بود از مساعدت
هوا و استقامت مزاج شکر الهی بتقدیم رسید پنجاه و پنج نفر از عارضین مفسدین که در حبس بودند بشفاعت عمادالدوله
از حبس مستخلص و مرخص شدند محقق و محمدتقی خان کرمانشاهان ماندند که از عقب بیایند شب بعد از شام بیرون
آمدیم محمدحسن خان وغیره آمدند میرزا علیخان گفت میرزا اسدالله پسر میرزا موسی رشتی مرحوم که سابق وزیر مازندران بود
در طهران فوت شد فوت فتح‌الله خان امرائی که حاکم لرستان بوده است هم ذکر شد خبر وفات اسکندرخان
سردار قاجار که اغلب در آذربایجان حاکم مراغه و خوی بود هم در این منزل رسید



روز چهارشنبه ششم ذیقعده روانه صحنه شدیم صبح هوا ابر و زمین یخ کرده بود کالسکه نشستیم راندیم از پل رودخانه

گاماساب و قریه نادرآباد و غیره گذشتیم عمادالدوله مشیرالدوله تیمور میرزا شیخ مهنا معتمدالدوله

و سایر بودند یک حقار پیدا شد تیمور میرزا بالابان انداخت حقار را خیلی بالا برد تا بالای کوه بیستون آنجا گرفت

خالی از تماشا نبود بعد در طرف راست جاده نهار افتادیم باتلاق غریبی در کنار راه بود اردک زیادی آمده

می‌نشست محمدحسن خان و غیره بودند بعد از نهار از باتلاق گذشته سوار کالسکه شدیم قدری که راندیم تیمور میرزا آمد

که حقار زیاد است هوا هم خوب است سوار اسب شده رفتیم دست راست کنار رودخانه تیمور میرزا عضدالملک [illegible] و غیره بودند

درین آبها بار شاهین انداخت و یک حقار دیگر هم روی هوا گرفت حقار در آنجا اردک یاتسلباش اقسام مختلف از طیور

در جلگه چمچمال بسیار است اردک مخصوصاً زیاد بود هرچه تفنگ انداختیم دور بود نخورد خواستم از باتلاق بگذرم روی لجن یخ

کرده بود اسب فرو می‌رفت می‌ترسید برود خواستم از همانجا اسب را برگردانم بدنش زدم دستها را بلند کرد و بدو پا

ایستاد پاهایش به لجن و یخ فرو رفت لابد پاها را از رکاب خالی کرده پیاده شدم تفنگ از دستم افتاد هر طور بود

از آنجا گذشتیم به سمت دامنه کوه راندم قراچادر زیاد به نظر آمد نزدیک شدم معلوم شد از شاهسونهای اینانلو هستند

وضعشان خیلی تماشا داشت بعد سوار کالسکه شدم یکسر به طرف منزل راندم ده صحنه جلوی راه بود وارد و قدری

کنار افتاده است ازین منزل اردو بواسطه عقب ماندها و آنها که از راه همدان رفتند مختصر شد شب هوا

بشدت سرد بود بیرون نشستیم خستگی زیاد بود زود برخاستیم

روز پنجشنبه چهارم ذیقعده منزلمان کنگاور است ساری اصلان اصرار کرد خانهای توی قصبه بنشینیم صحرا سرد است قبول کردم
او پیش رفت صبح بسیار سرد بود کالسکه نشستم روانه شدیم عماد الدوله معتمد الدوله امروز هم الی کنگاور همراهند
سایر همراهان هم هستند خیلی راه رفتیم سمت چپ راه در دهنه کوهی نهار افتادیم باد سرد شدیدی میآمد که آتش را
میبرد هوا هم سرد و صاف بود کوههای اینجاها برف زیاد داشت نهار را توی آفتاب گردان خوردیم محمد حسن خان
روزنامه میخواند حاجی میرزا علی با سر و روی بسته و هیأت عجیب رسید امین حضور و موچول خان و غیره هم بودند بعد از
نهار باز بکالسکه نشسته راندیم از گردنه بید سرخ با کالسکه بالا رفتیم آنجاها زمین کمی برف داشت و گل هم داشت
اسبهای کالسکه مهد علیا و بعضی از چرخها ماندند آنطرف گردنه سمت راست کوهها برف زیاد بود بخلاف طرف دست چپ
که اغلب خشک بود محمد حسن خان کنار کالسکه روزنامه سنت پطربورغ میخواند دو ساعت بغروب مانده بقصبه کنگاور
نزدیک شدیم اسب خواستم سواره بطرف عمارات و حیاط ساری اصلان رفتم که عمارت پدری و اجدادی اوست
از بناهای فرج الله خان مرحوم و امان الله خان و غیره است پیاده شده داخل عمارت و حیاط و باغچه شدم سی سال
پیش که نه ساله بودم همراه شاهنشاه مرحوم محمد شاه مراجعت از سفر اصفهان بکنگاور آمدیم در همین عمارت منزل
کرده بودیم و درست خاطرم هست آنچه آنوقت دیدم بعینها موجود است رفتم در بالاخانه نشستیم یک ایوان تالار است
جلو تالار دیگر در عقب بخاری هم داشت دو بالاخانه جنبین تالار بود یکی از آنها تلگرافخانه است زیر بالاخانهها اطاقهای
متعدد داشت جلوی تالار حوض و کنار حوض سکوئی بود و زیر سکو باغچه مربع طولانی دیوارهای اطراف آن محوطه کوتاه

صحرای کنگاور همه پیدا بود مهدیقلیخان گفت جا و منزل اینکه بجهت حرم معین شده است خوب نیست حیاطهای متعدد
بی در و بند و اکثری مخروبه است حرم پیاده خودم رفتم دیدم پر حیاط و بد است حرمخانه رسیده گفتم در همان محوطه
عمارت تعدد ضرورت چادرهای کوچک زدند بالای دیوارها تجیر کشیدند منزل حرمخانه تا ورودشان آماده شد
خلاصه امشب بعلت جا و منزل که اکثر از یکدیگر دور بود و به دیر رسید خوش نگذشت منهم در اطاق کوچکی خوابیدم بهیچ طور
گرم نشدم تا صبح خوابم نبرد الحمدلله بخیر گذشت درین منزل خبر رسید میرزا حسنعلی خان منشی باشی قدیمی در طهران وفات یافته است



روز جمعه پنجم ذیقعده منزل مان و لاسجرد خاک تویسرکان است دو فرسنگ و نیم راه است صبح سوار شده رفتیم بفضای صحرا
که رسیدیم سوار کالسکه شدم ساری اصلان مرخص شده دوشی در کنگاور ماند عمادالدوله و معتمدالدوله هنوز همراهند قدری
که رفتیم مایل بسمت راست یا بین شمال و مشرق به دو خانه خرم رود رسیدیم که از کوه الوند و تویسرکان میاید کنار این رودخانه
دهات زیاد بود گفتند ملکی حاجی مرادخان یاور فوج ملایر است این دهات از اینجا که میرفتیم خیلی بالاتر بود اینجا رودخانه
از دهنه تنگه ملک خوانین افشار است و ده طاهرآباد و حسین آباد خالصه که جزو کنگاور است میگذرد از پنها دست راست
واقع است و ده خالصه دست چپ پل هم تازه باین رودخانه بسته شده پل محکمی است حاجی جواد نام اصفهانی

ساخته چهار چشمه دارد در سمت راست جاده نهار پیاده شدیم قریب نهارگاه از طرف راست قریه سوم

بگودین است که جزو کنگاور است نهار خورده بکالسکه نشستیم همه جا رو بشمال میرفتیم هوا صاف بود باد هم نبود

تابش آفتاب حرارتی داشت پنج ساعت بغروب مانده وارد منزل شدیم قریه ولاسجرد جای خوب و آبادیست

خانوار زیاد دارد باغاتش کم است سمت چپ جاده در دهنه کوهی واقعست بالاتر از ده در پشت تپه ماهوری

اردو افتاده بود سراپرده را خیلی قشنگ و جمع زده بودند میرزا علیخان قدری منتخب اشعار شیخ علیه الرحمه را گفتم

نوشت نوشتجات وزارت امور خارجه را هم که از طهران رسیده بود وزیر امور خارجه فرستاد معتمد الملک آورد

ملاحظه شد احکام صدور یافت عصر در جلو چادر هیزم زیاد آوردند جمع نمودند آتش زدند همینکه قورق شد شیخ محمد شهاب رفتند

هیزمها دود کرد متأذی شدم عضد السلطنه امشب باردو رسید چند روزی توی سرکان بود آنجا باستقبال آمده است

بعد از شام شیخ محمد شهاب را خواستم میرزا علیخان امین حضور عکاسباشی عضد الملک امین السلطنه

مهدیقلیخان آقا وجیه معتمد الملک موچولخان آمدند حاجی میرزا علی مشکوة الملک هم بود

من روزنامه میخواندم معتمد الملک ترجمه میکرد قدری هم با میرزا علیخان منتخب اشعار خواندیم و نوشتیم بعد شیخ محمد شهاب مرخص

شدند خوابیدم در ولاسجرد خوانین تکلو ساکنند از این طایفه در زمان سلاطین صفوی امرا و اعیان و سرداران

بزرگ بود حالا آدم معروفی در میان آنها نیست

روز شنبه ششم ذیقعده صبح بیرون آمده بکالسکه نشستم بسمت فرسنج که سه فرسنگ مسافت است راندیم

عمادالدوله هنوز با اردو بود کنار کالسکه خواسته مرخص کردم بمحل حکومت برود ملک نیاز خان و محمد حسن خان

سرتیپ کلهر و سایر را هم آورده مرخص شدند اعتضادالسلطنه را که دیشب باردو آمده بود خواستم از حالات

طهران و متفرقه خیلی صحبت شد معتمدالدوله فرهاد میرزا تا این منزل هم همراه است بالجمله راه کالسکه خوب و هموار بود

دو طرف راه همه تپه و ماهور است الی قریه باقرآباد وقفی که در تصرف خسرو میرزا است راه قدری سربالا میرود

از آنجا سرازیر میشود تا منزل و در این سرازیری کوهها از دو طرف بجاده نزدیک است و کوه الوند از سمت چپ بفاصله

دو فرسنخ واقع شده قصبه توسیرکان و دهات متعلق بآن در دامنه الوند خوب پیداست جلگه و صحرائی است که از همه طرف

کوهها احاطه کرده در فصل بهار و تابستان بهترین جاهاست خوش هوا با صفا سهل المعونه ییلاقات بسیار خوبی است

جمعیت زیاد از دهات توسیرکان کنار جاده ایستاده بودند تا نزدیک ده فرسنج با کالسکه رفتم آنجا راه بد و سنگزار

بود اسب خواسته سوار شدم از میان آبادی ده رفتم کاروانسرای قدیم معتبر شاه عباسی کنار ده واقعست برای توقف

زواری که از راه عراق بعتبات میروند فرسنج هم ده آباد خوبیست عمارات معتبر دارد رودخانه از کنار ده میگذرد

اشجار زیاد از درخت میوه و صنوبر و غیره زیاد دارد سه ساعت بغروب مانده وارد منزل شدیم میرزا علی خان

محمد حسن خان بودند محمد حسن خان روزنامه اخبار جنگ فرنگستان خواند آبادی که از قرار دو طرف ملاحظه شد

سمت راست قلعه معین الدوله ادمیان ایضا میجان ایضا کلبان تیخیان ایضا

کارخانه   جاشت خوره   سمت چپ   گنجه وران   قشلاق سنگ سفید

قلی لاله علیا و سفلی   مبارک آباد   فرسنج هم ملکی میرزا شفیع مستوفی مرحوم است گویا اولادش

پیش حاجی مرادخان بابا گرو گذاشته اند خلاصه شب بعد از شام شبچه تنها را خواستم محمدحسن خان قدری روزنامه خواند

از بغداد تلگراف کرده بودند که درمیان کاظمین و بغداد اعراب متمرد جمعی زوار و غیره را نهب و قتل کرده اند

باعث افسردگی خاطر شد



روز یکشنبه هفتم ذیقعده را در این منزل اتراق شد صبح برخاستم هوا ابر و ملایم بود نهار را منزل خورده با وجود

ابر و گرفتگی هوا سوار شدیم بسمت تویسرکان راندیم از فرسنج تا اینجا دو فرسنگ و نیم مسافت است

کالسکه هم نرفت سواره میرفتیم حسام السلطنه معتمدالدوله اعتضادالسلطنه مجدالدوله تیمور میرزا

بودند صحبت کنان رفتیم در کنار رودخانه که از الوند کوه میآید بفرسنج حاکه گبود و سفید بود تیمور میرزا چند دست

بالابان و چرخ انداخت بردند هوا بسیار خوب گرم شد زیاد تماشا داشت از قریه فریازان که حاجی سعدالدوله

در انجا سهیم است گذشته در محاذات باغ مرحوم میرزا شفیع مستوفی مکان مرتفعی انتخاب کردم پیاده شدم افتابگردان زدند

و تپه همه دار بزرگ آورد و قصبه توی و دهات حول و حوش از را ملاحظه کردم خیلی مایل بودم که بروم همه را بدقت
گردش کنم هوا گرفته و سرد بود کالسکه هم از طرف سواره هم ممکن نبود در این وقت تنگ بتوانم بروم این جلگه خیلی باصفا
و حاصل خیز است از حیثیت هوا و روح خیلی امتیاز دارد از هر طرف کوهها محیط این جلگه است و از سمت
شمال کوه الوند مشرف است رودخانه‌های متعدد از الوند باین جلگه جاری میشود باغات زیاد دارند و میوه‌های
سردسیری ممتاز خاصه سیب شرح بسیار خوب عمل میآید محصول گندم و جو آبی و دیمی زیاد است و همیشه غله در این
ولایت بکمال ارزانی و فراوانی بود بواسطه خشکسال گذشته در اینجا هم تنگی شده حالا نرخ گندم هفت تومان است
بالجمله قصبه توی را ملاحظه کردم در دره الوند واقع شده و بطول افتاده است خانه‌های خوب و بازار و کاروانسرای
معتبر دارد در انتهای آبادی قصبه قلعه مخروبی بود که عمارات داشت در اوایل حال محبس شاهزادگان یعنی خسرو میرزا
و جهانگیر میرزا و مصطفی قلی میرزا و احمد میرزا بوده است در اول این دولت که حبس شاهزادگان موقوف شده در حصن شد
قلعه خود را از اینجا قطع نکرده و هنوز محل سکنای متعلقان آنهاست از توی که میکند رود قریه آرتیمان است در دامنه کوه
واقع شده و بطول افتاده است خانه‌ها بمراتب بیکدیگر مشرف است و خانه‌های عالی و قشنگ دارد و بسیار خوش منظر
و باروح و اطرافش تماماً باغ است از آنجا بفاصله نیم فرسخ قصبه سرکان در یکی از دره‌های الوند واقع شده و آبادی آن
فضای دره را پر کرده است باغات و اشجار زیاد دارد مقبره ابو الحسن که از صحابه حضرت رسالت پناه صلوة الله علیه و آله
بوده در سرکان است اطراف مقبره چنارهای زیاد دارد و در فصل بهار و تابستان مجمع درویش است و قلعه

شیخ رودآور و قلعه جعفربیک که از املاک مرحوم میرزا شفیع است و دهات دیگر پیدا بود رودآور
در قدیم شهر و پای تخت این نواحی بوده است که حالا آثار عمارات کهنه و بناهای قدیم باقی است از جمله آثار شکسته
تپه برجی یا برجی بود شبیه برج طغرل طهران که در شهر قدیم ری نزدیک حضرت عبدالعظیم واقع است آثار این
برج رودآور را طرز دیگر ساخته و صناعت بنائی را بهتر جلوه داده اند از غرایب اینکه معتبرین تویسرکان گفتند
که شبها در دامنه کوه نزدیک قصبه توی چراغ آسمانی ظاهر میشود که تا صبح در یک محل بلا تغییر روشنائی آن برقرار است
و اعتضاد السلطنه حکایت کرد که در چند شب توقف آنجا خود مشاهده و دقت کردم این شعاع در هوا معلق است
هرچه نزدیک شوند معدوم و مفقود میشود مثل اینکه از قصبه توی نمیتوان دید باید از آبادی خارج شد و ملاحظه نمود
منهم یکشب با دوربین دقت کردم این روشنائی در هواست و عجب اینکه دود مانند چیزی از آن متصاعد
بود خلاصه در همان مکان که آفتاب گردان زده بودیم چای خورده سوار شدم یکبار رودخانه رفتیم باد سرد شدیدی
از طرف مواجه میوزید بسیار اذیت میکرد در اینحالت باز تیمور میرزا حبار بدبختی پیدا کرد بالابان انداخت هر دو
بدوران افتادند بالا رفتند حبار چاره ندیده ماهی که بلع کرده بود از گلو بیرون انداخت که سبکتر شود راه خلاص بگیرد
تدبیر مفید نیفتاد دست بالابان بالا بود و بکمر جنان حبار بیچاره تاخته لگدی بسرش زد که معلق افتاد بزمین
بالجمله باد خیلی سرد و شدید بود به درشکه نشستم چون از روبرو میوزید در درشکه بیشتر اذیت میکرد بیرون آمده
سوار شدم و بتاخت بسمت منزل آمدیم این باد در منزل هم بود بچادرها و چیزها هم صدمه رساند شب بعد از شام

 پیشخدمتها را خواستم ساعتی صحبت گذشت محمدحسن خان روزنامجات فرنگستان قدری اخبار جنگ فرانسه

و روس خواند بعد خوابیدم



روز دوشنبه هشتم ذیقعده باید بچمبل آباد ملکی محمدحسین خان ملایری برویم دو فرسنگ و نیم مسافت است

صبح برخواستم برف زیاد میآید رفتم حمام پیشخدمتها بودند تغییر لباس کرده بیرون آمدم بکالسکه نشستم راه کالسکه

خوب بود تا یکفرسنگ و نیم دره ماهور و ماهورها نزدیک راه بودند در بین راه در سمت چپ جاده بهار

پیاده شدیم باد سرد با برف و دو میوزید معتمدالدوله مرخص شده بکردستان رفت بعد از نهار بکالسکه نشسته

راندیم این دره ماهور بسر بالای مختصری منتهی شد همینکه سرازیر شدیم صحرا فضائی پیدا کرد اما باز اطراف کوه بود

کوههای طرف دست راست بزرگتر و بعضی کوههای سنگی داشت منزل هم نمایان بود نیمساعت بغروب مانده

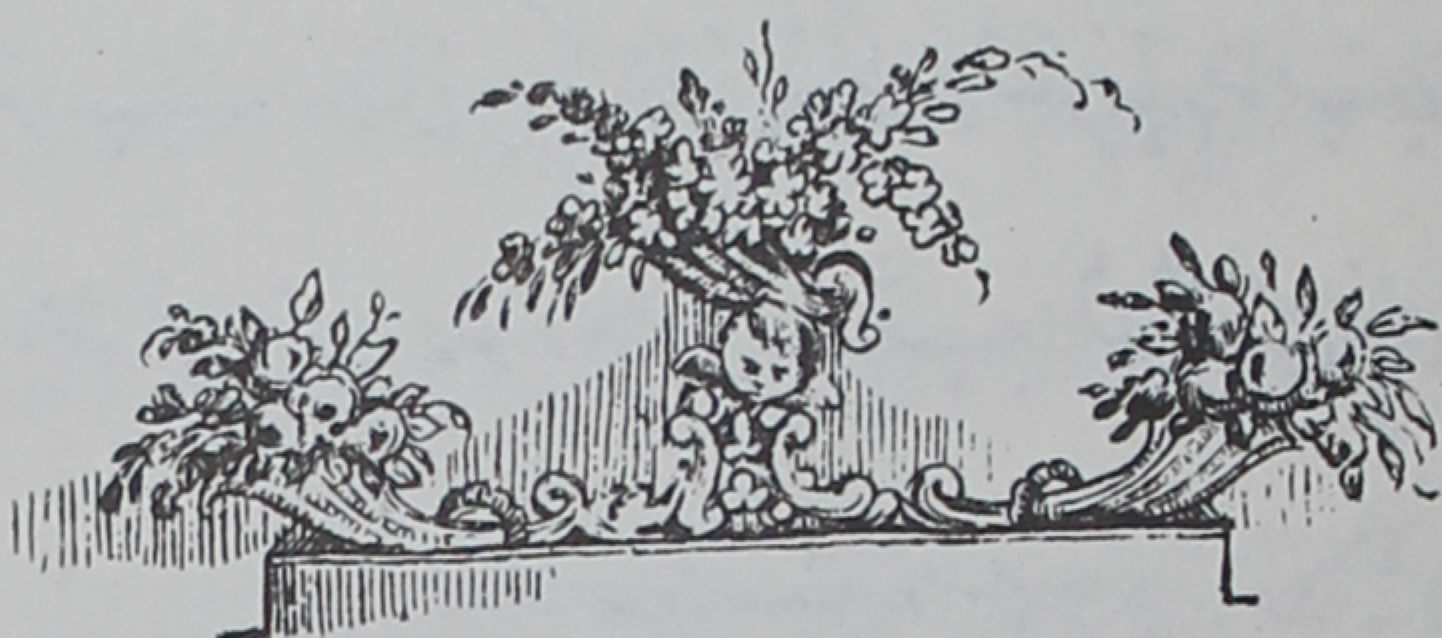
وارد منزل شدیم دهاتیکه امروز در کنار جاده ملاحظه شد از اینقرار است سمت راست حاجی تو یعقوب شاه

زاغه بوستان در دروازه احمدآباد برجی هم میان راه ساخته بودند برای دزد و این برج مربعی بود زیرش

آب انبار یورت فوقانی انهم مسکون است و سمت چپ میان ده باباکمال سیاه دره

سرخه

باد شدیدی در منزل میوزید تا شب هم اشتداد داشت اغلب مردم بآبادیهات پناه جستند
تجیر سراپرده و بعضی چادرها را انداخت بعد از شام پیشخدمتها را خواستم جز محمد حسن خان و علیخان پسر والی
کسی حاضر نبود محمد حسن خان قدری روزنامه خواند بعد مرخص شدند خوابیدم



روز سه شنبه نهم ذیقعده منزل حسین آباد دو فرسنگ مسافت است قریه مزبوره ملکی سبحان خان شاملو نایب
آجودانباشی و سایر خوانین شاملو است صبح برخاستم هوا ابر بود و نم داشت برف هم میبارید رخت پوشیده عبای
بطانه سنجاب بخودم پیچیدم بکالسکه رفتیم ظاهر خان سرهنگ افشار آمد مرخص شد باسد آباد برود مشیرالدوله را
کنار کالسکه خواستم بعضی فرمایشات شد تیمور میرزا و پیشخدمتها عقب کالسکه بودند بوضعهای مختلف خود را ساخته
سر و صورت را پیچیده بودند وضع مضحکی بود خلاصه یکفرسخ و نیم طرفین را تپه و ماهور و کوه خیلی نزدیک بود اما
کالسکه خوب میرفت درین چمن جزئی سربالائی در راه هم رسیده بحالیکه حسین آباد سرازیر شدیم تپه مجرد در جلو دیدم با امین
السلطان گفتم آفتاب گردان و نهار را بالای تپه ببرد و خود سوار شده بالای تپه رفتیم باد شدید سردی میوزید بزحمت
نهاری صرف شد از تپه پیاده پائین آمدم سمت راست گردنه قریه برغیب ملکی خسرو میرزا واقع بود و در صحرا

باغ و آبی تازه و جدید لاحداث موسوم بعباس آباد بود آقاخان نعمتکده تازه آباد کرده است در سمت چپ هم قریه

موسوم بسید شهاب ملکی آقاخان نعمتکده واقع بود خلاصه از بنه که پائین آمدم بکالسکه نشستم معتمدالملک

و حاجی میرزا علی مشکوة الملک و محمد حسن خان و سایر پیشخدمتها بودند برف میبارید باد و مه بود تا بعد

مغروب مانده وارد منزل شدیم و یکسر بالاخانه رفته زیر کرسی نشستم شنیدم صاحب دیوان از اصفهان آمده است

اما بحضور نخواستم تا عصر هوا بهمان طور منقلب بود و شب بعد از شام پیشخدمتها را خواستم آمدند ساعتی صحبت شد

مرخص شده رفتند بعد خوابیدم



روز چهارشنبه دهم ذیقعده منزل دولت آباد ملایر و مسافت چهار فرسخ است صبح که برخاستم هوا ابر گرفته

بود و سرما شدتی داشت رخت پوشیده بکالسکه رفتیم مشیرالدوله حاضر بود تا مسافتی در کنار کالسکه تحقیقاتی میکردم

و جواب عرض میکرد و بیشتر گفتگو در خصوص عرایض مردم بود و قرارهائیکه در احقاق حقوق آنها داده شده است

بعد از آن صارم الدوله آمد بحکومت لرستان مامور و مرخص شد پس از آن صاحب دیوان آمد از حالات اصفهان

پرسیدم از قحط و غلا و سختی و شدتی که برای مردم آنجا حاصل است بیاناتی کرد خیلی متالم و پریشان شدم

که قم در منزل مجلسی منعقد کنند قراری داده شود از ولایات حول و حوش بقدر کفایت باصفهان حمل غلات شده

تا سر خرمن و رفع محصول برای مردم آنجا فراغتی باشد بالجمله سردی هوا شدت کرد چند برفی هم میبارید در سمت

چپ جاده بدره رفته نهار پیاده شدیم آتشی افروختند از شدت برودت هوا حرارت از آتش رفته بود

در کالسکه نهار خوردم بیرون نیامدم حاجی میرزا علی محمد حسن خان محقق مهدیقلیخان محمد ابراهیم خان

بودند نهاری بی زحمت صرف شد میرزا علی خان هم بود بعد از نهار قدری سر بالا راندیم همینکه بسر ازیری افتادیم

جلگه ملایر پیدا شد از کنار قریه گرگان خالصه و مهرآباد خالصه که هر دو خیلی معتبر و آباد و خانوار و جمعیت زیاد است

و باغ و اشجار زیاد دارد گذشتیم مستقبلین ملایر از شاهزادگان و غیره هم رسیدند سواره باجلان بختیاری آراسته

بودم آمده بودند بنظر رسید از علمای بروجرد میرزا آیة الله پسر آقا میرزا محمود آقا محمد برادرزاده آقا میرزا محمود

پسر آقا میرزا فخرالدین بودند جمعی هم علمای ملایر آمده بودند سالار پسر شیخ الملوک با جمعی اولاد و احفاد آمد اسب کرنگ

چقانی هم پیشکش آورده بود سالار و حضرات در ده گنبد می نشینند قریه مزبوره نمایان ده معتبری است جماعتی

از مستقبلین ملایری ایستاده بودند رعیت معتبری دارد فوج ملایری جمعی عسکرخان سرتیپ زند هم کنار راه

ایستاده بودند جوانهای خوب داشتند خلاصه با کالسکه تا درب باغ مرحوم عیسی خان بیگلربیگی که حالا در تصرف

محمد کاظم خان پسر مرحوم است و برای ما منزل معین کرده بودند رفتیم منزل اطاقی است که بخاری دارد

و درین هوا بخاری بسیار چسبنده و ملایم است برای حرمخانه چادر زده اند دوازده سال قبل که از این سمت

بسلطانیه میرفتم در همین باغ منزل کرده بودیم بسلامت انیمدت خیلی سگر کردم دهات و آبادی که امروز

درکنار جاده ملاحظه شد از قرار است سمت راست تکل آباد گلدسته حسین آباد بسمت چپ

جوکار قوش باغ حسن آباد تاجی بک بیارت آباد پرشان که در دامنه کوه واقعست

قصبه دولت آباد خالصه بازار و دکاکین معتبر دارد ده معتبریست

روز پنجشنبه یازدهم ذیقعده در دولت آباد توقف شد صبح برخاستم شب تا برف میبارید بحمدالله تعالی

در زمین هم برفی نشسته بود و تا عصر گاه تند گاه کم برف میآمد هیچ از اطاق بیرون نیامدم بعد از صرف نهار مشیرالدوله

معتمدالملک سایرین آمدند بعضی فرمایشات و احکام شد مرخص شدند بعد پیشخدمتها آمدند تا عصر ملاحظه بعضی

نوشتجات و پاره تحریرات گذشت خیالم افسرده بود شب هم شام را بیرون خوردم معتمدالملک عکاسباشی

محمد علیخان امین السلطنه موچولخان محقق محمد حسن خان حسین خان بودند همانطور شب یکساعت

خوابیدم

روز جمعه دوازدهم ذیقعده منزل پری خالصه است که انتهای خاک ملایر است و اول خاک عراق

چهار فرسخ مسافت میگویند صبح هوا گرفته و ابر بود برف میبارید بعد از سواری ابر بالا رفت آفتاب تابید هوای ملایم

و مساعدی شد قبل از سواری میرزا فخرالدین بروجردی و امام جمعه و علمای ملایر بحضور آمدند بعد از ملاقات حضرات

سوار اسب شده قدری قیم در صحرا ایستاده نشستیم بجهت شرقی راندیم کوه و دشت برف زیاد داشت یکسره

سفید بود از سمت چپ جاده کوه سنگی بنجی بقصبه دولت آباد مشرف است و در طرف شمال دره ایست که قریهٔ

ونیز از ناوه خالصه میرود که جزو ملایر است از آنجا به برآباد و ساره و سیاوشان عراق که راه قافله و متداول و معبر

عام است قدری که از دولت آباد دور شدیم بده جوراب خالصه رسیدیم سمت چپ بالای ده نهار پیاده

شدیم مستخدمها همه بودند قریه جوراب از خالصجات معتبر است در محاذات قریهٔ مزبوره سمت شمال دره و دربند

دیگر پیدا میشود که درین دره از ناوه اربابی پیروز ایضاً خوران تیول قلیچ خان یوزباشی مرحوم توسکن علیا و سفلای

خالصه مانیزان اربابی قجراب کمراب واقع است این کوه بهار اکرم کوه میگویند که از دولت آباد

بجوراب خالصه ممتد است اطرافش کوههای سنگ سخت دارد گفتند از سمت دیگر راهی است که بالای کوه

میتوان رفت بالای آن مسطح است و در بهار گلهای خوب و لالههای الوان میروید و بسیار باروح و باصفاست

و نیز گفتند درین کوه غاریست وسیع و طولانی که مکرر با چراغها بان داخل شده و مسافتی طی کردند پایان آن

دیده نشده و در یکجا موضع آن آبی صاف و روشن از سقف میچکد بزمین رسیده مثل قند خیلی سفید و منجمد و متحجر میشود

و ثانیاً این سنگ در آب حل میکرد طعم آن تلخ نیست و هنوز تجربه نکرده بامتحان نسانیده اند که ملح مزبور چه مزه دارد و خاصیت طبی و طبیعی آن چیست غالباً اهالی اینجا برای شوخی این سنگ بجای قند که اشتباه با چای بمجلس میآورند و کسی که نابلد و بیخبر بوده خود بجای قند استعمال کرده و از تلخی طعم آن در تعجب افتاده است بالجمله بعد از نهار بکالسکه نشسته از میان ده جوراب که نشستیم با روبنه راه راسته کرده بود کوچه تنگ و راه منحصر بود با معطلی عبور کردیم در میان ده تپه بلندی بود بالای آن تپه اثر قلعه قدیم داشت که تمام خراب و ویران شده تنها از دیوار آن اثری باقی بود که استحکام آنرا معلوم میکرد قریه جوراب باغهای آباد خوب داشت این کوه که بقریه مزبوره مشرف است بفاصله نیم فرسخ با تپه های خاک بروجرد میرسد اما راهی که متداول و معمول است از دولت آباد ببروجرد آمد و شد میشود از دولت آباد بسامان که انتهای ملایر و از آنجا بدره گرگر و از آنجا ببروجرد میرود خلاصه این کوه که از دولت آباد تا اینجا امتداد دارد و سلسله آن همچنان کشیده است در ملایر بکوه لشکر در موسوم است در محال کرار دهنه بهم رسیده این رشته را قطع و سلسله دیگر ایجاد میکند که در عراق کوه راست میرنامند فاصله این کوه از جاده نیم فرسخ و یک فرسخ بود آبادیهاییکه امروز در کنار جاده ملاحظه شد سمت راست نامیله خرم آباد دادیجان بالای دو ایجان قشلاق یورکی ملک سالار است جوراب پچین آباد مرویل میشن کازان تمامی این دهات در کنار رودخانه واقعست بعد از آن کوشه قلعه خان کنجه ور نهندرک وند رکنه سفلی خالصه در کنار رودخانه است رکنه علیا که نیز

خالصه است در کنار جاده است و ده بسیار آباد معتبریست بعد از آن پری در و بعد پری خالصه

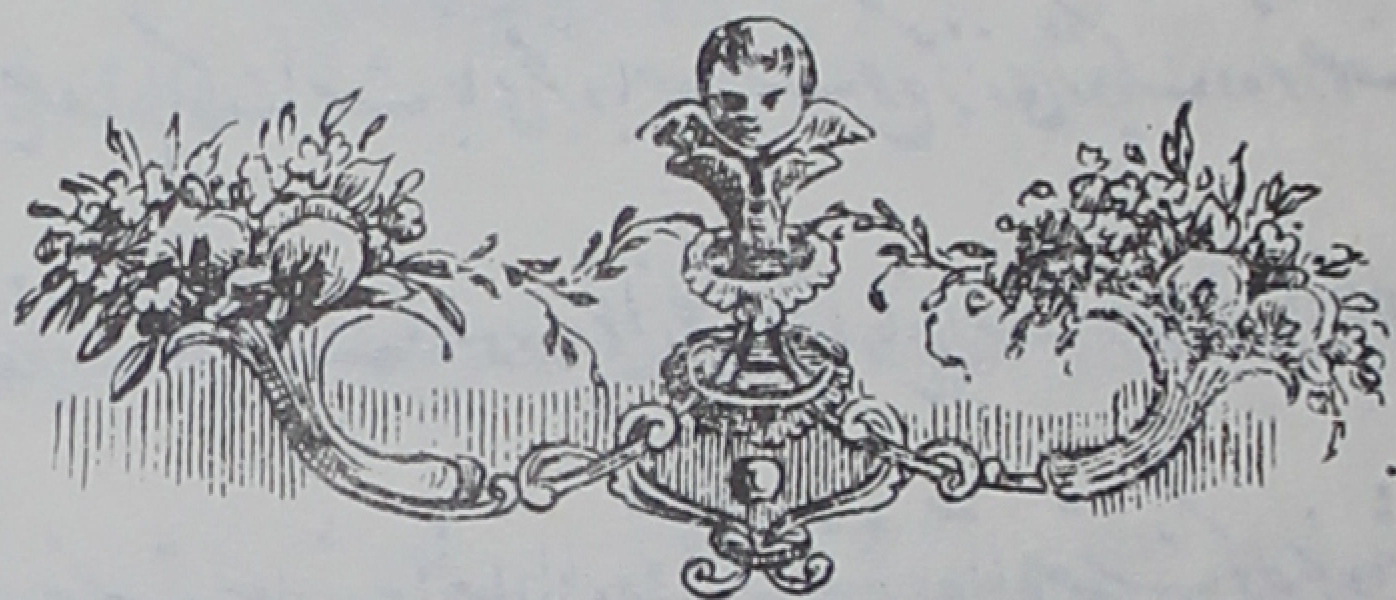
که منزل اردو بود سمت چپ بعد از دره ارنا و له که ذکر شد دیگر آبادی ملاحظه نشد مگر در دامنه کوه پشکر در

محاذی رنگنه سفلی سه قریه متصل موسوم به قپان چه تهیا و کلپرآباد از املاک قلیچ خان یوزباشی مرحوم است

در رنگنه علیا میرزا سید احمد نایب الحکومه عراق و علینقی خان صمصام الملک سرتیپ فوج کزاز رسیدند بحضور آمدند

از حالات انصفحات سؤالات کردم عرایض کردند منزل هم نزدیک بود وارد شدیم کرسی و آتش حاضر بود

مدارک زحمت سرما شد شب بعد از شام منیجه تنها آمد محمد حسنخان قدری روزنامه پطربورغ از اخبار انگ خواند



روز شنبه سیزدهم ذیقعده منزل قره حصار خالصه است که از توابع عراق و جزو بلوک کزاز است راه را

پنج فرسنگ گفتند صبح در حمام بودم امین السلطان گفت محمد حسن خان بواسطه ناخوشی سختی که بعیالش عارض شد

مجبور گردیده است در قریه پری مانده است بیچاره گرفتار زحمت است بالجمله رخت پوشیده بیرون آمدم

بکالسکه نشستم هوا صاف بود آفتاب میتابید قدری ابرهم در افق بود و سرما شدتی نداشت امروز برای تحقیق

مسئله کسر خالصه طاره و زرداد در قریه کرجائی تکی قاسمخان شاملو نایب اجودانباشی مجمعی دارند باین مناسبت بقریه مزبوره

رفته اند که دیشب اعتضاد السلطنه اینجا منزل داشته است خلاصه راه کالسکه بد نبود اما گل در جاده زیاد بود

تمامی بالها و کالسکه‌ها سراپا گل آلود شده بودند برف این سمت از جلگه تا زیر پیر است از دو طرف راه بفاصله

نزدیک کوه واقع شده و سمت چپ تماماً کشتزار است از کثرت گل بالها زمین میخوردند قاطرهای بنه در گل غوطه ور

بودند درین راه سمت چپ جاده برای نهار مکانی انتخاب شده بود برفها را بدره‌ها انباشته بود و اسب غرق میشد

بزحمت و احتیاط تمام از راه کناره کردیم نهاری با زحمت تمام صرف شد بعد از نهار باز بکالسکه عود کرده راندیم

تا دربند و دهنه توره راه بشمال مایل شد طرف چپ در دامنه کوه عمارت و اشجاری بود موسوم بصادق علی

متعلق بعلی نقی خان صمصام الملک است جای محقر و با صفائیست فوج گرازی نزدیک ده توره صف زده بودند

میرزا سید احمد نایب الحکومه گفت در جلو نهر و پلی از عبور کالسکه مانع است راه کالسکه را از بالای ده

ساخته اند اسب خواسته سوار شدم از میان آبادی توره گذشتیم ده آباد معتبریست کوچه‌ها یخ داشت با اسب

خیلی با احتیاط میراندم قریه توره هم ملکی علیقلی خان بیرتیپ است در میان آبادی پلی بر رودخانه بسته بودند بسیار کثیف

و بد اطراف آن ریخته سنگهای آن پاشیده گل و یخ هم بسر پل افتاده حال از تشریح و توضیح میگذرد خیلی با احتیاط عبور شد

و از راهی بد و سخت گذشته براه کالسکه رسیدیم قره حصار هم که منزل است نزدیک بود خواستم از خارج ده

بگذریم بزحمت عبور کوههای خطرناک دچار شوم راه نبود ناچار از میان ده عبور شد کوچه‌ها گل و یخ زیاد داشت

بهر طور بود بی آسیب گذشته بمنزل آمدیم آبادی دهات که امروز بنظر رسید از قرار است طرف راست

میرود، قلعه نو، کنداب، پنغش، چشمه علی محمد که آخر خاک ملایر است آنچه از خاک عراق در سمت

راست جاده دیده شد جلایر، قرابنیاد، گل زرد، کلکه، حرآن، طرف چپ از خاک ملایر

کرجائی، قاسم آباد، قوش تپه، ده چانه، از خاک عراق خرخب، زیرآباد، سنگ سفید

شب بعد از شام مشیر خلوت تنها احضار شدند قدری صحبت شد



روز یکشنبه چهاردهم ذیقعده منزل تنگ کوریکی مستوفی الممالک است راه را سه فرسنگ میگویند

صبح که برخاستم برف میبارید و از شب هم انقدر باریده است که زمینها سفید است رخت پوشیده بملاحظه

بدی راه سوار اسب شدم اعتضادالسلطنه حسام السلطنه مشیرالدوله بودند صحبت کنان

مسافتی در صحرا سواره رفتیم رودخانه پیش آمد عبور کردیم و در نظر داشتیم که همچنان از صحرا دور از بنه و جمعیت برویم

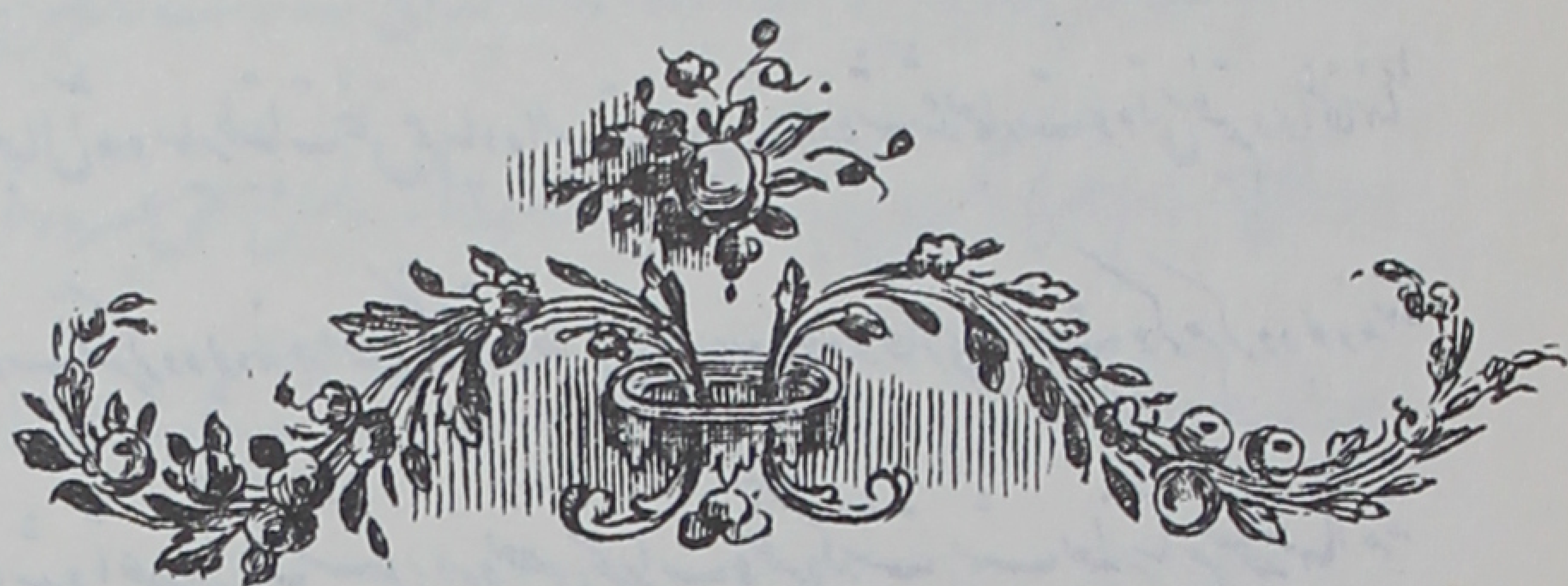
نهری عمیق که از همین رودخانه منشعب شده بود مانع عبور شد راه را پرسیدم معلوم شد بسیر قهقرا باید از رودخانه

باز پس گذشته از پلی که خیلی پائین‌تر برودخانه بسته بودند بگذریم در سر پل جمعیتی از بنه و بار متفرقه بود در جمعیت

عبور شد از انطرف پل کالسکه حاضر بود از اسب پیاده شده بکالسکه نشستم مسافتی قطع شد برای نهار در سمت

چپ جاده پیاده شدم بعد از نهار بکالسکه عود کرده بسمت منزل راندیم دو طرف راه کوههای
بلند است بفاصلهٔ نیم فرسخ بیشتر یا کمتر اما راه کالسکه بسیار خوبست آبادی در کنار راه زیاد بود سه ده در سمت
راست جاده دیده شد گفتند موسوم بمهاجرانند هوا مختلف بود گاهی برف میبارید گاه باران میشد اما
باد خیلی سرد میوزید بنزدیکی تنگ کور که منزل است در راه فی الجمله اعوجاج و دره ماهور پیدا شد بده رسیدیم
کوچه را که معبر و راه کالسکه است با روبه و مال زیاد گرفته بود بعلاوه گل و یخ داشت از کالسکه بیرون آمده
باسب سوار شدم از خارج آبادی بسمت اردو رفتیم امین خلوت و پیشخدمتها و سایر بودند نسیم سرد طوری
سخت و شدید میوزید که تا سراپرده تاخت رفتیم وقتی بمنزل وارد الاچیق شدم عصر برف شدت کرد و یکدو ساعت
خوب بارید شب گذشته هم اینجاها برف زیاد باریده بود که در بعضی جاهای خشک و خالی از برف دیده نمیشد
مشیر الدوله و معتمد الملک از پیش یکسره بسلطان آباد رفتند شب بعد از شام پیشخدمتها را خواستیم آمدند
خبر تلگرافی مفصل از جنگ فرنگستان رسیده بود ملاحظه شد مختصر اینکه دویست هزار نفر متجاوز قشون فرانسه
بسرداری جنرال لوربالکی و جنرال تروشو حاکم پاریس و معیت بعضی رؤسای جمهور از پاریس بیرون آمدند
با قشون پروس مصاف دادند روز اول و دوم نصرت و فیروزی با فرانسه بود و چند نوبت قشون
آلمان را شکست فاحش داده عقب نشانیدند روز سیم سرداران پروس با قشون زیاد پی در پی رسیده
بخت نامساعد فرانسه را دچار سوء عاقبت کرد قشونشان هم دستگیر و قتیل و متفرق شدند جنرال تروشو

زخم منکر برداشت بعضی اولیای دولت جمهور که حاضر میدان جنگ بودند اسیر شدند و نیز از بدبختی
فرانسه‌ها اینکه سه شهرشان بسیل خراب و ویران شد از جمله شهر لیل است که در سرحد بلژیک در شمال
مملکت فرانسه واقع بود حقیقت واقعات این جنگ و سوء حال فرانسه خیلی حیرت انگیز و ملالت افزاست



روز دوشنبه پانزدهم ذیقعده بسلطان آباد که مرکز حکومت عراق است عزیمت کردیم راه سه فرسخ
بود صبح که برخاسته رخت پوشیده بیرون آمدم هوا ابر و مه داشت از هیچ طرف جائی دیده نمیشد ابتدا
راه کالسکه خوب بود و بآرامی و نرمی حرکت میکرد بعد از قطع مسافتی در راه اندک سرازیری بهم رسید از دو طرف
کوههای سنگی نزدیک شد عبور از دره تنگ و سنگلاخ افتاد چون کالسکه بسختی عبور میکرد باسب سوار
شدم و بملاحظه برف و یخ زمین خیلی با احتیاط حرکت میکردم شتر و قاطر زیاد هم در این راه لغزیده و افتاده
بود از اینکه باد در هوا نبود سواره رفتن زحمت نمیداد همینکه از این راه خطرناک گذشتیم بار دیگر بکالسکه نشستیم لکن راه
کالسکه خوب و مساعد نبود سرازیر و سربالا در دره و ماهور میرفتیم گاه سوار اسب شده گاهی بکالسکه میرفتیم
نزدیکی شهر هوا باز شده و مه بکنار رفت در دو طرف جلگه کوههای سنگی مرتفع است سمت راست جاده

آبادی و اشجار و باغ زیاد بنظر رسید سه ده معتبر موسوم به سنجان و فیجان و کرهرود داشت صحرا و کوه
برف زیاد داشت بطوریکه در اینجا که خرابادیها و دهات هیچ جزء زمین مکشوف و مرئی نبود قریب شهر کوچه باغ
ممتد و مفصل بود و اسب خواسته سوار شدم حاجی سید محمد باقر و حاجی سید محسن علمای عراق
باستقبال آمده سایر طبقات خلق هم پیاده ایستاده بودند وارد شهر شده بعمارت دولتی مقیم شدیم و انجا نهار را
بسیار خوب تعمیر کرده بودند در اطاقی که مخصوص من حاضر شده بود و بخاری داشت و گرم کرده بودند نهار
صرف شد و تا عصر بتدارک خستگی و رفع بعضی تحریرات و غیره گذشت شب بعد از شام شنیدم مستوفی الممالک آمدند
معتمد الملک قدری روزنامه خواند هوشنگ میرزا حاکم گلپایگان آمده بود امروز هنگام ورود بشهر حضور آمد
شنیدم محمد امین میرزا هم که موقتاً مستوفی الممالک برای نظم امور کمره فرستاده آمده است هنوز ندیده ام



امروز که سه شنبه شانزدهم ذیقعده است در سلطان آباد توقف شد صاحب دیوان را احضار کردم
مطالبی که راجع بحکومت اصفهان داشت عرض کرد در جواب احکام لازمه شد بعد از رفتن او هم کار زیاد
داشتم تا عصر مشغول بودم هوا ابر بود و برودت هوا چندان شدت داشت که کمتر چنین سرما دیده بودم
اجرام فلکی و اجسام ارضی گویا یکسره یخ بود و هوا کیفیت زمهریر داشت نفس در حلق منفسر و خون در بدن
سرد میشد هیچ از اطاق بیرون نیامدم و همه را بکارهای لازم سرگرم بودم شب یکدو ساعت از مغرب گذشته
از حیاط بیرون که پشت این نوانخانه و محل آبدارخانه و قهوه خانه و منزل خواجهاست صدا برخاست هنگامه
بپا شد امین السلطان هاشمخان پسر حاجب الدوله و سایرین فریاد میکردند پرسیدم گفتند بالاخانه که منزل حاجی
بلال خواجه بود از یکدو روز پیش بخاری سوزانیده سقفش آتش گرفته است امشب آثار آتش ظاهر شده و علامات
خرابی دیده اند سقا و فراش ریخته مشغول اطفاء نایره و خراب کردن سقف سوخته هستند بعضی سقا و فراشم هم
در خرابی سقف زیر افتاده با خاک و آتش و آبی که برای خاموشی آتشها ریخته میشد مخلوط بودند بحمدالله با اینکه از ارتفاع
بام تا سطح فضا هفت ذرع بیشتر بوده است و این انبوه خاک و خرمن آتش ذره آسیب بهیچیک نرسیده بود
تا هنگام خوابیدن من این آوازها و هنگامه بود و قطع نمیشد



روز چهارشنبه نهم ذیقعده نیز در سلطان آباد توقف شد از صبح تا عصر همه کارها و مشاغل لازمه گذشت سایر ارکان
و وزرا در حضور بودند صاحب دیوان هم بود محمد امین میرزا و هوشنگ میرزا هم بحضور آمدند بعضی تحقیقات
و پارهٔ فرمایشات شد علمای عراق هم بحضور آمدند میرزا عبدالرحیم شیخ الاسلام اصفهان هم که از علمای
انجا نوشتجات آورده بود آمده نوشتجات را ابلاغ کرد عصر بعد از فراغت از کارها ببرجی که در عمارت است رفتیم
اگرچه امروز هم هوا سرد است اما تابش آفتاب فی الجمله سورت سرما را شکسته است از برج با دوربین وضع شهر
و اطراف را ملاحظه کردم قلعه سلطان آباد مربع است و وسعت آن تقریباً بقدر ارک طهران میشود ترتیب کوچها
و تقسیم آب شهر خیلی بنظم و قاعده است عمارات حکومتی را بواسطهٔ ارک کوچکی از شهر خارج کرده اند در شهر عمارات
و خانهای عالی بسیار است تجار آذربایجانی و غیره درین شهر بتجارت غالی و پنبه مشغول اند و هر ساله غالی زیاد
از اینجا بممالک روس و عثمانی و ایالات ایران حمل میشود عراق از مملکتهای خوب و حاصل خیز است و اهالی آن
بکسب و صناعت راغب هستند دیروز و امروز نمونهای خیلی خوب و ممتاز از غالی عراق دیدم که مستوجب خیلی تحسین
بود خلاصه شب شام خورده پیشخدمتها را خواستم معتمدالملک احکام زیاد آورد که صاحب دیوان در ضمن
عرایض خود استدعا کرده بود



روز پنجشنبه هجدهم ذیقعده به مصلح آباد رفتیم راه چهار فرسنگ بود صبح که برای سواری بیرون آمدم از دروازه ارک

دلالت کردند خواستم بیرون بیایم بار و بنه زیاد در جلو بود بعضی بارهای دیوانی را بستم تا ره بار میکردند راه مسدود بود

با اندک معطلی و زحمت گذشتیم از دروازه که بیرون آمدیم هوا را بی اندازه سرد دیدم با اینکه آفتاب تابیده

و هوا صاف بود سرما سورت و شدت غریب داشت زود با کالسکه نشسته راندیم تخمیناً در یکفرسنگ

فاصله آبادی معتبری در سمت چپ در دامنه کوه ملاحظه شد موسوم به زنجیران و جزو بلوک کزاز است رشته کوه

همه جا سمت چپ بفاصله یک فرسخ بیشتر یا کمتر دور از جاده کشیده شده و پشت این سلسله محال برچلو

و شراه است در سمت راست جاده بفاصله دو فرسخ و سه فرسخ کوهستان فراهان واقعشده و دهاتی هم

که از مزرعه زنجیران بعد در سر راه واقعست همه جزو فراهان است و در انتهای آن بلوک محلات واقع است الحاصل از

قریه مزرعه زنجیران قدری گذشته بنهار پیاده شدیم صاحب دیوان هوشنگ میرزا سایرین بحضور آمدند

و مرخص شدند بعد از نهار با کالسکه رجوع کرده راندیم ده مشهد که ملکی عباسقلی خان منسوب سپهدار است

در سر راه بود از وسط آبادی آن عبور افتاد قریه معمور و آبادی است و در قرب آن طرف راست جاده

مزاریست از محمد عابد که گفتند بحضرت موسی کاظم علیه السلام نسب میرساند گنبد و ایوانی از بناهای خیلی کهنه داشت

گنبد مخروطی کاشی کاری و کاشی آن در کمال امتیاز مشابه چینی ایوانش هم خالی از زینت و متانت نیست خوب

حفظ نکرده اند خرابی دارد بالجمله هر چه از راه طی کردیم اثر برف و بارندگی کمتر شد تا بعضی جاها بکلی خشک

می نمود و کوها بسبب طبیعت زمین بود که پارهٔ جاها شوره زار و کویر است هوا هم گرم و ملایم است و آفتاب

پر حدت ابر و باد هم نیامد دو ساعت بغروب مانده وارد منزل شدیم

دهاتیکه امروز در طرفین راه دیده شد سمت راست میقان مشهد عابد ایلک آباد وسیمه

استروان حرآباد کمال آباد شمس آباد کمال آباد سمت چپ مرزیجران مهرآباد

هراوه شاه آباد وزیرآباد میجان قلعه نو مزیدآباد مشهد الکوبه آهنگران

نظم آباد خلج آباد



روز جمعه نوزدهم ذیقعده منزل آشتیان بود و چهار فرسخ و نیم راه است صبح که بیرون آمدم بکالسکه نشستم

اعتضاد السلطنه حسام السلطنه وزیر امور خارجه مشیر الدوله مجد الدوله بودند در بعضی امور

دولتی و قرار پارهٔ کارها مدتی گفتگو شد هوا صاف و روشن بود تابش آفتاب حرارتی داشت در بیجگله هم

وسعتی است کوهها از دو طرف دور افتاده خاصه از سمت چپ راه بمسافت زیاد کوهی بزرگ و سنگی

و مرتفع طولانیست گنگران زنجران سه آباد معدن سنگ تراب سفیدآب

در دامنهٔ همین کوه واقعست درین جلگه آهو بسیار است حبیب الله خان ساعدالدوله مهدیقلیخان

بعضی شکارچیها بهوای شکار آهو رفته بودند مهدیقلیخان میگفت آهو زیاد بود و خیلی دیده شد لکن نتوانسته بودند

صید کنند در نهارگاه محمدحسنخان و حبیب الله خان پیشخدمت که در عتبات عالیات برای دورهٔ رمضان

قصد اقامت کرده و از ملازمت اردو بازمانده بودند رسیدند از خشکی صفحات عراق عرب که هنوز

نم باران نباریده و آبها نقصان فاحش کرده و خلق آنجا از اینحالت در چه درجه اضطراب و وحشت هستند

بیانات میکردند خداوند خاتمت امور و احوال این مردم را درین خشکسال عام بخیر کند انشاالله تعالی

خلاصه بعد از صرف نهار بکالسکه نشسته راندیم در مساقی بقریهٔ فیض آباد که در تصرف میرزا محمد علی مشرف

توپخانه است رسیدیم و راه از میان ده میگذشت خانوار و جمعیت زیاد داشت لکن رعایا از کمی آب

شکایت داشتند که راستی برای این ده آن مقدار آب که دیدیم کم بود و موجب کمی آب اینجا هم همین خشکسالیست

که بفضل خداوند مرتفع خواهد شد از فیض آباد قدری که دور شدیم جلگه و اراضی مسطح بدره و ماهور تبدیل شد

کوهها نزدیکتر آمد و تا قصبهٔ آشتیان راه باین نسق بود بلکه یک بلندی مختصری که دره مانند هم داشت

که ارتفاع و انحطاط آن قابل ذکر نیست لکن برای الاغهای مفلوک اردو و اسبهای کالسکه و شترها که بیچاره

متوالی زیر بار بودند کوه الوند است خاصه با گل و برف که بسیار سخت و صعب العبور بود بالجمله قریب بقصبه

آشتیان که فی الحقیقه شهر نیست از کالسکه بیرون آمده سوار اسب شدم از پایین آبادی انجا از کوچه عبور کرده از پل

کوچکی که بر رودخانه آشتیان بسته اند گذشته باردو آمدیم اگرچه قلعه و عمارت مستوفی الممالک برای توقف ما

کافی و آماده بود و ممکن بود انجا منزل کنیم لکن محض اینکه خلاف عادت نشود و در اسلوب سفر تغییر و تحریفی دست

ندهد گفتیم در صحرا چادر زدند منزل کردیم مهد علیا در عمارت منزل کرده است آشتیان معمور و آباد است خانهای

عالی دارد که مرتبه بمرتبه مشرف بیکدیگر ساخته اند رود دره که داخل آبادی آشتیان است باین جا نهایت زینت کرده است

شب بعد از شام مسیح مهتا آمدند یکدو ساعت بملاحظه نوشتجات و گفتگوهای متفرقه مشغول شده بعد خوابیدم



روز شنبه بیستم ذیقعده اطراق شد خیال داشتیم امروز سوار شویم قصبه آشتیان را با اطراف آن سیاحت کرده

وضع مکان انجا و هیئات ارضی و طبیعی ابرج الکه را ببینیم باد سرد و سختی که از دیشب میوزید و ابر و انقلابی

که در هوا بود نگذاشت که از الاچیق تاریک و بناه کرسی بیرون بیایم امروز گویا فصل زمستان بساکنین این ارض

غضب کرده با اظهار آخر درجه سرما عرض قدرت میکند همگانه ایست هیچ متنفس امروز از جای خود حرکت نمیکند

تا عصر در آلاچیق بودم و از بی هوا و ضرورت یکجا نشستن و بیحرکتی کسل شدم میرزا حسین دکتر و معتمد الملک
بودند قدری کتاب جغرافی خواندم ساعتی خوابیدم عصر هم حمام رفته اجمالاً سر و تن را شست و شوئی کرده
بیرون آمدم



روز یکشنبه بیست و یکم ذیقعده منزل دستجرد و سه فرسخ و نیم راه است صبح هوا صاف و روشن بود
و آفتاب بلا مانع میتابید اما اثر سرمای سخت دیروز باقی است و نسیمی سرد سوزنده میوزید علی الصّباح در
سراپرده علما و اعیان آشتیان که دیروز در توقف نتوانستند بحضور بیایند آمدند ایستادند قدری گفتگو شد
آقا میرزا محمد جعفر مجتهد با بعضی علمای دیگر مثل آخوند ملا حسین و ملا ابراهیم میرزا محمد که در حکومت یزد
و کرمان مرحوم خانبابا خان سردار از او وکالت داشت و بارها دیده بودم پیر و شکسته و مفلوک است آشتیانیست
میرزا حسین خان برادر میرزا نصرالله مستوفی گرگانی میرزا تقی برادر مرحوم میرزا زین العابدین البرز که قریب
هشتاد و پنجسال از سنش گذشته و سالها در سیاحت بوده است مکنت در صفحات هندوستان مدتی

سیاحت کرده ام میرزا علینقی برادر مشارالیه میرزا شفیع سلطان نایب آشتیان بعضی دیگر هم بودند

بیرون آمده سوار شدیم با اعضاء السلطنه حسام السلطنه مجدالدوله وزیر امور خارجه مشیرالدوله

صحبت کنان تپه بلندی که آباد آشتیان مشرف بود رفتیم قدری وضع و مکان قصبه را ملاحظه کردیم

برودت هوا مجال مکث زیاد نداد زود در آمده براه افتادیم راه امروز همه پست و بلند و دره ماهور و سنگلاخ است

کوهها نزدیک جاده نزدیک شده بعضی جاها فضا تنگ میشود برف این اراضی خیلی کم و کوهها اغلب خشک است

بده کوچکی رسیدیم که میان دره واقع شده بود با عمارت و تجرد حالی داشت اسمش را پرسیدیم گفتند

دارآباد ملکی مستوفی الممالک است بعد از آن ده کوچک دیگر بود موسوم به تشرود از اینجا راه بشمال مایل شده

دره قدری وسعت پیدا کرد قریب بقریه زرکان که سمت چپ در دامنه کوه واقع بود با اینکه اطراف را

کوههای مرتفع احاطه کرده بودند کوه البرز و دماوند نمایان شد و رؤیت آنها مشابه بدیدار معشوق و مطلوبی بود

همه مردم از نزدیکی وطن و تنهایی مدت سفر خشنود بودند برای ارتفاع دماوند همین مسئله خوب مقیاسی است

که از این نقطه تا دماوند تمام پنجاه فرسخ درست است و از فراز کوههای بلند تمام پیدا بود پشت کوه زرکان ده

عامره است که در این نواحی صنعت رنگرزی مخصوص آنجاست خودشان هم کرباس میبافند از اطراف هم میبرند

آنجا رنگ میشود و از عادت اهالی آنجاست که از شنیدن لفظ ماست میرنجند و هر غریب که ندانسته در این ده

بلفظ ماست تفوه کند مضروب و مطعون و عرضه هر گونه ملامت است و اگر این عبارت را بزبان بگذرد که ماست داری

محل خطر است معتمد الملک حکایت میکرد که در مجلس مشیر الدوله وزیر عدلیه بعضی از اهل عامره برای مشتلق

بتظلم آمده بودند رشته من غیر رام لفظ ماستی ذکر شده بود بی اختیار عارضین عامره از مجلس بیرون رفته

دیگر باعث این عمل و عادت مستقبح است و داستانی مفصل دارد خلاصه بقریه جوزار رسیدیم که ابتدای

خاک قم است فوج خلج قم جمعی محمود آقای سرهنگ که تربیت شده مدرسه مسیو فرانسه و جوان

قابلی است با سرهنگ خود در کنار راه صف زده بودند فوج مذکور را در کمال آراستگی و خوبی دیدم منزل هم

که دستجرد است نزدیک بود وارد و شده بسراپرده رفتیم از طهران چاپار رسیده بود نوشتجات را ملاحظه

کرده جواب نوشته فوراً چاپار را اعادت دادم قریه دستجرد ده آباد معتبریست خانوار و جمعیت زیاد دارد



روز دوشنبه بیست و دویم ذیقعده منزل قریه قاضی چهار فرسخ راه بود صبح با صافی آسمان و تابش آفتاب

هوا برودتی داشت از سراپرده تا جائیکه کالسکه من حاضر شده بود مسافتی پیاده رفته بکالسکه نشستم قدری

با اعوجاج و پستی و بلندی راه کالسکه راندم بمزرعه و مزاری رسیدیم که از امامزاده زکریا است و گفتند از اولاد

حضرت موسی کاظم علیه السلام است درین نقطه راه بغلتیه و ماهور افتاده و حرکت با کالسکه چندان مناسب نبود

در هوا هم فی الجمله حرارتی پیدا شد از کالسکه بیرون آمده سوار اسب شدم در اطراف امامزاده جمعی رعایای
شهر بود بحسام السلطنه پول دادم با آنها قسمت کند فقرا بهیئت اجماع با و حمله کردند دورش را گرفتند چیزی نماند
که جوشش طمع و طلب آنها شاهزاده را از اسب بیندازد بالاخره بقایای پول را زمین پاشید که آنها بیکدیگر مشغول
شدند شاهزاده را رها کردند خلاصه سواره با حسام السلطنه اعتضاد السلطنه وزیر خارجه مشیر الدوله
صحبت شد سمت چپ جاده همه باغات و آبادی محال جمرود است که از ابتدای دره اشجار و باغات
و آبادی آن بلانهایت ممتد است عجب دره ایست باید در بهار بهترین محل تفرج باشد در طرف راست جاده
روی تپه نهار پیاده شدم محمد حسن خان که از منزل پری بواسطه ناخوشی عیالش عقب مانده بود اینجا رسید از راه ازناو
و آهنگران و سیاوشان آمده است از زحمات خودش که در کثرت برف و سختی سرمای از راه دیده بود داستانی میگفت
بعد از نهار سوار شده باز از تنگه دره و ماهور میگذشتیم وسعت دره قدری بیشتر شد راه کالسکه بالنسبه بهتر و خوب است
بکالسکه نشستم قریب بقریه شناوند که هم در این دره واقعست میرزا حبیب الله برادر میرزا نصرالله مستوفی گرکانی را
که در زمان ولیعهدی پیش من منصب استیفا داشت دیدم کنار کالسکه خواسته احوال پرسیدم در راه رفتن می لنگید
میگفت اسب لگد زده پایش معیوب شده است غالباً در همین ده متوقف است از شناوند گذشته قریه
باغشک بود و بعد از آن بقریه قاضی که منزل است رسیدیم این ده ملکی اولاد محمد حسن خان خلج است حاجی
عیسی خان علی اکبر خان حاجی آقاخان حاجی عیسی خان عمارت خوبی بنا کرده است ملک نیز از متعلق بحاجی آقاخان

و علی اکبر خان است



روز سه شنبه بیست و سیم ذیقعده الحرام بقم وارد شدیم صبح که از قریه قاضی حرکت کردیم شاهزادگان و وزرا
کنار کالسکه بودند در امور لازمه گفتگو میشد قرار شد حسام السلطنه بسمت حکمرانی بخراسان برود و درین صحبت
شئونیکه لازم دیدم گفتیم راه کالسکه هم امروز خوب و مساعد بود کالسکه براحت و سلامت حرکت میکرد کوهها
از طرفین بسیار دور افتاده و جلگه وسیع است در سمت راست کوههای سنگی سیاه بفاصله پنج شش فرسخ
واقع شده بود که جزئی برف هم داشت محال جاسب و واردهان و کهیجان که ییلاقات قم است در دامنه
همین کوه است سمت چپ هم در دو فرسخی از راه بیشتر یا کمتر تپه ها و کوههای خاکی سرخ و سفید رنگ بود که رفته
رفته براه نزدیک آمده دو سمت جاده را احاطه کرده و راه از میان دره ها و تپه های مذکور گذشت امروز زمین
اینجا را خشک دیدم هنوز بارندگی نافع و کافی در نواحی قم نشده است در طرف راست جاده نزدیک
قریه شالیان که از موقوفات نجف اشرف است بنهار پیاده شدیم پسر حاجی آقا خان خلج یک میش کوهی و
قوچ شکار کرده آورده بود میش را در کوههای علی آباد نزدیک خرّه محلات که شکارگاه معروفیست صید کرده بود

و قوئی که در همین رود خانه قم زده ام اینجا معهود و مترقب نیست که اینجاها قو دیده شود تعیش این حیوان

در مرداب های بزرگ و سواحل دریاست و خیلی ندرت اتفاق می افتد که بمثل این رود آبها بیایند خلاصه بعد از نهار

با کالسکه نشسته راندیم هوا گرم بود و کالسکه چندان مطلوب نبود بملاحظهٔ بعد مسافت سوار اسب شدم

تا برود خانه قم رسیدیم و آبادی شهر نزدیک شد سوار اسب شدم در حوالی کاروانسرای سنگی مخروبهٔ قدیم

جمعیت زیاد از مستقبلین و تماشاچی ایستاده بودند و چون امسال در غالب ولایات ایران تنگی و گرانی بود فقرای

زیاد در قم مجتمع شده است حاجی ملا صادق مجتهد و آقا حسین مجتهد باستقبال آمده بودند با ایشان از هر مقوله

صحبت شد متولی باشی و سایر علما هم بودند گفتیم در کار فقرا و نگاهداری آنها قراری بدهند سرا پرده را

در خارج شهر مقابل عمارات دیوانی زده بودند دو ساعت بغروب مانده وارد شدیم الحمد لله علی السلامه

شب بعد از شام پیشخدمتها بحضور آمدند محمد حسنخان پیشخدمت پسر مرحوم حاجب الدوله

از طهران آمده بود بحضور آمد



روز چهارشنبه بیست و چهارم ذیقعده الحرام در قم توقف شد بعد از نهار بیرون آمده پیاده از پل موقتی

که مخصوص عبور و مرور اهل اردو برود خانه بسته بودند عبور کرده از درب کوچک عمارات دیوانی

که این سمت واقعست داخل عمارات شدم و از عمارات بصحن قدیم اعتضادالسلطنه حسام السلطنه

مشیرالدوله وزیر امور خارجه پیشخدمتها و بسیاری نوکرها همراه بودند بروضه طاهره حضرت معصومه

علیها سلام الله رفته زیارت خواندم تا ظهر و عصر هم ادا شد بعد بیرون آمدم بمقبره خاقان مغفور

و شاهنشاه مرحوم رفته فاتحه خواندم در مقبره مرحوم اعتضادالدوله و حاجب الدوله حاجی محمدخان هم

مکث کرده طلب آمرزش کردم و از فوت هر دو بی اندازه متأسف شدم در مقبره خاقان مغفور مرتبه که مشرف

بحجره و ارتفاع چرغی دارد سوزنی و اسباب چراغی بود گفتند قبر مرحوم شعاع السلطنه است در ضمن تحقیق

میرزا علی اکبر که متولی مقبره است لفظ غریبی ادا کرد که هیچ نشنیده بودم و خیلی مضحک بود گفت در دفن مرحوم

شعاع السلطنه که این زمین حفر شد یک دستنبی بیرون آمد او را در دستنبی دفن کردیم معلوم شد مراد از این لفظ

قبر ساخته است چون تلفظ عبارت مستهجن بود بی اختیار خندیدم اعتضادالسلطنه هم خیلی خندید خدا

شعاع السلطنه را رحمت کند که گفتگوی قبر او هم مفرح و مضحک است خلاصه بعد از زیارت

و گردش صحن بمنزل آمدم شب بعد از شام عضدالملک و سایر پیشخدمتها آمدند محمدحسنخان قدری اخبار

جنگ فرنگستان خواند امروز جمعی از ملتزمین رکاب از قبیل معتمدالملک و حاجی رحیم خان خازن الملک

و سایر بطهران رفتند تیمور میرزا درنا و قراوشی صید کرده بود بحضور آورد



روز چهارشنبه بیست و پنجم ذیقعده هم در قم اتراق بود بعد از صرف نهار بزیارت رفتم نماز خواندیم بمنزل برگشتم
پیشخدمتها بودند معیرالممالک هم از طهران بقم آمده است بحضور آمد از حالات طهران و امور درباری
تحقیقات کردم. برای فقرای قم هم قرار دادم بدست آقا حسین مجتهد و متولی باشی از غله دیوان نانی
تدارک شود تا پنجاه روز دیگر قریب هزار نفر فقرا اطعام شوند میرزا سید یوسف نایب الحکومه سابق
قم هم که قدری محل شکایت رعیت بود امروز معزول و عباسقلی خان پسر مرحوم محمد ولیخان قاجار به نیابت
حکومت اینجا منصوب شد



روز جمعه بیست و ششم ذیقعده از قم به پل دلاک که منزل متداول این راه و چهار فرسنگ مسافت دارد
کوچ دادیم میرزا سید احمد مستوفی نایب الحکومه عراق که تا قم همراه اردو بود مرخص شده بعراق معاودت
کرد از خارج شهر الی خاک فرج که محل معروف قم و از توضیح مستغنیست از تماشاچی شهری و گدا متفرقه
جمعیت زیاد بود از خاک فرج گذشتیم با اعتضاد السلطنه وزیر خارجه مشیر الدوله صحبت کنان
بسمت چپ جاده برای نهار پیاده شدم معیر الممالک و سایر پیشخدمتها بودند محمد حسنخان
روزنامه خواند بعد از نهار هم که بکالسکه نشستم تا نزدیک منزل محمد حسنخان کنار کالسکه روزنامه میخواند
در راه از رعایای اصفهانی دیدم که بواسطه سختی و تنگی اسباب اصفهان جلای وطن کرده بحول و حوش طهران
میرفتند در بین راه کاروانسرا و آبادی مختصری دیدم سابقاً بمرحوم میرزا زین العابدین ابهری متعلق بود.
حالا گویا مستوفی الممالک خریده است آبی دارد اشجاری غرس کرده اند آبادی آن در خوب موقعی
اتفاق افتاده است گذار عابرین خیلی میآید خلاصه وارد منزل شدیم راه کالسکه خوب بود الحمد لله
تعالی براحت آمدیم شب بعد از شام میرزا علیخان محقق عکاسباشی مهدیقلیخان
آمدند محمد حسنخان هم بود روزنامه خواند



روز شنبه بیست و هفتم ذیقعده بحوض سلطان رفتیم دیشب کم خوابیده بودم قدری کسلم دیشب نزدیک صبح باران شدید بارید صبح هم هوا ابر و منقلب بود قدری باران آمد بیرون آمده سوار اسب شدم خان بابا خان و محمد مهدیخان چاپار محالی را مشیرالدوله بحضور آورد اسبی هم خانبابا خان پیشکش آورده بود بنظر رسید همانطور سواره قدری آمدم با اعتضادالسلطنه مشیرالدوله وزیر امور خارجه صحبت میشد بعد بکالسکه نشستم امین الملک رضاقلی خان پسر علی اشرف خان را که از جانب اسدالله میرزا حاکم مازندران در سر سواره کرد و ترک بود با استرآباد رفته بود بحضور آورد در سمت چپ جاده نهار پیاده شدیم شیخها بودند محمد حسن خان روزنامه خواند بعد از نهار بکالسکه نشسته رفتیم نزدیکی صدرآباد خرابه که محمد خان حاکم سابق یزد آباد میکند سوار اسب شدم با معیرالممالک در بعضی امور گفتگو میشد بکاروانسرا رفتم تعمیرات خوب کرده آب جاری آورده است باز هوا انقلابی پیدا کرده شروع بباریدن کرد ناچار بکالسکه رفتم در ورود منزل هم قدری بارید



روز یکشنبه بیست و هشتم ذیقعده الحرام منزل کنارگرد و راه شش فرسخ بود امروز با اینکه راه کالسکه خوب بود و هوا هم مساعد است خیلی خسته شدم دو ساعت بغروب مانده وارد شدم نزدیک رودخانه شور و قریب بقریه زیان و کنارگرد قدری راه کالسکه مغشوش است از شدت خستگی شب زود تر خوابیدم



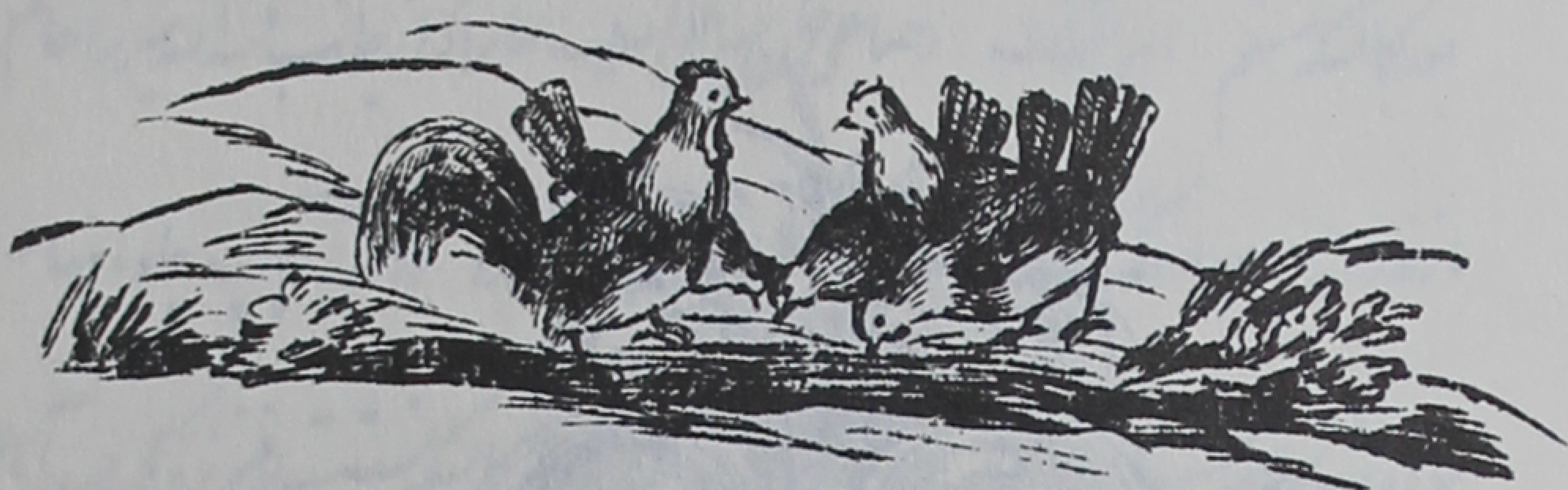
روز دوشنبه بیست و نهم بحضرت عبدالعظیم آمدیم صبح بیرون آمده بکالسکه نشستم راه قدری سرازیر بود هوا صاف و بی ابر و همه نوکرها در رکاب بودند در راه برای ... پیاده شدیم دبیرالملک احکام زیاد برای ولایات صادر کرده بود بعد نهار آوردند دیدم بصحبت و ... رسید پس از آن بکالسکه نشستم قدری که رفتیم نایب السلطنه با میرزا کاظم حکیمباشی و لله باشی و سایر عملجات آمدند رکن الدوله محمد تقی میرزا آمد سایر مردم متدرجاً رسیدند بعلاوه ... من رکاب هم مستقلین شخصی داشتند با شکر و شعف بسلامت و سعادت وارد شده اول بزیارت رفته نماز خواندم از انجا بمنزل آمدم

 که باغ و عمارت اعتضادالسلطنه است مشرف بخصوص برای من چادر و الاچیق زده بودند پیشخدمتهای

شهری یعنی آنهائی که این سفر همراه نبودند حاضر بودند نظام العلما و مُحسن میرزا و اسحق میرزا امیرآخور و بعید

هم آمدند کاظمخان فراشباشی هم که بعلت ناخوشی مزاج پیش از ما بطهران آمده بود حالش بهتر است

آمده بود ـ دستخط امیرآخوری بمحسن میرزا و خلعتی بمحمد حسین زامی پسرش داده شد



روز شنبه غره ذیحجه الحرام الحمد لله تعالی خاتمه ایام سفر و انتهای زحمت است بطهران وارد میشویم

صبح حمام رفتم بیرون آمده رخت پوشیدم پیشخدمتها حاضر بودند هوا اگرچه صاف بود باد سردی میوزید

که در تابش آفتاب حرارتی نبود بالاچیق رفته نهار خوردم بعضی احکام هم که بدبیرالملک گفته بودم صادر

کند فرستاده بود بمهر رسید امام جمعه صدرالعلما بعضی دیگر هم آمده بودند در باغ ایستاده بودند رفتیم

کالسکه و نوکرها در باغ حاضر بود بیرون آمده بکالسکه نشستم از ابتدای آبادی حضرت عبدالعظیم تا شهر

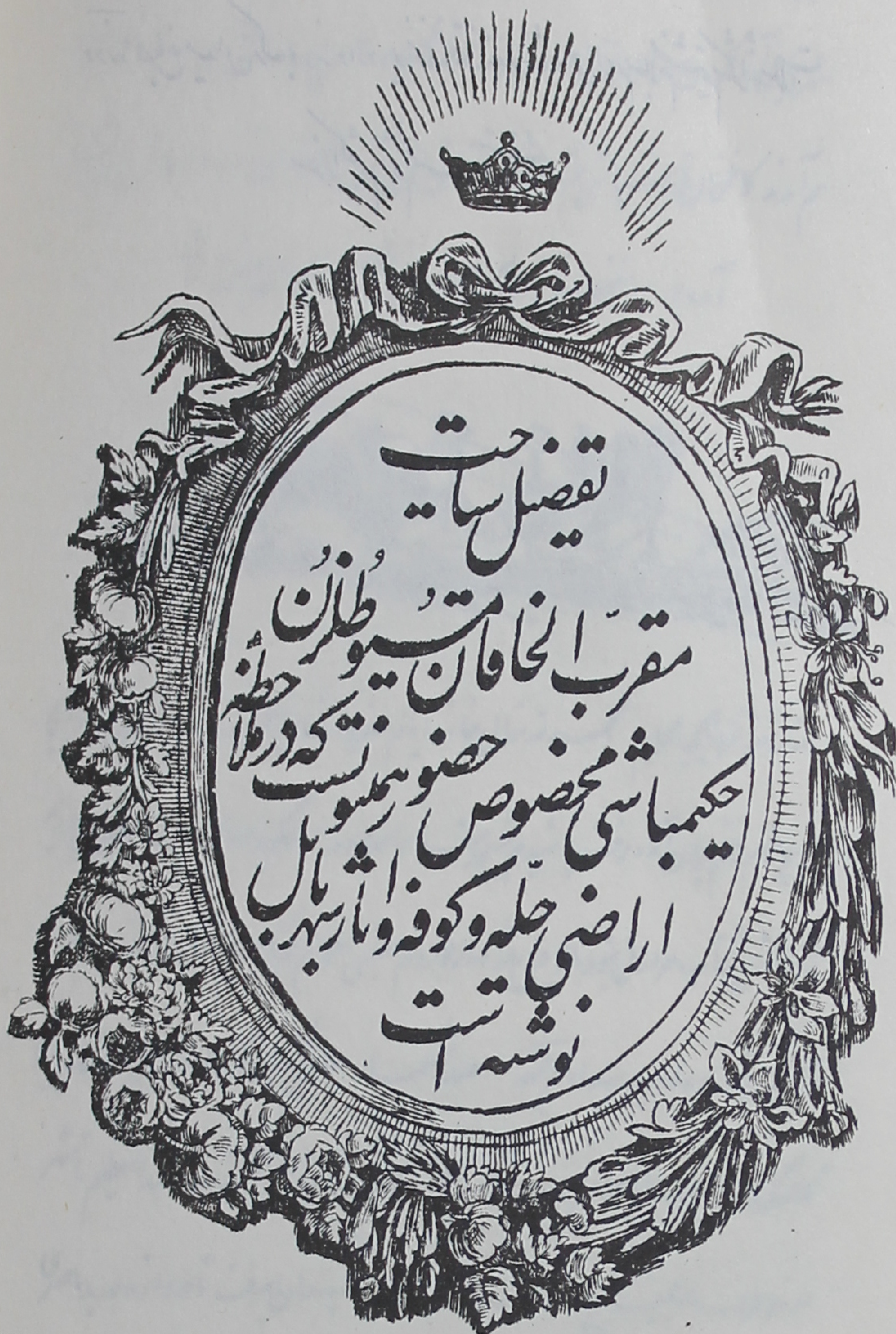
اردو طرف راه جمعیت پیاده و سواره بود گرد و خاک باسمان میرفت تا دروازه جدید ناصری

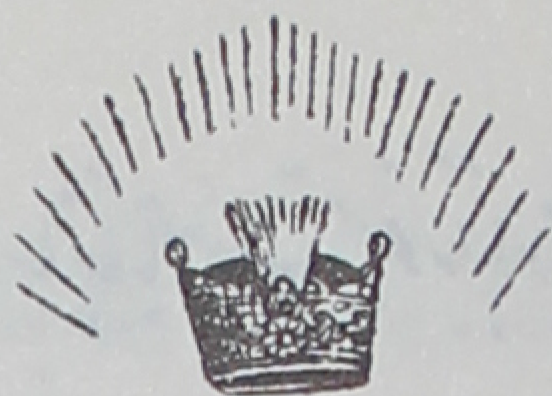
با کالسکه رفتم آنجا اسب خواسته سوار شدم افواج و مستقبلین شهری از بیرون و داخل شهر ایستاده بودند.

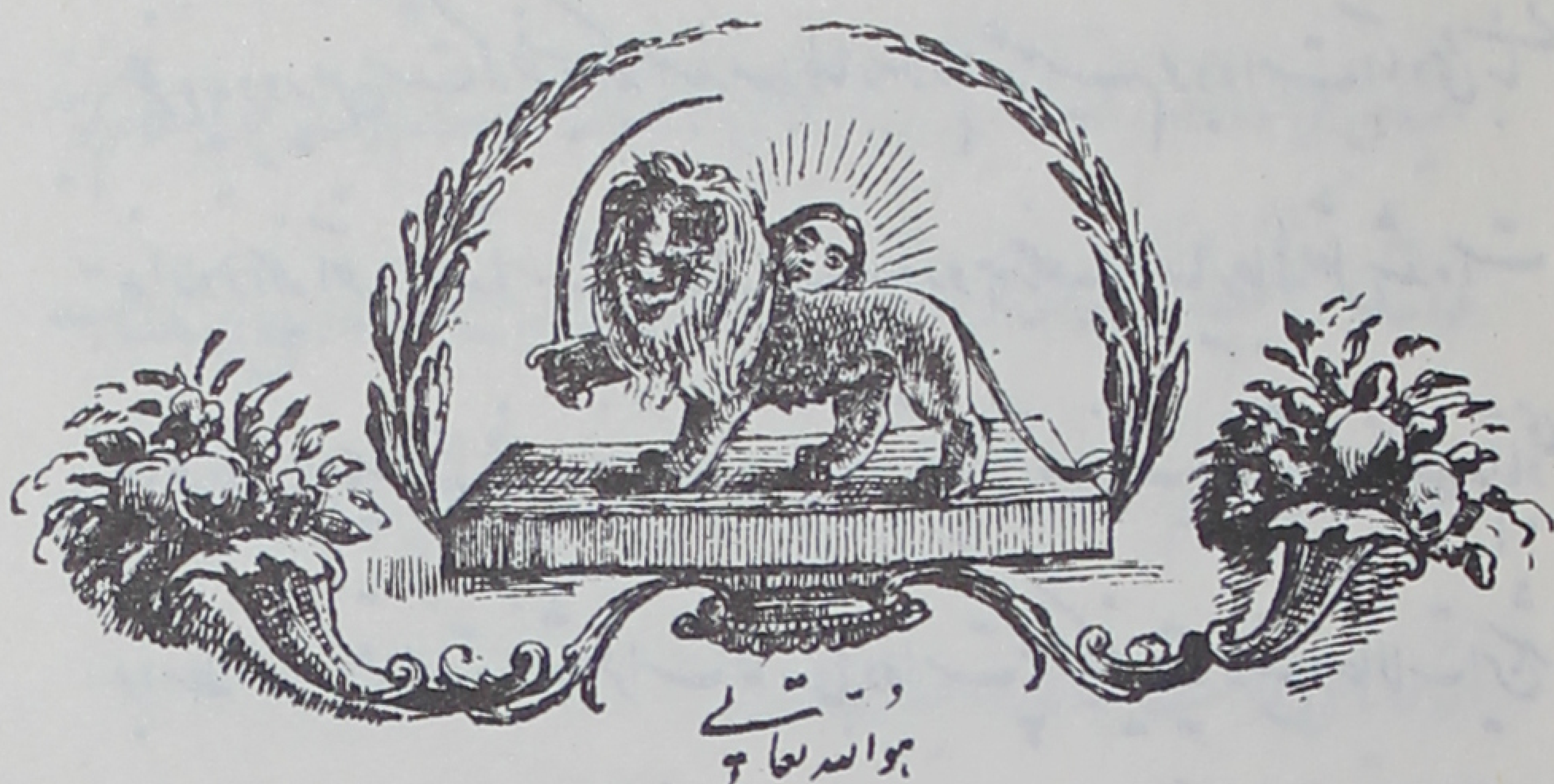
نصرة الدوله و صاحبمنصبان نظامی پیاده در رکاب افتادند مستوفی الممالک و شاهزادگان

و وزرا در باغ میدان ارک بودند وارد دیوانخانه تخت مرمر شده علی الرسم بسلام نشستم شکرانه سلامت

سفر را کفتم تم الحمد لله تعالی

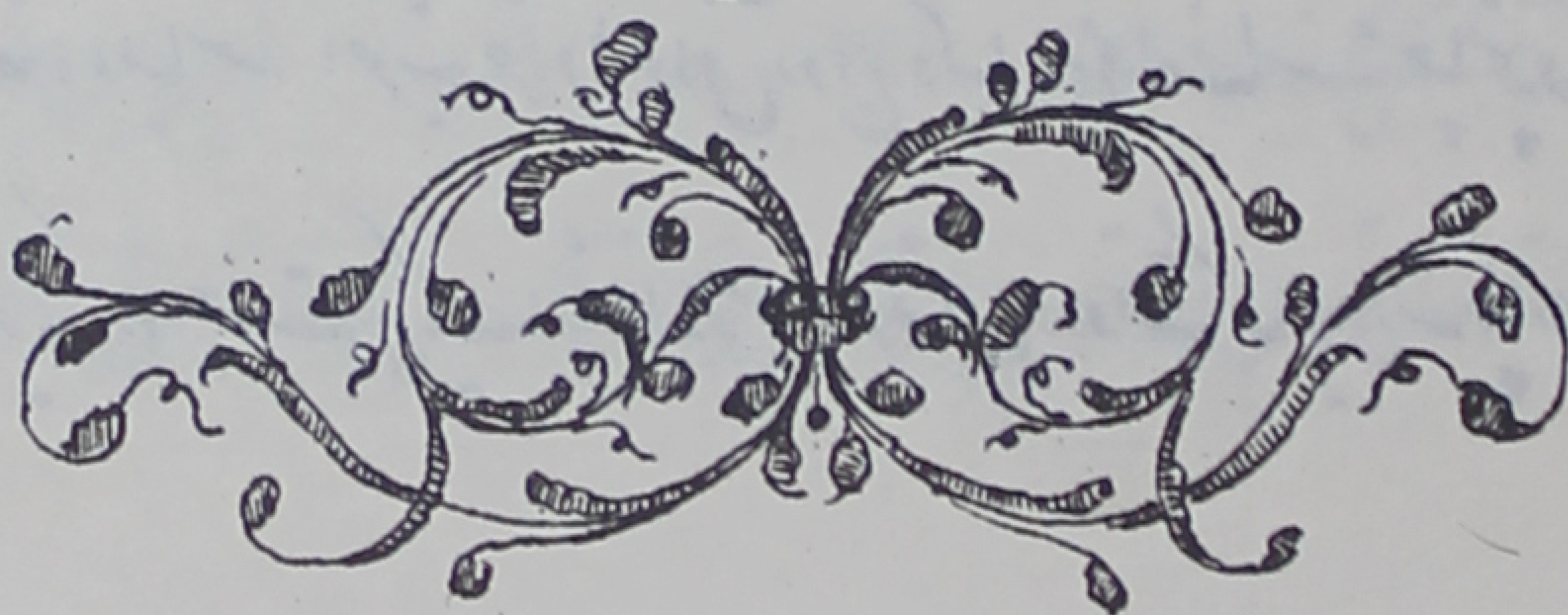

تفصیل سیاحت
مقرب الخاقان مسیو طلزان
حکیمباشی مخصوص حضور همیونست که در ملاحظه
اراضی حله و کوفه و آثار شهر بابل
نوشته است





هو الله تعالی

از دروازهٔ بزرگ نجف اشرف علی ساکنها الآف التحف تا کوفه که بخط مستقیم از زمین ریگزار
و مستوی میرود تخمیناً یک فرسنگ است در این مسافت از جانب شمال در کنار راه برج
کوچکی آجری ساخته شده است بجهة امن عابرین از شر اعراب و سایر سارقین که فاصلهٔ هر یک
دویست قدم است مانند آنکه در راه خراسان است ابتدای این راه در خارج شهر
نجف نهریکه در این ازمنهٔ اخیره بعضی از خیره بجهة اجرای آب از نهر هندیه بنجف اشرف
احداث نموده اند تقاطع مینماید در ابتدای شهر کوفه نیز با نهری قدیم تقاطع نماید پس از آن
در محل شهر کوفه داخل شود



کوفه محل شهر بزرگیست که سابقاً با جمعیتی موفور آباد و معمور بوده است ولی الآن چنان

مخروبه و ویران است که جز مسجد کوفه که معبد ائمه اطهار سلام الله علیهم بوده است آبادی و بنائی

ندارد و آنچه آجر داشته است برای عمارات بمرور دهور بنجف و سایر جاها نقل شده است

چنانچه الآن هم پیوسته زمین را حفر نمایند و آجرها را بیرون آورند آب این شهر در هنگام آبادی

بواسطهٔ انهار و قنوات از شط فرات جاری بوده است چون کیفیت وضع و حالات این شهر

لاسیما مسجد کوفه و سهله مفصلاً در اخبار و کتب تواریخ مسطور است لهذا اندکی از آن شرح داده می‌شود

از مسجد کوفه تا کنار آب قریب هزار قدم است که پانصد قدم که گذشته داخل نخلستان شود

در نخلستان قریب سی خانوار از اعراب شیعه در خانهای بوریائی ساکن‌اند و همچنین در کنار آب قریب

سی چهل خانوار دیگر از اعرابست که مالک طراده و زورقهای متعدد هستند بجهت انتقال زوار

عابرین از کوفه بکربلا و بالعکس در کنار آب همیشه طرادهای متفاوت و زورق فراوانی آماده و مهیاست

و هر یک را از دیوان خراجی مخصوص است که در هنگام حرکت هر یک از آنها را لازم است

که از گماشتگان دیوان که لیلاً و نهاراً در آنجا متوقف‌اند تذکره بگیرند و روانه شوند والا مورد

مؤاخذه و سیاست‌اند اجرت طرادها موافق رواج و کسادی مختلف است چنانچه در اوقات

رواجی که رواجست هر یک از آنها دو سه تومان در وقت کسادی سه چهار هزار دینار

اجرت دارد که از کوفه بکربلا حرکت کند و در هر یک از آنها گمیشا ده پانصد نفر با اسباب لازمه
ایشان جای داده شوند در کنار این آب گنبد کوچکی است که او را مقام یونس علیه السلام گویند
خوانند نخلستان کوفه طولاً که از شمال بجنوب و در کنار آبست زیاده از ربع فرسنگ است
و عرضاً پانصد قدم است محاذی این نخلستان در جانب شرقی آب نخلستانی است او نیز
از رعایای اعراب است و آنجا را ناجیه خوانند

از کوفه که در روی آب بسمت کربلا میرود برخلاف مسیل آب همه جا از جنوب بسمت شمال است
با اندک پیچ و خمی که لازمه مجرای آبست از نخلستان کوفه میگذرد در جانبین نهر تا سه فرسنگ اصلا
آبادی و نخلستان نیست مگر در چند موضع که در هر یک از مواضع چند خانوار اعراب متوقفند
رسم اطفال این اعراب که در جانبین نهر ساکنند آنست که دسته دسته بکنار آب می‌آیند
و هر وقت که زوار نمایان شود تصنیفی باین مضمون گویند یا زایر علی و کف میزنند و میرقصند
و در ساحل قریب دویست سیصد قدم همراهی مینمایند اگر حضرات زوار از نان و خرما چیزی بکرم
احسانی در حق ایشان نمودند فبها و الا آنها را سنگ باران میکنند

در سه فرسنگی کوفه در جانب مغرب نهر نخلستان است از عرب تقریب چهل پنجاه خانوار
در آنجا متوطنند تمام این اعراب شیعه هستند پس از نیم فرسنگ از این نخلستان مقبره خرابه ایست

 که او را مقام ناقه صالح میخوانند و پس از نیم فرسنگ دیگر ذی الکفل است که اعراب از اهل گویند

ذی الکفل

قریه بزرگیست در کنار نهر هندیه در سمت مشرق و در انجا نیز موقف و منزل است بدیست بجهه عابرین و چندین زورق و طرّاده نیز همیشه در انجا موجود است در این قریه بازار و دکاکین قلیلی است قریب سیصد خانوار از مسلمین و یهود در آن متوطن است اکثر خانههای انها بوریائی و برخی از خشت و گل است اهل این قریه را از شتر و گوسفند کمتر بنیاد است ساکنین اهل این قریه سفید پوست و خوشرو تر از سایر اعرابند حرفه بازوی انها عبا بافی و فلاحتشان برنج و کارگری است در وسط این قریه مسجدیست آجری که شبستان از را در هر یک از طول و عرض سه طاق است در وسط دریست که داخل بقعه ذی الکفل علی نبینا و علیه السلام میشود بقعهٔ ذی الکفل اگرچه از بناهای قدیم است ولی تاریخ آن معلوم نیست این بقعه را گنبدیست مخروطی در دوازده سال قبل از این شخصی از اهل بمبئی از را تعمیر نموده داخل از را منقش و در اطراف آن کتیبه بخط عبرانی مشتمل بر شرح احوالات آن نگاشته و ظاهر گنبد را با گچ اندود و کنگره دار نموده است در فوق این گنبد قبهٔ از روی نهاده است در خلف این بقعه نیز اطاقی است که در ان پنج قبر متواری است از بزرگان یهود اما درب این اطاق از بقعهٔ ذی الکفل باز نشود بلکه در زاویه جانب راست شبستان دری است که

داخل طاقی شود از انجا با طاق محل قبور میرود

در خارج مسجد در سمت مشرق مناریست قدیم که اگر بفوق آن روند و از احرکت دهند آن منار بحرکت درآید

شبیه بدانکه در بسطام است این قریه قریب بصد قدم از نهر دور است از جانب غرب متصل بهت نهر

و از جوانب دیگر متصل است به بیابان مستوی و هموار در جانب شرقی قریه نخلستان قلیلی است

از ذی الکفل برس نمرود از آب و خشکی هر دو میرود و یک راه بجانب حلّه رود و اگرچه ممکن است از طرق

عدیده رفتن زیرا که مابین این دو بیابانیست غیر محدود

از ذی الکفل ببرس سه فرسنگ است اگرچه از دور یک تپه بنظر آید لیکن دو تپه است از همدیگر جدا

و مابین اندو درّه است در آن تپه دیگر مقام ابراهیم علیه السّلام است با وجود انکه این برس بکلی

خراب گردیده اندک آثاری از ان بنای معظم باقی مانده است باز هم الآن ارتفاع آن از سطح زمین

صد و چهل قدم است ارتفاع دیواری که در بالای آنست سی و پنجقدم است در سیصد و بیست سال

قبل از تولد عیسی علیه السّلام اسکندر ذو القرنین از امخروبه یافته مایل گردیده که از نو انرا بنا نماید مهندسین

معلوم نمودند که ده هزار نفر لازم است که تا مدت دو ماه همه روزه کار کنند تا انکه مخروبه انرا بردارند

بزمین اصلی رسند رب النوع نور که صورت انرا از طلا ساخته بودند درین برجس بوده قامت

ان دوازده ذراع بود از قرار مسطور چهل و دو کرور تومان از طلا آلات در انجا بوده صد سال بعد از اسکندر

اردشیر ابن داریوش کلاً بالحیطه تصرف در آورده و ذوب نمود در روی این برس قطعات

بزرگی بمقدار پنج خروار و ده خروار از آجر ذوب شده افتاده است و چنان بنظر آید که دیوار

آجری بوده است پس از آن از آتش آتشکده بسیار شدید یا از اثر برق و صاعقه ذوب شده

و باهم ملتصق گردیده اند مختصراً توصیف آن بتقریر در نیاید چنانچه ذکر نمودیم که از شمال ذی الکفل

دو راه بجانب حله رود انکه نزدیکتر با آب بست نزدیکتر و انکه دورتر از آب بست یکفرسنگ دورتر است

و بالاخره این هر دو راه یکی شود و پیوسته این راه بجانب شمال و مغرب است و در این راه بهیچوجه علامت

و اثری نمایان نیست مگر آنکه قریب بمحاذی برس نهر و چند نهر بسیار قدیم که تماماً خراب و انباشته

بخاک است مشاهده شود

نیم فرسنگ که از ذی الکفل پیموده شود برس نمودار و نمایان گردد و تا نزدیک حله پیداست

از انجا بواسطه کودی زمین از نظر غایب شود و در یک فرسخی حله نخلستان آن نمایان گردد

طول این نخلستان در طرفین شط فراتست و پنج فرسنگ مسافت دارد پس از طی این مسافت

در انتهای نخلستان پلی است مخروبه و از آثار قدیم است و در سر این پل راههائی که از کربلا

و ذی الکفل و برس بحله میرود یکراه شود نهر یکه در زیر این پل واقعست خراب و پر از خاک گشته

پس از آن داخل نخلستان شود باغ اول قدیمی و مخروبه است در وسط آن بقعه خرابه ایست

که جز دیوار پوسیده و خراب در کمیت آن چیزی باقی نمانده است ولی از هیئات این پیداست

که بنای بزرگی بوده است و از امشهد علی مانند از انجا تا بدروازهٔ شهر قریب ربع و سنگست

و عبور آن از کوچه نخلستانی است در خارج قلعه بقعه محمد بن ابوبکر است

حلّه

قال یاقوت فی مشترک هی حلّه بنی مزید بارض بابل هی بین بغداد و بین الکوفه قال

و اول من اختطها المنازل و عظمها سیف الدوله صدقه ابن دبیس ابن

علی ابن مزید الاسدی فی سنه ٤٩۰ قال و کان موضعها قبل ذلک یسمی الجامعین

حلّه شهریست بزرگ و آباد و با جمعیت فراوان و دکاکین و قهوه خانجات بسیار دارد تخمیناً

چهل هزار جمعیت از شیعه و قدر قلیلی از سنی و یهودی در انست برخی از عجم خاصه از اهل اصفهان

در انجا بکسب و زراعتی اشتغال دارند آب فرات از وسط شهر میگذرد و در روی آن جسری کشیده

شده است مانند بغداد که هنگام عبور از هر حیوانی شخواهی میگیرند سمت مغرب شط معمورتر

و بزرگتر از جانب شرقیست از اعراب که خانهای بوریائی دارند چهار پنج کاروانسرا و حمام و مسجد

دارند مسجدیکه آفتاب در هنگام افول بفرمودهٔ شوهر بتول علیها السلام برگشت و مشهور است

بمسجد شمس در این شهر است

از جانب شرقی شط خارج از قلعه راهی است بقصر بابل و به محول که اولاً قریب نیم فرسنگ در نخلستان میرود پس از آن از نخلستان خارج شود و از آنجا بعد قریب دو فرسنگ نخلستان در سمت غربی فرات است در سمت شرقی نخلستان ندارد مگر قدر قلیلی خارج از نخلستان بمسافت نیم فرسنگ از دروازه چنانچه مذکور شد ابتدا اسم نهر بزرگ مخروبه و قدیمی است بقدر دو هزار زرع پس از آن راه دو قسمت شود یکی مستقیم بسمت محول و کاروانسرا و دیگری بسمت دست چپ بجانب عمران بن علی و جمجمه است از ابتدای این دو راه تا محول چهار فرسنگ و تا بکاروانسرا که مزبور است دو فرسنگ و تا بعمران که در سمت چپ است ربع فرسنگ مسافت دارد جمجمه قریه ایست در جنب عمران بن علی

بابل از شهرهای بزرگ روی زمین بوده است قلعه این شهر قبل از خراب شدن هشتاد و دو قدم عرض و سیصد و پنجاه قدم ارتفاع داشته است گرداگرد آن ده فرسنگ بوده است هر دو ذرتس که در سیصد سال قبل از تولد عیسی علیه السلام یکی از مورخین نامی یونان است نوشته که این بنای عمده را دو ملکه بزرگوار بنا نهاده بودند یکی سمیرامیس دیگری نیتکیرتیس

شط فرات از وسط این شهر میگذشت و مردم بواسطه قایق از جانبی بجانب دیگر عبور مینمودند
تا اینکه سمیرامیس در روی فرات پلی بنا نمود از سنگهای بسیار بزرگ که هریک از آنها را با آهن
و سرب با دیگری مسدود نموده بودند دریاچه بسیار بزرگی هم در طرف مغرب شط فرات ساخته
بودند و چنان بنظر آید که مقام آن در همین جائیکه الآن باتلاق هندیه است بوده است
سطح دریاچه هشتاد هزار ذرع مربع و عمق آن سی و پنج قدم بوده است و او را در پی بوده است
که در فصل کمی آب فرات که آب آن ببعضی مواضع سوار نمی شده است از آب دریاچه
آن اراضی را مشروب میکردند عجیب تر از تمام بناهائی که سلاطین سلف در این شهر نموده
بودند آن بود که از بالای بابل نهر بزرگ کنده بودند که در هنگام بهار آب فرات را از آن بخندقها
داخل و جاری مینمودند و بجهة احتیاط و اهتمام علاوه براین سدی بسیار بلند از دو طرف رودخانه
با آجر و قیر بسته بودند که شهر از آسیب سیل محفوظ ماند بزرگی و عظمت این شهر بیرون از تصور است تا
سلاطین ایران در این مملکت فرمانفرمائی میکردند زمین این مملکت بسیار حاصلخیز است خاصه
از برای برنج و گندم و جو که بهتر از جمیع زمینهای دنیا بود و چنانچه میگویند از هر دانه تخمی که میافشاندند
چهار صد تخم حاصل برمیداشتند و در آن وقت غیر نخل درخت دیگر نداشت چنانچه الآن
در همین بعضی از دیوارهائیکه در شهر مخروبه باقی مانده است نخل خرما دیده شود بالجمله شهر بابل بعظمت

و باعتبار جهان ویران و خرابه گردیده است که الآن چیزی از آن مشاهده نشود هر چند موضع که مختصر آثاری
از آن باقی است نامند برس نمرود و تپه عمران و مجلبه و قصر که از هر یک چند کلمه بیان نمائیم
در این شهر در سمت شرقی فرات سه خرابه مرتفع مشاهده شود که الآن هر یک از آنها تپه بنظر آید و فاصله
هر یک هزار ذرعست و دوری هر کدام از شط دویست قدم است   تپه اول را این باب تسمیه محل
باسم حال عمران نامند بقعه عمران بن علی در این مقام است و صحنی کوچک داده در اطراف صحن
چند طاق نماست در وسط صحن سردابیست که شش ذرع پائین تر از سطح صحن است در روی این سرداب
دو گنبد است در وسط سرداب مابین دو گنبد صندوق و ضریحی از چوب که سه ذرع طول و دو ذرع
عرض دارد از عمران بن علی است   جمجمه که قریه کوچکی است در جنب این تپه واقعست
تپه دویم را مجلبه نامند که در لسان اعراب عراق مخفف از مقلبه است در این خرابه چند دیوار از بنای
شهر بابل باقیست که مایه حیرت و شگفت بنی نوع انسانست و تا کسی او را نه بیند استحکام و بزرگی
آنرا کماهو حقه تصور ننماید چنانچه الآن که قریب دو هزار و پانصد سال است که این شهر مخروبه و ویران
افتاده است از بسکه از آجر خوب ساخته اند گویا هنوز زمانی از آن نگذشته است و مسیو ریش انگلیس
که در شصت سال قبل از این انجا رفته بوده در تصنیفات خود می نویسد که گویا دیوار او را دیروز ساخته اند
آجر این دیوار مربع است دو گره قطر شش گره پهنا دارد در بین آجرها بجای گل گچ بسیار نازکی

بسان لعاب ریخته اند و چنان آجرها را پاکیزه بر روی هم نهاده که فواصل در درزها بین آجرها نمایان نشود

وانقدر محکم است که هرگاه بخواهند آجرها را از دیگری جدا کنند خرد شود و جدا نگردد لهذا مشهور است

که با سفیدهٔ تخم مرغ و آهک او را ساخته اند انقدر این مقامات و بناها را زیر و زبر کرده اند که غیر از خاک

و خردهٔ آجر در اکثر جای آن چیز دیگر باقی نمانده است و تمام این مواضع تپه و دره گردیده است

در یکی از این کوه‌ها شکل شیری بسیار ظریف از سنگ کبود افتاده که یک زرع قطر و یکزرع و نیم ارتفاع

و دو زرع طول دارد و متصل است بسنگی پهن که در زیر پای آن است بطرزیکه گویا شیر در روی این سنگ

خوابیده است و نیز در این مخروبه درخت اثلی است سبز که میگویند امیرمؤمنان علیه السلام اسب

خود را باو بسته است لهذا اعراب اعتقادی بدرخت دارند و در وقت مرض خاصه درد دل قدری

از پوست انرا با جوشانیده یا در حق شرب نمایند

تپه تسیم را قصر نامند که آن نیز بسیار شگفت انگیز و مایهٔ تحیر است کاوش بسیاری در آن نموده و اغلب

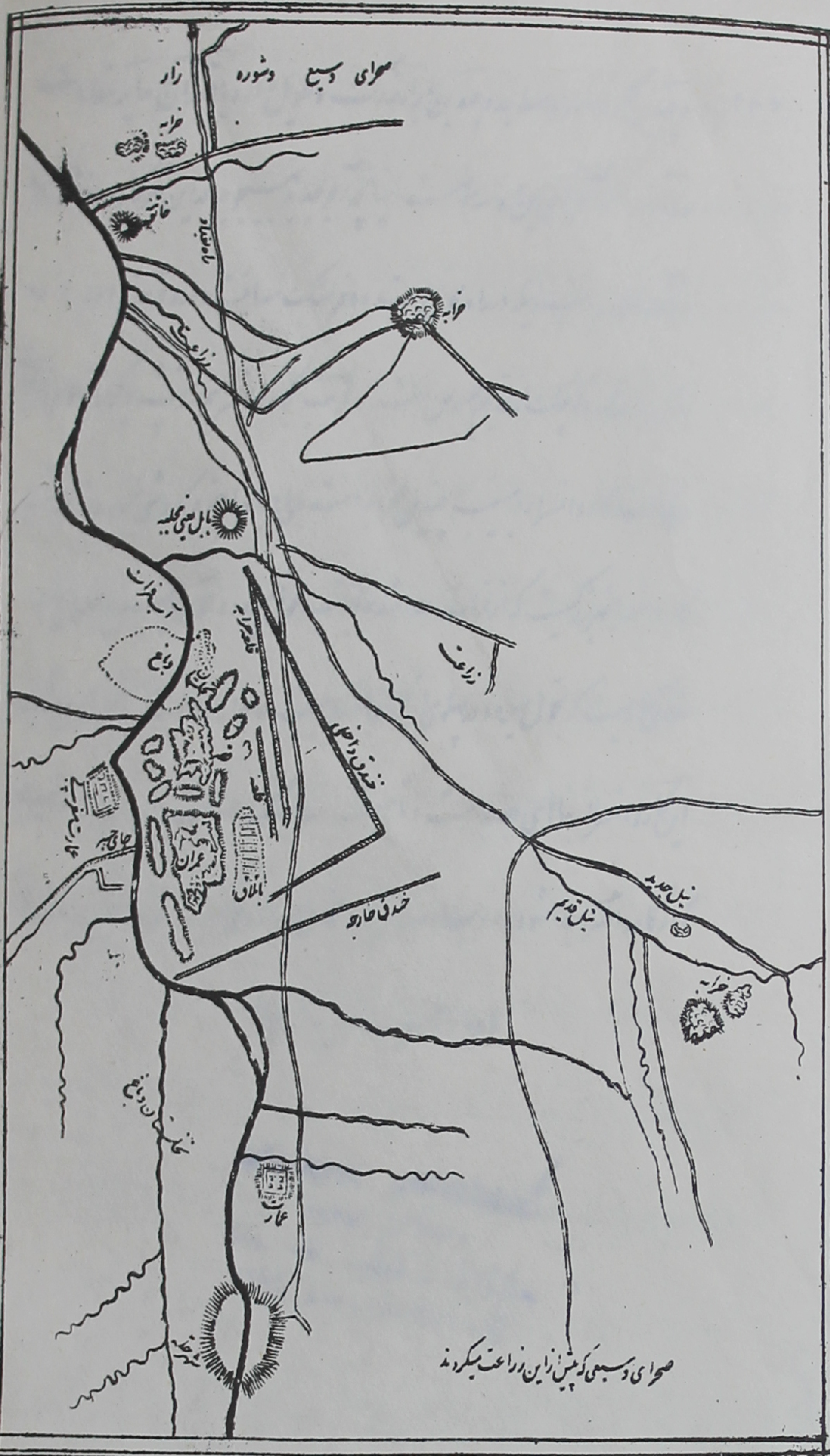
جاهای انرا کنده اند ولی نه بطرز کامل و درستی که از آن معلوم شود که وضع بنا بچه نحو و چگونه بوده است

ارتفاع این مخروبه از سطح زمین بیست و پنج زرع است و چنان بنظر آید که پس از خرابی بنای قدیم

در روی آن مجدداً بعضی از خانهای آجری ساخته شده است که پس از مدتی انهم خراب گردیده است

طول و عرض آن از هر طرفی سیصد قدم است بالجمله شهر حله که الان قریب چهار پنج هزار عمارت

و چندین کاروانسرا و مسجد و چندین بازار بزرگ و طویل دارد با قلعه آن و بقایه مقامات
ولوازم از آجرهای این دو سه موضعست چنانچه آجر جدید هیچ جه درین شهر بکار برده نشده است
از قصر تا کاروانسرائی که در راه محول است دو فرسنگ مسافت دارد و درمیان راه زیاده از ده
نهر مخروبه بزرگ و کوچک از قدیم محسوس است قریب بکاروانسرا هم سه تپه دیگر از بناهای قدیم است
و بعد از کاروانسرا در مسیب چندین مخروبه است ولی درانها حفر و کاوشی ننموده اند در جنب
کاروانسرا نهر بزرگیست که از فرات جدا شده بجانب محول میرود و الآن در جمیع فصول آب
از آن جاریست که بمحول میرود در پهلوی این کاروانسرا بیست خانوار از عرب است با نخلستان قلیلی
این کاروانسرا از بناهای جدید است و تا مسیب سه فرسنگ مسافت دارد از سر راه اما راهی
که از کاروانسرا جدا شود و رو به بغداد رود قریب بخان میرزا هادی که در راه بغداد و مسیب است این دو
راه با راه مسیب متصل شوند والسلام



صحرای وسیع وشوره زار
خرابه
خرابه
خندق داخلی
خندق خارجه
نیل جدید
نیل قدیم
خرابه
صحرای وسیعی که پیش از این زراعت میکردند



از انتشارات

کتابخانهٔ سنائی

قیمت مقطوع